10 Surah Yunus Tafsir Kashafalasrar by Rasheeduddin Almeybodi

Tafsir Kashafalasrar wa uddatulabrar li Rasheeduddin Al-Meybodi (529 AH), Popularly known as Tafsir Khwaja Abdullah Ansari Haravi (Herati) a descendant of Jabir Bin Abdallah Al-ANsari (Radiallahu Ta'aalaa 'anhu)

هو 121
كشف الأسرار و عدَّةُ الأبرار
ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى
مشهور به تفسير خواجه عبدالله انصارى
تحقيق علي اصغر حكمت
انتشارات امير كبير تهران 1380 هجري
به كوشش: زهرا خالوئى

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

The Text of Quran is taken from http://quran.al-islam.org/

10- سورة يونس – مكية



الر ۚ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ {1}
أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ {2}
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۖ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ {3}
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ۖ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا ۚ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ {4}
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ ۚ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ {5}
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ {6}
إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ {7}
أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ {8}

1 النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
الر منم آن خداوند كه مى‌بينم جز من دارنده و پرورانندۀ نه، تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ اين آيتها آن نامه است، الْحَكِيمِ. (1) آن نامه نيكو حكمت راست حكم.
أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً مردمان را شگفت آمد و بنزديك ايشان شگفت بود، أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُلٍ مِنْهُمْ كه پيغام داديم بمردى هم از ايشان، أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ كه مردمان را بيم نماى و آگاه كن، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و

بشارت ده گرويدگان را، أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ كه ايشان را است وعده راست و كارى پيش شده، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزديك خداوند ايشان، قالَ الْكافِرُونَ ناگرويدگان گفتند: إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ. (2) اين جادويى است آشكارا.
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ خداوند شما اللَّه است، الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ او كه هفت آسمان و هفت زمين آفريد از آغاز، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوى عَلَى الْعَرْشِ آن گه مستولى شد بر عرش، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ميسازد كار و پيش مى‌برد و مى‌اندازد، ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ نيست هيچ شفيع كس را مگر پس دستورى او، ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ اوست خداوند شما، فَاعْبُدُوهُ او را پرستيد، أَ فَلا تَذَكَّرُونَ؟ (3) پند نپذيريد و حق درنيابيد؟
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً با اوست بازگشت شما همه، وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا هنگام نهادن خداى است اين براستى، إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اوست كه آفريده مى‌آرد از آغاز و فردا آن را زنده كند باز، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهند ايشان را كه بگرويدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ و كارهاى نيك كردند بسزا، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ايشان كه كافر شدند و بگرويدند، لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ ايشان را شرابى از آب جوشيده، وَ عَذابٌ أَلِيمٌ و عذابى دردنماى، بِما كانُوا يَكْفُرُونَ. (4) بآنچه كافر شدند.
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً اوست كه خورشيد را روشن گردانيد، وَ الْقَمَرَ نُوراً و ماه را روشنايى داد، وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ و آن را باز انداخت و چنان ساخت كه ميرود در منزلها بريدن فلك را، لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ و رفتن او شمار سال و ماه و روزگار ميدانيد، ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ نيافريد خداى آن را مگر بدانش خويش و توان خويش بيكتايى خويش، يُفَصِّلُ الْآياتِ نشانهاى گشاده روشن مى‌نمايد و پيغامهاى روشن گشاده مى‌فرستد، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (5)ايشان را كه بدانند.
إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ در شد آمد شب و روز، وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و در آنچه خداى آفريد در آسمان و زمين از آفريده‌هاى خويش، لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ. (6) نشانهاى روشن است بيكتايى ايشان را كه از خشم خداى و از جحود حق او مى‌پرهيزند.
إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا ايشان كه ديدار ما نمى‌بيوسند و بانگيزانيدن ما بنمى‌گروند، وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا و باين جهان مى‌بسندند.
و خرسندى كنند وَ اطْمَأَنُّوا بِها و بآن آرام مى‌كنند، وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ. (7) و ايشان كه از وعد و وعيد ما ناآگاه و ناگرويدند، أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ. (8) ايشان آنند كه جايگاه ايشان آتش است بآنچه ميكردند.

النوبة الثانية
اين سوره يونس صد و نه آيت و هزار و هشتصد و سى و دو كلمت است و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف همه به مكه فرو آمد مگر يك آيت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لا يُؤْمِنُ بِهِ كه اين يك آيت بمدينه فرو آمد در شأن جهودان و گفته‌اند سه آيت ازين سوره بمدينه فرو آمد: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الى آخر الآيات الثلث، و قيل كلها مكية الا آيتين: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ نزلت فى ابىّ بن كعب الانصارى و ذلك ان رسول اللَّه لما امر ان يقرأ عليه القرآن. قال ابىّ يا رسول اللَّه و قد ذكرت هناك فبكى بكاء شديدا، و نزلت هذه الآيه، فهى فخر و شرف لابىّ و حكمها باق فى غيره و الآية التي تليها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل اللَّه لهم فصار حكمها فى كل من فعل مثل ذلك الى يوم القيمة. و درين سورت هشت آيت منسوخ است بجاى خويش گوئيم ان شاء اللَّه. و در فضيلت سورت، أبى كعب روايت كند از مصطفى ص
قال: من قرأ سورة يونس اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بيونس و كذّب به و بعدد من غرق مع فرعون.
قوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ در آيت تسميت هم كمال عبادت است هم حصول بركت هم غفران معصيت و برداشت درجت. اما كمال عبادت آنست كه مصطفى ص گفت: لا وضوء لمن لم يذكر اسم اللَّه عليه

این لا بمعنی نفی کمال و فضیلت است چنان که گفت لا صلاة لجار المسجد الا فی المسجد و لا فتی الا علی و قال (ص): اذا توضأ احدکم فذکر اسم اللّٰه علیه طهر جمیع اعضائه و اذا لم یذکر اسم اللّٰه علیه لم یطهر منه الا ما مسه الماء.
اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت: تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن، هر کاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت و پر خیر بود.
قومی پیش مصطفی آمدند گفتند یا رسول اللّٰه طعام که میخوریم ما را کفایت نمی‌باشد و سیری نمیکند. رسول خدا گفت: سمّوا اللّٰه عز و جل و اجتمعوا علیه یبارك لکم فیه.
و غفران معصیت و برداشت درجت آنست که بو هریره روایت کند از مصطفی ص
قال: «من کتب بسم اللّٰه الرحمن الرحیم و لم یعور الهاء الذی فی اللّٰه کتب له الف الف حسنة و محا عنه الف الف سیّئة و رفع له الف الف درجة و من قال بسم اللّٰه الرحمن الرحیم کتب اللّٰه له اربعة آلاف حسنة و محا عنه اربعة الاف سیئة و رفع له اربعة آلاف درجة
و قال تنوق رجل فی بسم اللّٰه الرحمن الرحیم فغفر له.
قوله: الر قرائت مکی، حفص و یعقوب فتح راست و باقی بکسر خوانند و معنی آنست که. انا اللّٰه اری انا الرب لا رب غیری. قتاده گفت نامی است از نامهای قرآن و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یاد میکند. الف اللّٰه است، و لا لطیف، و را رحیم. باین نامها سوگند یاد میکند که این حروف آیات کتاب حکیم است و نامه خداوند است جل جلاله و تقدست اسماؤه و تفسیر و معانی این حروف در سورة البقرة بشرح رفت. و قیل معناه: هذه الآیات التي انزلتها علیك آیات القران الحکیم المحکم المتقن الممنوع من الخلل و الباطل لا لا یاتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه. و گفته‌اند حکیم بمعنی حاکم است ای هو القرآن الحاکم بین الناس.
چنان که جایی دیگر گفت: وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ، و روا باشد که حکیم بمعنی محکوم باشد، ای حکم فیه بالعدل و الاحسان و حکم فیه بالجنة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه و حکم فیه بالحلال و الحرام و الارزاق و الآجال، و حکیم کسی را گویند که سخن حکمت گوید. و نیز گویند این سخنی حکیم است یعنی از حکمت یا با حکمت. عبد اللّٰه بن عباس گفت ان الکلمة الحکیمة لتزید الشریف شرفا و ترفع المملوك حتی تجلسه مجالس الملوك.
قوله: أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً الف استفهام است بمعنی توبیخ و این ناس مشرکان قریش‌اند و سبب نزول این آیت آن بود که کفره قریش بر سبیل انکار میگفتند عجب کاریست که خدای در همه عالم رسولی نیافت که بخلق فرستد مگر یتیم بو طالب، و روا باشد که انکار ایشان باصل رسالت بود که میگفتند: اللّٰه اعظم من ان یکون رسوله بشرا مثل محمد، خدای بزرگتر از آنست که بشری را چون محمد بخلق فرستد.
رب العالمین گفت: أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً ای لیس بعجب لانه ارسل الی من قبلهم من هو مثله و التعجب انما یکون مما لا یعهد مثله و لا یعرف سببه. گفت این عجب نیست که پیش از ایشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چیزی کنند که معهود نباشد، میان خلق و نه آن را سببی بود. و تقدیره: ا کان ایحاؤنا الی رجل منهم بان انذر الناس عجبا فیکون ان فی الاولی فی محل الرفع و فی الثانیة فی محلّ النصب.
وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قدم الصدق ما تقدم لهم من اللّٰه من المواعید الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة و الطاعة، و قیل قدم الصدق شفاعة المصطفی و شفاعة المؤمنین بعضهم لبعض و قیل اراد به السقط یقوم محبنطئا علی باب الجنّة فیقول لا ادخلها حتی یدخلها والدیّ.
روی انس بن مالك قال قال رسول اللّٰه ص: اذا کان یوم القیمة نودی فی اطفال المسلمین ان اخرجوا من قبورکم فیخرجون من قبورهم و ینادی فیهم ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم الثانیة ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فینادی فیهم الثالثة ان امضوا الی الجنة زمرا فیقولون یا ربنا و والدانا معنا فیبسم الرب تعالی فی الرابعة فیقول و والداکم معکم فیثب کل طفل الی ابویه فیأخذون بایدیهم فیدخلونهم الجنة فهم اعرف بآبائهم و امهاتهم یومئذ من

اولادكم الذين فی بيوتكم.
قوله: قالَ الْكافِرُونَ تقديره فلمّا انذرهم قال الكافرون إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ قرائت اهل مدينه است و ابو عمرو، يعنى ان هذا الرجل اى محمدا ص لساحر مبين باقى بى الف خوانند اى ان هذا الوحى لسحر مبين.
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ اى فى مدة مقدارها ستّة ايّام لأن الايام تكونت بعد خلق السماوات و الارض من دوران الفلك ثم استوى على العرش، شرح و بيان اين همه در سورة الاعراف رفت. و يقال جمع السماوات لانها اجناس مختلفة كل سماء من غير جنس الأخرى و وحّد الارض لانها كلها تراب.
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يقضيه وحده و قيل يرتب الامور مراتبها على احكام عواقبها.
و قيل يدبّر الامر. ينزل الوحى، ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ اين جواب ايشان است كه خداى را انبازان ميگفتند و ايشان را مى‌پرستيدند و مى‌گفتند: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ. و گفته‌اند كه اين باوّل آيت تعلق دارد. ميگويد: خداى بيافريد، آسمانها و زمينها بى‌شفاعت شفيعى و بى‌تدبير مدبرى بعلم و ارادت خويش آفريد، بقدرت و حكمت خويش يقول تعالى: ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير.
آن گه گفت: ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خداوند شما و دارنده و پروراننده شما اوست كه آسمان و زمين آفريد و خود ميدانيد و اقرار ميدهيد كه آفريدگار خلق اوست نه بتان. پس او را پرستيد و در خداوندى و خداكارى، او را يگانه شناسيد و با وى در پرستش هيچ انباز مگيريد. أَ فَلا تَذَكَّرُونَ ا فلا تتدبرون ان لا يستحق غيره العبادة.
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً. يعنى بالموت و البعث و النشور جميعا نصب على الحال و وعد اللَّه نصب على المصدر اى وعدكم اللَّه وعدا حَقًّا اى حققه حقا. ميگويد: خداى شما را وعده داده وعده راست درست كه در آن خلف نه كه بازگشت شما پس از مرگ با وى است و بعث و نشور و حساب و كتاب و جزاى اعمال در پيش. آن گه گفت بر استيناف: إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ لخلقه ثمّ يميته ثمّ يعيده قرائت ابو جعفر انّه يبدأ الخلق بفتح الف است يعنى اليه مرجعكم جميعا لانه يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ليجزى الَّذِينَ آمَنُوا اى يعيده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ اى بالعدل. عدل اينجا احسان است كه جاى ديگر ميگويد: هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ اى الجنّة و نعيمها.
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ اى ماء حار قد انتهى حرّه، حميم فعيل بمعنى مفعول يقال حمّ الماء اذا اسخن و الحميم العرق منه لسخّنته، و الحمام لحرارة مائه او لانه يتعرق فيه.
قوله: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً اى خلقها ضياء فيكون منصوبا على الحال. و ضياء مصدر ضاء و تقديره جعل الشمس ذات ضياء و يجوز ان يكون ضياء جميع ضوء وَ الْقَمَرَ نُوراً يستضاء به فى الليالى. قال: الكلبى يضيء وجوههما لاهل السماوات السبع و ظهورهما لاهل الارضين السبع.
وَ قَدَّرَهُ اين ها با قمر شود، اى قدر القمر يسير منازل فيكون ظرفا للسير و قيل قدر له مَنازِلَ. ميگويد تقدير كرد و باز انداخت سير قمر به بيست و هشت منزل در بريدن دوازده برج در هر برجى دو روز و سيكى تا هر ماه فلك بتمامى باز برد، وظيفه‌ايست آن را ساخته و انداخته. لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ تا شمار ماه و سال و روزگار ميدانيد بسير قمر درين منازل. ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يعنى للحق لم يخلقه باطلا بل اظهارا لصنعه و دلالة على قدرته و حكمته. وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ. ابن جرير گفت: الحق هاهنا هو اللَّه، اى ما خلق اللَّه ذلك الا باللَّه، اى وحده لا شريك معه. يُفَصِّلُ الْآياتِ بياء قرائت ابن كثير و ابو عمرو و حفص و بنون قرائت باقى و در نون معنى تعظيم است.
إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ. كلبى گفت، اهل مكه گفتند: يا محمد ائتنا بآية حتّى نؤمن بك و نصدّقك فنزل: إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ فى مجيء كل واحد منهما خلف الآخر و اختلاف الوانهما. وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ من الخلائق و العجائب و الدّلالات. لايات يوجب العلم اليقين. لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ الشرك.
إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا اين آيت در شأن منكران بعث و نشور آمد. رجا اينجا بمعنى تصديق است هم چنان كه در سورة الفرقان گفت. وَ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا و لقاء بعث است پس مرگ، يعنى ان الذين لا يصدقون بالبعث بعد الموت.

و قيل معناه لا يخافون عقابنا و لا يرجون ثوابنا.
رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا من اللَّه حظا فاختاروها و عملوا لها و اطمأنّوا و سكنوا اليها بدلا من الآخرة. وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا اى عن البعث و الثواب و العقاب. و قيل عن القران و محمد غافِلُونَ تاركون لها مكذّبون.
أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ اى مصيرهم و مرجعهم. النّار بِما كانُوا يَكْسِبُونَ من الكفر و التكذيب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّه منوّر القلوب، الرحمن كاشف الكروب، الرحيم غافر الذّنوب. اللَّه است افروزنده دل دوستان. رحمن است باز برنده اندوه بيچارگان.
رحيم است آمرزنده گناه عاصيان. اللَّه يعطى الرّؤية بغير حجاب، الرّحمن يرزق الرزق بغير حساب، الرّحيم يغفر الذّنب بغير عتاب، اللَّه است كه ديدار خود رهى را كرامت كند بى‌حجاب. رحمن است كه از خزينه خود روزى دهد بى‌حساب. رحيم است كه بفضل خود بيامرزد بى‌عتاب. اللَّه لارواح السابقين، الرحمن لقلوب المقتصدين، الرحيم لذنوب الظالمين. خداى است كه ارواح سابقان بفضل وى نازد، رحمن است كه دلهاى مقتصدان بمهر وى گرايد، رحيم است كه گناه ظالمان بعفو خود شويد. من سمع اللَّه اورثه شغبا و من سمع الرحمن اورثه طلبا و من سمع الرّحيم اورثه طربا، فالنفس مع الشغب و القلب مع الطلب و الرّوح مع الطّرب. يكى خطاب خداى شنيد در شغب آمد، يكى سماع نام رحمن كرد در طلب آمد، يكى در استماع نام رحيم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب خداى شنيد بى‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع، نام رحمن در دايره طلب و شوق افتاد. جان نقطه‌گاه عشق است چون بشارت نعت رحيم يافت بر شادروان رجا در طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هر چه منت بود بدل دادند آنچه رؤيت و مشاهدت بود نصيب جان آمد.
پير طريقت گفت: الهى ياد تو ميان دل و زبان است و مهر تو در ميان سر و جان، يافت تو زندگانى جان است و رستخيز نهان. اى ناجسته يافته و دريافته نادر يافته. يافت تو روز است كه خود برآيد ناگاهان. او كه ترا يافت نه بشادى پردازد نه باندهان.
قوله: الر الالف الف الوحدانيّة، و اللام لطفه باهل المعرفة، و الرّاء رحمته بكافّة البريّة، جلال احديّت بنعت عزّت و كمال حكمت سوگند ياد ميكند، ميگويد بوحدانيت و فردانيت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بر بندگان من، كه اين كتاب نامه من است و اين حروف كلام من، از حدوث پاك و از نقص دور و از عيب منزّه. سخنى راست، حديثى پاك، كلامى درست، كلامى كه صحبت حق را بيعت است و ذخيره آن در سرّ عارفان وديعت است. پيغامى كه از قطيعت امان است، و بى‌قرار را درمان است، روشنايى ديده و دولت دل و زندگانى جان است.
أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى رَجُلٍ مِنْهُمْ. كافران را سه چيز شگفت آمد و از آن تعجّب همى‌كردند: يكى انگيختن خلق برستاخيز و باز آفريدن پس از مرگ.
ديگر فرستادن خداى رسولان را بخلق و دعوت كردن ايشان بحقّ. سيوم تخصيص محمد ص به پيغامبرى و برگزيدن وى از ميان خلق برسولى. اگر آن مدبران از كمال قدرت خداى خبر داشتنديد بعث و نشور را منكر نبودنديد و اگر عزّت خداى و كمال پادشاهى وى بدانستنديد فرستادن رسولان بخلق ايشان را شگفت نيامديد و اگر دريافتنديد كه اللَّه خداوند است و كردگار آن كند كه خود خواهد و بارادت خود حكم كند و كار اندر تخصيص و تكريم مصطفى روا داشتنديد و جحود نكردنديد لكن چه سود كه ديده حق بين نداشتند تا حق بديدنديد و نه بصيرت دل تا حق دريافتنديد، امّا حكمت فرستادن پيغامبران بخلق الزام حجت است تا كافر را بى عذر و بى حجت عذاب نكند. همانست كه گفت جلّ جلاله: وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا امّا مؤمن اگر خواهد او را بيامرزد بى‌توبت و بى‌خدمت زيرا كه عذاب كردن بى‌حجت ظلم است و ربّ العزّة پاكست و منزه از جور و ظلم. يقول تعالى: وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و آمرزيدن مؤمن بى‌خدمت فضل است، و ربّ العزّة با فضل عظيم است و كرم بى‌نهايت.
يقول تعالى: وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. و گفته‌اند رسولان را بخلق فرستاد تا مؤمنان را بشارت دهند

بفضل کبیر و کافران را بیم نمایند بعذاب الیم. اینست که رب العالمین گفت: أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ جایی دیگر گفت: رُسُلًا مُبَشِّرِینَ وَ مُنْذِرِینَ ای محمد کافران را بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته و ساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت از بهر ایشان آراسته و پرداخته.
وَ بَشِّرِ الَّذِینَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. قال محمد بن علی الترمذی: قدم الصدق هو امام الصالحین و الصدیقین و هو الشفیع المطاع و السائل المجاب محمد ص.
و گفته‌اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل در میثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس از جام محبت بکأس مودّت، شربت مهر داده و ایشان را سرمست و سرگشته آن شربت کرده، و ایشان را وعده داده وعده‌ای راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شما را زیادت ازین فضیلت، وَ یَزِیدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ فذلك قوله إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا رجوع بازگشت است و بازگشت را هر آینه بدایتی بود لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ. جنید گفت: در رموز این آیت که، إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً قال منه الابتداء و الیه الانتهاء و ما بین ذلك مراتع فضله و تواتر نعمه فمن سبق له فی الابتداء سعادة اظهر علیه فی مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. و من لم یجز له سعادة الابتداء ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه و جمع الحطام الفانیة لیردّه الی ما سبق له فی الابتداء من الشقاوة.
گفت: ابتدای کارها از خداست و بازگشت همه بخدا، یعنی درآمد هر چیز از قدرت او و بازگشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او و ابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او فنای حادثات بقهر او و میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در مراتع فضل شاکر نعمت آمد و راضی بقسمت. بزبان ذاکر و بدل شاکر و بجان صافی و معتقد. و هر که در ابتدا حکم شقاوت رفت بر وی، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بد سرانجام آلوده دنیا و گرفته حرام و بسته لعب و لهو. چنین خواست بوی لم یزل تا باز برد او را با حکم ازل و نبشته روز اول اینست که رب العالمین گفت: إِلَیْهِ مَرْجِعُکُمْ جَمِیعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا و یقال موعود المطیع الفرادیس العلی و موعود العاصی الرحمته و الرضا و الجنّة لطف الحق و الرحمة وصف الحق فاللطف فعل لم یکن ثمّ حصل و الوصف نعت لم یزل. بو بکر واسطی گفته: مطیعان حمالان‌اند و حمالان جز باری ندارند و این درگاه بی‌نیازان است و عاصیان مفلسان‌اند جز افلاسی ندارند و این بساط مفلسان است ای خداوندان طاعت نگویم طاعت مکنید تا قرآن را گمانی غلط نیوفتد، چندان که توانید و طاقت دارید طاعت بیارید، پس از روی نیستی همه بگذارید که مطیع و طاعت دو بود و این بساط یگانگی است و ای خداوندان زلت دل تنگ مدارید که این بار معصیت هم بار اوست چنان که طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند و معصیت بردارند و گذاشتن فعل تو است برداشتن فعل او.
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِیاءً... الایه. ز روی اشارت شمس آفتاب توفیق است که از برج عنایت بتابد بر جوارح بنده تا آراسته خدمت و طاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحید است و روشنایی معرفت در دل عارف که باین نور راه برد بمعروف.
پیر طریقت گفت: الهی عارف ترا بنور تو میداند از شعاع نور عبارت نمی‌تواند در آتش مهر میسوزد و از ناز بار نمی‌پردازد.
إِنَّ الَّذِینَ لا یَرْجُونَ لِقاءَنا... الآیة. کافران بدیدار حق جلّ جلاله امر ندارند که آن را منکراند لا جرم هرگز بآن نرسند و مؤمنان برؤیت حق ایمان دارند و امیدوارند که بینند لا جرم بآن رسند. همانست که مصطفی ص گفت: هر که بوی رسد کرامتی از حق یعنی در خبر بشنود که خدای با بنده کرامت کند و بدیدار خود او را بنوازد، اگر آن بنده نپذیرد این خبر و برؤیت ایمان ندهد، هرگز نرسد بآن کرامت. گفته‌اند که امّید دیدار حقّ از آن ندارند که هرگز مشتاق نبوده‌اند و از آن مشتاق نه‌اند که دوست نداشته‌اند و از آن دوست نداشته که نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند که طلب نکرده‌اند و از آن طلب نکردند که خدای ایشان را فرا طلب نگذاشت و راه طلب بایشان فرو بست پس همه از خدا است و بارادت و مشیّت خدا است.
یقول تعالی: وَ أَنَّ إِلی رَبِّكَ الْمُنْتَهی لو اراد ان یطلبوه لطلبوا و لو طلبوا لعرفوا و لو عرفوا لاحبّوا و لو احبّوا لاشتاقوا و لو اشتاقوا الیه لرجوا لقاءه و لو رجوا لقاه لرأوه.

قال اللَّه تعالى: وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها اذا كان الّذى لا يرجو لقاءه ماواه العذاب و الفرقة فدليل الخطاب: انّ الّذى يرجو لقاه فقصاراه الوصلة و اللقاء و الزّلفة.

10- سورة يونس – مكية

بسم الله الرحمن الرحیم

الر ۚ تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ {1}
أَكَانَ لِلنَّاسِ عَجَبًا أَنْ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَبَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ ۗ قَالَ الْكَافِرُونَ إِنَّ هَٰذَا لَسَاحِرٌ مُبِينٌ {2}
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ ۖ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۖ مَا مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ ۚ ذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ ۚ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ {3}
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعًا ۖ وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا ۚ إِنَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ بِالْقِسْطِ ۚ وَالَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرَابٌ مِنْ حَمِيمٍ وَعَذَابٌ أَلِيمٌ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ {4}
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ ۚ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَٰلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ ۚ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ {5}
إِنَّ فِي اخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ {6}
إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنُّوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ {7}
أُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ {8}

1 النوبة الاولى

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ بنام خداوند فراخ بخشايش مهربان.
الر منم آن خداوند كه مى‌بينم جز من دارنده و پرورانده نه، تِلْكَ آياتُ الْكِتابِ اين آيتها آن نامه است، الْحَكِيمِ. (1) آن نامه نيكو حكمت راست حكم.
أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً مردمان را شگفت آمد و بنزديك ايشان شگفت بود، أَنْ أَوْحَيْنا إِلى‏ رَجُلٍ مِنْهُمْ كه پيغام داديم بمردى هم از ايشان، أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ كه مردمان را بيم نماى و آگاه كن، وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا و بشارت ده گرويدگان را، أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ كه ايشان را است وعده راست و كارى پيش شده، عِنْدَ رَبِّهِمْ بنزديك خداوند ايشان، قالَ الْكافِرُونَ ناگرويدگان گفتند: إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ. (2) اين جادويى است آشكارا.
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ خداوند شما اللَّه است، الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ او كه هفت آسمان و هفت زمين آفريد از آغاز، فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ در شش روز، ثُمَّ اسْتَوى‏ عَلَى الْعَرْشِ آن گه مستولى شد بر عرش، يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ميسازد كار و پيش مى‌برد و مى‌اندازد، ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ نيست هيچ شفيع كس را مگر پس دستورى او، ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ اوست خداوند شما، فَاعْبُدُوهُ او را پرستيد، أَ فَلا تَذَكَّرُونَ؟ (3) پند نپذيريد و حق درنيابيد؟
إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً با اوست بازگشت شما همه، وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا هنگام نهادن خداى است اين براستى، إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ اوست كه آفريده مى‌آرد از آغاز و فردا آن را زنده كند باز، لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا تا پاداش دهند ايشان را كه بگرويدند، وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ و كارهاى نيك كردند بسزا، وَ الَّذِينَ كَفَرُوا و ايشان كه كافر شدند و بگرويدند، لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ ايشان را شرابى از آب جوشيده، وَ عَذابٌ أَلِيمٌ و عذابى دردنماى، بِما كانُوا يَكْفُرُونَ. (4) بآنچه كافر شدند.
هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً اوست كه خورشيد را روشن گردانيد، وَ الْقَمَرَ نُوراً و ماه را روشنايى داد، وَ قَدَّرَهُ مَنازِلَ و آن را باز انداخت و چنان ساخت كه ميرود در منزلها بريدن فلك را، لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ و رفتن او شمار سال و ماه و روزگار ميدانيد، ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ نيافريد

خدای آن را مگر بدانش خویش و توان خویش بیکتایی خویش، يُفَصِّلُ الْآياتِ نشانهای گشاده روشن می‌نماید و پیغامهای روشن گشاده می‌فرستد، لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ. (5)ایشان را که بدانند.
إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ در شد آمد شب و روز، وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ و در آنچه خدای آفرید در آسمان و زمین از آفریده‌های خویش، لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ. (6) نشانهای روشن است بیکتایی ایشان را که از خشم خدای و از جحود حق او می‌پرهیزند.
إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا ایشان که دیدار ما نمی‌بیوسند و بانگیزانیدن ما بنمی‌گروند، وَ رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا و باین جهان می‌بسندند.
و خرسندی کنند وَ اطْمَأَنُّوا بِها و بآن آرام می‌کنند، وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا غافِلُونَ. (7) و ایشان که از وعد و وعید ما ناآگاه و ناگرویدند، أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ بِما كانُوا يَكْسِبُونَ. (8) ایشان آنند که جایگاه ایشان آتش است بآنچه میکردند.

النوبة الثانية

این سوره یونس صد و نه آیت و هزار و هشتصد و سی و دو کلمت است و هفت هزار و پانصد و شصت و هفت حرف همه به مکه فرو آمد مگر يك آيت: وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ لا يُؤْمِنُ بِهِ که این يك آيت بمدينه فرو آمد در شأن جهودان و گفته‌اند سه آیت ازین سوره بمدینه فرو آمد: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الى آخر الآيات الثلث، و قيل كلها مكية الا آيتين: قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ نزلت فى ابىّ بن كعب الانصارى و ذلك ان رسول اللَّه لما امر ان يقرأ عليه القرآن. قال ابىّ يا رسول اللَّه و قد ذكرت هناك فبكى بكاء شديدا، و نزلت هذه الآيه، فهى فخر و شرف لابىّ و حكمها باق فى غيره و الآية التي تليها ذم القوم لانهم حرّموا ما احل اللَّه لهم فصار حكمها فى كل من فعل مثل ذلك الى يوم القيمة. و درين سورت هشت آیت منسوخ است بجای خویش گوئیم ان شاء اللَّه. و در فضیلت سورت، أبی کعب روایت کند از مصطفی ص
قال: من قرأ سورة يونس اعطى من الاجر عشر حسنات بعدد من صدّق بيونس و كذّب به و بعدد من غرق مع فرعون.
قوله: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ در آیت تسمیت هم کمال عبادت است هم حصول برکت هم غفران معصیت و برداشت درجت. اما کمال عبادت آنست که مصطفی ص گفت: لا وضوء لمن لم يذكر اسم اللَّه عليه
این لا بمعنی نفی کمال و فضیلت است چنان که گفت لا صلاة لجار المسجد الا فى المسجد و لا فتى الا على و قال (ص): اذا توضأ احدكم فذكر اسم اللَّه عليه طهر جميع اعضائه و اذا لم يذكر اسم اللَّه عليه لم يطهر منه الا ما مسه الماء.
اما حصول برکت آنست که رب العالمین نام خود را مبارك گفت: تَبارَكَ اسْمُ رَبِّكَ ذِي الْجَلالِ وَ الْإِكْرامِ با برکت است نام خداوند بزرگوار و بزرگواری کردن، هر کاری که در مبدأ و مقطع وی نام خدای رود با برکت و پر خیر بود.
قومی پیش مصطفی آمدند گفتند یا رسول اللَّه طعام که میخوریم ما را کفایت نمی‌باشد و سیری نمیکند. رسول خدا گفت: سمّوا اللَّه عز و جل و اجتمعوا عليه يبارك لكم فيه.
و غفران معصیت و برداشت درجت آنست که بو هریره روایت کند از مصطفی ص
قال: «من كتب بسم اللَّه الرحمن الرحيم و لم يعور الهاء الذى فى اللَّه كتب له الف الف حسنة و محا عنه الف الف سيّئة و رفع له الف الف درجة و من قال بسم اللَّه الرحمن الرحيم كتب اللَّه له اربعة آلاف حسنة و محا عنه اربعة الاف سيئة و رفع له اربعة آلاف درجة
و قال تنوق رجل فى بسم اللَّه الرحمن الرحيم فغفر له.
قوله: الر قرائت مکی، حفص و یعقوب فتح راست و باقی بکسر خوانند و معنی آنست که. انا اللَّه ارى انا الرب لا رب غيرى. قتاده گفت نامی است از نامهای قرآن و گفته‌اند. نام سورت است و گفته‌اند قسم است که رب العالمین بنامهای خود سوگند یاد میکند. الف اللَّه است، و لا لطيف، و را رحیم. باین نامها سوگند یاد میکند که این حروف آیات کتاب حکیم است و نامه خداوند است جل جلاله و تقدست

اسماؤه و تفسير و معانى اين حروف در سورة البقرة بشرح رفت. و قيل معناه: هذه الآيات التي انزلتها عليك آيات القران الحكيم المحكم المتقن الممنوع من الخلل و الباطل لا لا ياتيه الباطل من بين يديه و لا من خلفه. و گفته‌اند حكيم بمعنى حاكم است اى هو القرآن الحاكم بين الناس.
چنان كه جايى ديگر گفت: وَ أَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ، و روا باشد كه حكيم بمعنى محكوم باشد، اى حكم فيه بالعدل و الاحسان و حكم فيه بالجنة لمن اطاعه و بالنار لمن عصاه و حكم فيه بالحلال و الحرام و الارزاق و الآجال، و حكيم كسى را گويند كه سخن حكمت گويد. و نيز گويند اين سخنى حكيم است يعنى از حكمت يا با حكمت. عبد اللَّه بن عباس گفت ان الكلمة الحكيمة لتزيد الشريف شرفا و ترفع المملوك حتى تجلسه مجالس الملوك.
قوله: أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً الف استفهام است بمعنى توبيخ و اين ناس مشركان قريش‌اند و سبب نزول اين آيت آن بود كه كفره قريش بر سبيل انكار ميگفتند عجب كاريست كه خداى در همه عالم رسولى نيافت كه بخلق فرستد مگر يتيم بو طالب، و روا باشد كه انكار ايشان باصل رسالت بود كه ميگفتند: اللَّه اعظم من ان يكون رسوله بشرا مثل محمد، خداى بزرگتر از آنست كه بشرى را چون محمد بخلق فرستد.
رب العالمين گفت: أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً اى ليس بعجب لانه ارسل الى من قبلهم من هو مثله و التعجب انما يكون مما لا يعهد مثله و لا يعرف سببه. گفت اين عجب نيست كه پيش از ايشان رسولان از خدا بخلق آمدند و تعجب در چيزى كنند كه معهود نباشد، ميان خلق و نه آن را سببى بود. و تقديره: ا كان ايحاؤنا الى رجل منهم بان انذر الناس عجبا فيكون ان فى الاولى فى محل الرفع و فى الثانية فى محلّ النصب.
وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ قدم الصدق ما تقدم لهم من اللَّه من المواعيد الصادقة و سبق لهم من حسن العبادة و الطاعة، و قيل قدم الصدق شفاعة المصطفى و شفاعة المؤمنين بعضهم لبعض و قيل اراد به السقط يقوم محبنطئا على باب الجنّة فيقول لا ادخلها حتى يدخلها والدىّ.
روى انس بن مالك قال قال رسول اللَّه ص: اذا كان يوم القيمة نودى فى اطفال المسلمين ان اخرجوا من قبوركم فيخرجون من قبورهم و ينادى فيهم ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فينادى فيهم الثانية ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فينادى فيهم الثالثة ان امضوا الى الجنة زمرا فيقولون يا ربنا و والدانا معنا فيبسم الرب تعالى فى الرابعة فيقول و والداكم معكم فيثب كل طفل الى ابويه فيأخذون بايديهم فيدخلونهم الجنة فهم اعرف بآبائهم و امهاتهم يومئذ من اولادكم الذين فى بيوتكم.
قوله: قالَ الْكافِرُونَ تقديره فلمّا انذرهم قال الكافرون إِنَّ هذا لَساحِرٌ مُبِينٌ قرائت اهل مدينه است و ابو عمرو، يعنى ان هذا الرجل اى محمدا ص لساحر مبين باقى بى الف خوانند اى ان هذا الوحى لسحر مبين.
إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّماواتِ وَ الْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ اى فى مدة مقدارها ستّة ايّام لأن الايام تكونت بعد خلق السماوات و الارض من دوران الفلك ثم استوى على العرش، شرح و بيان اين همه در سورة الاعراف رفت. و يقال جمع السماوات لانها اجناس مختلفة كل سماء من غير جنس الأخرى و وحّد الارض لانها كلها تراب.
يُدَبِّرُ الْأَمْرَ يقضيه وحده و قيل يرتب الامور مراتبها على احكام عواقبها.
و قيل يدبّر الامر. ينزل الوحى، ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ اين جواب ايشان است كه خداى را انبازان ميگفتند و ايشان را مى‌پرستيدند و مى‌گفتند: هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ. و گفته‌اند كه اين باوّل آيت تعلق دارد. ميگويد: خداى بيافريد، آسمانها و زمينها بى‌شفاعت شفيعى و بى‌تدبير مدبرى بعلم و ارادت خويش آفريد، بقدرت و حكمت خويش يقول تعالى: ادبر عبادى بعلمى انى بعبادى خبير بصير.
آن گه گفت: ذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمْ خداوند شما و دارنده و پروراننده شما اوست كه آسمان و زمين آفريد و خود ميدانيد و اقرار ميدهيد كه آفريدگار خلق اوست نه بتان. پس او را پرستيد و در خداوندى و خداكارى، او را يگانه شناسيد و با وى در پرستش هيچ انباز مگيريد. أَ فَلا تَذَكَّرُونَ ا فلا تتدبرون ان لا يستحق غيره العبادة.

إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً. يعنى بالموت و البعث و النشور جميعا نصب على الحال و وعد اللَّه نصب على المصدر اى وعدكم اللَّه وعدا حَقًّا اى حققه حقا. ميگويد: خداى شما را وعده داده وعده راست درست كه در آن خلف نه كه بازگشت شما پس از مرگ با وى است و بعث و نشور و حساب و كتاب و جزاى اعمال در پيش. آن گه گفت بر استيناف: إِنَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ لخلقه ثمّ يميته ثمّ يعيده قرائت ابو جعفر انّه يبدأ الخلق بفتح الف است يعنى اليه مرجعكم جميعا لانه يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ليجزى الَّذِينَ آمَنُوا اى يعيده لِيَجْزِيَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ بِالْقِسْطِ اى بالعدل. عدل اينجا احسان است كه جاى ديگر ميگويد: هَلْ جَزاءُ الْإِحْسانِ إِلَّا الْإِحْسانُ اى الجنّة و نعيمها.
وَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَهُمْ شَرابٌ مِنْ حَمِيمٍ اى ماء حار قد انتهى حرّه، حميم فعيل بمعنى مفعول يقال حمّ الماء اذا اسخن و الحميم العرق منه لسخنته، و الحمام لحرارة مائه او لانه يتعرق فيه.
قوله: هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً اى خلقها ضياء فيكون منصوبا على الحال. و ضياء مصدر ضاء و تقديره جعل الشمس ذات ضياء و يجوز ان يكون ضياء جميع ضوء وَ الْقَمَرَ نُوراً يستضاء به فى الليالى. قال: الكلبى يضيء وجوههما لاهل السماوات السبع و ظهورهما لاهل الارضين السبع.
وَ قَدَّرَهُ اين ها با قمر شود، اى قدر القمر يسير منازل فيكون ظرفا للسير و قيل قدر له مَنازِلَ. ميگويد تقدير كرد و باز انداخت سير قمر به بيست و هشت منزل در بريدن دوازده برج در هر برجى دو روز و سيكى تا هر ماه فلك بتمامى باز برد، وظيفهايست آن را ساخته و انداخته. لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَ الْحِسابَ تا شمار ماه و سال و روزگار ميدانيد بسير قمر درين منازل. ما خَلَقَ اللَّهُ ذلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يعنى للحق لم يخلقه باطلا بل اظهارا لصنعه و دلالة على قدرته و حكمته. وَ لِتُجْزى كُلُّ نَفْسٍ بِما كَسَبَتْ. ابن جرير گفت: الحق هاهنا هو اللَّه، اى ما خلق اللَّه ذلك الا باللّه، اى وحده لا شريك معه. يُفَصِّلُ الْآياتِ بياء قرائت ابن كثير و ابو عمرو و حفص و بنون قرائت باقى و در نون معنى تعظيم است.
إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ. كلبى گفت، اهل مكه گفتند: يا محمد ائتنا بآية حتّى نؤمن بك و نصدّقك فنزل: إِنَّ فِي اخْتِلافِ اللَّيْلِ وَ النَّهارِ فى مجىء كل واحد منهما خلف الآخر و اختلاف الوانهما. وَ ما خَلَقَ اللَّهُ فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ من الخلائق و العجائب و الدّلالات. لايات يوجب العلم اليقين. لِقَوْمٍ يَتَّقُونَ الشرك.
إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا اين آيت در شأن منكران بعث و نشور آمد. رجا اينجا بمعنى تصديق است هم چنان كه در سورة الفرقان گفت. وَ قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا و لقاء بعث است پس مرگ، يعنى ان الذين لا يصدقون بالبعث بعد الموت.
و قيل معناه لا يخافون عقابنا و لا يرجون ثوابنا.
رَضُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا من اللَّه حظا فاختاروها و عملوا لها و اطمأنّوا و سكنوا اليها بدلا من الآخرة. وَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ آياتِنا اى عن البعث و الثواب و العقاب. و قيل عن القران و محمد غافِلُونَ تاركون لها مكذّبون.
أُولئِكَ مَأْواهُمُ النَّارُ اى مصيرهم و مرجعهم. النّار بِما كانُوا يَكْسِبُونَ من الكفر و التكذيب.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحِيمِ اللَّه منوّر القلوب، الرحمن كاشف الكروب، الرحيم غافر الذّنوب. اللَّه است افروزنده دل دوستان. رحمن است باز برنده اندوه بيچارگان.
رحيم است آمرزنده گناه عاصيان. اللَّه يعطى الرّؤية بغير حجاب، الرّحمن يرزق الرزق بغير حساب، الرّحيم يغفر الذّنب بغير عتاب، اللَّه است كه ديدار خود رهى را كرامت كند بىحجاب. رحمن است كه از خزينه خود روزى دهد بىحساب. رحيم است كه بفضل خود بيامرزد بىعتاب. اللَّه لارواح السابقين، الرحمن لقلوب المقتصدين، الرحيم لذنوب الظالمين. خداى است كه ارواح سابقان بفضل وى نازد، رحمن است كه دلهاى مقتصدان بمهر وى گرايد، رحيم است كه گناه ظالمان بعفو خود شويد. من سمع اللَّه اورثه شغبا و من سمع الرحمن اورثه طلبا و من سمع الرّحيم اورثه طربا، فالنفس مع الشغب و القلب مع الطلب و الرّوح مع الطّرب. يكى خطاب خداى شنيد در شغب آمد، يكى سماع نام رحمن كرد در طلب آمد، يكى در استماع نام رحيم بماند در طرب آمد. تن محلّ امانت است چون خطاب

خدای شنید بی‌قرار گشت. دل بارگاه محبت است به سماع، نام رحمن در دایره طلب و شوق افتاد. جان نقطه‌گاه عشق است چون بشارت نعت رحیم یافت بر شادروان رجا در طرب بماند هر چه نعمت بود نثار تن گشت هر چه منت بود بدل دادند آنچه رؤیت و مشاهدت بود نصیب جان آمد.
پیر طریقت گفت: الهی یاد تو میان دل و زبان است و مهر تو در میان سر و جان، یافت تو زندگانی جان است و رستخیز نهان. ای ناجسته یافته و دریافته نادر یافته. یافت تو روز است که خود برآید ناگاهان. او که ترا یافت نه بشادی پردازد نه باندهان.
قوله: الر الالف الف الوحدانیّة، و اللام لطفه باهل المعرفة، و الرّاء رحمته بکافّة البریّة، جلال احدیّت بنعت عزّت و کمال حکمت سوگند یاد میکند، میگوید بوحدانیت و فردانیت، بلطف من با دوستان من، برحمت من بر بندگان من، که این کتاب نامه من است و این حروف کلام من، از حدوث پاك و از نقص دور و از عیب منزّه. سخنی راست، حدیثی پاك، کلامی درست، کلامی که صحبت حق را بیعت است و ذخیره آن در سرّ عارفان ودیعت است. پیغامی که از قطیعت امان است، و بی‌قرار را درمان است، روشنایی دیده و دولت دل و زندگانی جان است.
أَ كانَ لِلنَّاسِ عَجَباً أَنْ أَوْحَيْنا إِلى‏ رَجُلٍ مِنْهُمْ. کافران را سه چیز شگفت آمد و از آن تعجّب همی‌کردند: یکی انگیختن خلق برستاخیز و باز آفریدن پس از مرگ.
دیگر فرستادن خدای رسولان را بخلق و دعوت کردن ایشان بحقّ. سیوم تخصیص محمد ص به پیغامبری و برگزیدن وی از میان خلق برسولی. اگر آن مدبران از کمال قدرت خدای خبر داشتندید بعث و نشور را منکر نبودندید و اگر عزّت خدای و کمال پادشاهی وی بدانستندید فرستادن رسولان بخلق ایشان را شگفت نیامدید و اگر دریافتندید که اللَّه خداوند است و کردگار آن کند که خود خواهد و بارادت خود حکم کند و کار اندر تخصیص و تکریم مصطفی روا داشتندید و جحود نکردندید لکن چه سود که دیده حق بین نداشتند تا حق بدیدندید و نه بصیرت دل تا حق دریافتندید، امّا حکمت فرستادن پیغامبران بخلق الزام حجت است تا کافر را بی عذر و بی حجت عذاب نکند. همانست که گفت جلّ جلاله: وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا امّا مؤمن اگر خواهد او را بیامرزد بی‌توبت و بی‌خدمت زیرا که عذاب کردن بی‌حجت ظلم است و ربّ العزّة پاکست و منزه از جور و ظلم. یقول تعالی: وَ ما رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ و آمرزیدن مؤمن بی‌خدمت فضل است، و ربّ العزّة با فضل عظیم است و کرم بی‌نهایت.
یقول تعالی: وَ اللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. و گفته‌اند رسولان را بخلق فرستاد تا مؤمنان را بشارت دهند بفضل کبیر و کافران را بیم نمایند بعذاب الیم. اینست که رب العالمین گفت: أَنْ أَنْذِرِ النَّاسَ وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ جایی دیگر گفت: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ ای محمد کافران را بیم ده که دوزخ برای ایشان تافته و ساخته مؤمنان را بشارت ده که بهشت از بهر ایشان آراسته و پرداخته.
وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ. قال محمد بن علی الترمذی: قدم الصدق هو امام الصالحین و الصدیقین و هو الشفیع المطاع و السائل المجاب محمد ص.
و گفته‌اند قدم صدق سبق عنایت است و فضل هدایت. روز ازل در میثاق اول ارواح مؤمنان را مجلس انس از جام محبت بکأس مودّت، شربت مهر داده و ایشان را سرمست و سرگشته آن شربت کرده، و ایشان را وعده داده وعده‌ای راست درست که باز آرم شما را باین منزل کرامت و باز بنوازم شما را زیادت ازین فضیلت، وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ فذلك قوله إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا رجوع بازگشت است و بازگشت را هر آینه بدایتی بود لِلَّهِ الْأَمْرُ مِنْ قَبْلُ وَ مِنْ بَعْدُ. جنید گفت: در رموز این آیت که، إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً قال منه الابتداء و الیه الانتهاء و ما بین ذلك مراتع فضله و تواتر نعمه فمن سبق له فی الابتداء سعادة اظهر علیه فی مراتعه و تقلّبه فی نعمه باظهار لسان الشّکر و حال الرضاء و مشاهدة المنعم. و من لم یجز له سعادة الابتداء ابطل ایّامه فی سیاسة نفسه و جمع الحطام الفانیة لیردّه الی ما سبق له فی الابتداء من الشقاوة.
گفت: ابتدای کارها از خداست و بازگشت همه بخدا، یعنی درآمد هر چیز از قدرت او و بازگشت همه بحکم او، اوّل اوست و آخر او ازل بتقدیر او و ابد بقضای او. حدوث کاینات بامر او و فنای حادثات بقهر او و میان این و آن مراتع فضل او و شواهد نعمت او و هر که را در ازل رقم سعادت کشیدند در

مراتع فضل شاكر نعمت آمد و راضى بقسمت. بزبان ذاكر و بدل شاكر و بجان صافى و معتقد. و هر كه در ابتدا حكم شقاوت رفت بر وى، خراب عمر گشت و مفلس روزگار و بد سرانجام آلوده دنيا و گرفته حرام و بسته لعب و لهو. چنين خواست بوى لم يزل تا باز برد او را با حكم ازل و نبشته روز اول اينست كه رب العالمين گفت: إِلَيْهِ مَرْجِعُكُمْ جَمِيعاً وَعْدَ اللَّهِ حَقًّا و يقال موعود المطيع الفراديس العلى و موعود العاصى الرحمته و الرضا و الجنّة لطف الحق و الرحمة وصف الحق فاللطف فعل لم يكن ثمّ حصل و الوصف نعت لم يزل. بو بكر واسطى گفته: مطيعان حمالان‌اند و حمالان جز بارى ندارند و اين درگاه بى‌نيازان است و عاصيان مفلسان‌اند جز افلاسى ندارند و اين بساط مفلسان است اى خداوندان طاعت نگويم طاعت مكنيد تا قرآن را گمانى غلط نيوفتد، چندان كه توانيد و طاقت داريد طاعت بياريد، پس از روى نيستى همه بگذاريد كه مطيع و طاعت دو بود و اين بساط يگانگى است و اى خداوندان زلت دل تنگ مداريد كه اين بار معصيت هم بار اوست چنان كه طاعت بار اوست اما طاعت بگذارند و معصيت بردارند و گذاشتن فعل تو است برداشتن فعل او.

هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسَ ضِياءً... الايه. ز روى اشارت شمس آفتاب توفيق است كه از برج عنايت بتابد بر جوارح بنده تا آراسته خدمت و طاعت گردد، و قمر اشاره بنور توحيد است و روشنايى معرفت در دل عارف كه باين نور راه برد بمعروف.

پير طريقت گفت: الهى عارف ترا بنور تو ميداند از شعاع نور عبارت نمى‌تواند در آتش مهر ميسوزد و از ناز بار نمى‌پردازد.

إِنَّ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا... الآية. كافران بديدار حق جلّ جلاله امر ندارند كه آن را منكراند لا جرم هرگز بآن نرسند و مؤمنان برؤيت حق ايمان دارند و اميدوارند كه بينند لا جرم بآن رسند. همانست كه مصطفى ص گفت: هر كه بوى رسد كرامتى از حق يعنى در خبر بشنود كه خداى با بنده كرامت كند و بديدار خود او را بنوازد، اگر آن بنده نپذيرد اين خبر و برؤيت ايمان ندهد، هرگز نرسد بآن كرامت. گفته‌اند كه امّيد ديدار حقّ از آن ندارند كه هرگز مشتاق نبوده‌اند و از آن مشتاق نه‌اند كه دوست نداشته‌اند و از آن دوست نداشته كه نشناخته‌اند و از آن نشناخته‌اند كه طلب نكرده‌اند و از آن طلب نكردند كه خداى ايشان را فرا طلب نگذاشت و راه طلب بايشان فرو بست پس همه از خدا است و بارادت و مشيّت خدا است.

يقول تعالى: وَ أَنَّ إِلى رَبِّكَ الْمُنْتَهى لو اراد ان يطلبوه لطلبوا و لو طلبوا لعرفوا و لو عرفوا لاحبّوا و لو احبّوا لاشتاقوا و لو اشتاقوا اليه لرجوا لقاءه و لو رجوا لقاه لرأوه.

قال اللّه تعالى: وَ لَوْ شِئْنا لَآتَيْنا كُلَّ نَفْسٍ هُداها اذا كان الّذى لا يرجو لقاءه ماواه العذاب و الفرقة فدليل الخطاب: انّ الّذى يرجو لقاه فقصاراه الوصلة و اللقاء و الزّلفة.

(2)

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ ۖ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ {9}

دَعْوَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ ۚ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ {10}

وَلَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ اسْتِعْجَالَهُمْ بِالْخَيْرِ لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ ۖ فَنَذَرُ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا فِي طُغْيَانِهِمْ يَعْمَهُونَ {11}

وَإِذَا مَسَّ الْإِنْسَانَ الضُّرُّ دَعَانَا لِجَنْبِهِ أَوْ قَاعِدًا أَوْ قَائِمًا فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُ ضُرَّهُ مَرَّ كَأَنْ لَمْ يَدْعُنَا إِلَىٰ ضُرٍّ مَسَّهُ ۚ كَذَٰلِكَ زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ {12}

وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا ۙ وَجَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا ۚ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ {13}

ثُمَّ جَعَلْنَاكُمْ خَلَائِفَ فِي الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ {14}

وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ ۙ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هَٰذَا أَوْ بَدِّلْهُ ۚ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقَاءِ نَفْسِي ۖ إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ ۖ إِنِّي أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ {15}

قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا أَدْرَاكُمْ بِهِ ۖ فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُرًا مِنْ قَبْلِهِ ۚ أَفَلَا تَعْقِلُونَ {16}

فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۚ إِنَّهُ لَا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ {17}

وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَيَقُولُونَ هَٰؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ ۚ قُلْ أَتُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِمَا لَا يَعْلَمُ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ ۚ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ {18}

وَمَا كَانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً وَاحِدَةً فَاخْتَلَفُوا ۚ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ فِيمَا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ {19}

وَيَقُولُونَ لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ۖ فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ {20}
وَإِذَا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ إِذَا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آيَاتِنَا ۚ قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْرًا ۚ إِنَّ رُسُلَنَا يَكْتُبُونَ مَا تَمْكُرُونَ {21}

2 النوبة الاولى

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ ایشان که گرویدگان‌اند و نیکوکاران، يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ خدای ایشان را راه می‌نماید بایمان آوردن ایشان، تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ میرود زیر درختان و نشستگاههای ایشان جویهای روان، فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. (9) در بهشتهای با ناز.
دَعْواهُمْ فِيها درخواست و بازخواست ایشان، سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ پاکی ترا ای خداوند، وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ و نواخت خدای ایشان را و نواخت ایشان یکدیگر را در بهشت اینست که: سلام علیکم، وَ آخِرُ دَعْواهُمْ و آخر خواندن ایشان آنست که گویند، أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ. (10) ثناء بسزا خدای را خداوند جهانیان.
وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ و اگر خدای واشتابانیدی مردمان را بدی، اسْتِعْجالَهُمْ بِالْخَيْرِ جایی که ایشان می‌شتابند بنیکی، لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ خدای بایشان گزاردید اجلهای ایشان و سپری کردید ایشان را عمرهای ایشان، فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا فرو گذاریم ناگرویدگان را برستاخیز، فِي طُغْيانِهِمْ يَعْمَهُونَ. (11) تا در گزاف‌کاری خویش متحیّر می‌باشند.
وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ و هر گاه که بمردم رسد گزند دردی یا بیماری، دَعانا لِجَنْبِهِ او خواند ما را افتاده بر پهلوی خویش، أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً یا نشسته یا مانده برپای، فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ چون باز بریم ازو آن گزند و آن رنج که در آن است، مَرَّ رود او، كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا چنان که او نه آنست که ما را میخواند، إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ آن گزند را که باو رسیده بود، كَذلِكَ چنین است، زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ ما كانُوا يَعْمَلُونَ. (12) آراسته‌اند بر گزاف‌کاران آنچه میکنند.
وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ هلاك کردیم و تباه کردیم گروهان پس یکدیگر، لَمَّا ظَلَمُوا آن گه که ستم کردند، وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ و بایشان آمد فرستادگان ما بپیغامها و نشانهای روشن، وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا و نه بر آن بودند که بگروند، كَذلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ. (13) چنین است پاداش از ما گروه بدکاران را.
ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ فِي الْأَرْضِ پس شما را پس نشینان کردیم در زمین، مِنْ بَعْدِهِمْ از پس ایشان، لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ. (14) تا نگریم که چون کنید.
وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا و چون بر ایشان خوانند سخنان ما، بَيِّناتٍ روشن پیدا، قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا ناگرویدگان برستاخیز گویند، ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا که بما قرآنی آر جدا زین، أَوْ بَدِّلْهُ یا هم این بدل کن، قُلْ بگوی، ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي مرا نیست و نبود که این را بدل کنم از خودی خویش، إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ من نروم مگر بر پی آن که پیغام است بمن، إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. (15) من میترسم اگر نافرمان آیم در خداوند خویش از عذاب روزی بزرگ».
قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ بگوی اگر خدای خواستید، ما تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ من هرگز بر شما این کتاب نخواندید، وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ و شما را آگاه و دانا نکردمی از آن، فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ عُمُراً مِنْ قَبْلِهِ چهل سال در میان شما بودم که از پیغامبری سخن نگفتم، أَ فَلا تَعْقِلُونَ. (16) در نیابید.
فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً که بود ستم کارتر از آن که آید و بر خدای دروغ سازد، أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ یا آن را بدروغ دارد، و رساننده را دروغ زن شمارد، إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ. (17) بدکاران را در پیروزی بهره نیست.
وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ می‌پرستند فرود از خدای، ما لا يَضُرُّهُمْ وَ لا يَنْفَعُهُمْ آنچه نگزاید بکار نیاید، وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ و میگویند که تا ما را فردا بنزدیك الله شفیعان باشند، قُلْ بگو: أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ خدای را انباز می‌گویید که او آن انباز نه در آسمان داند خود و نه در زمین، سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ. (18) پاکی و بی‌عیبی ویراست و برتر است از آنچه انباز گیرندگان میگویند در وی.

وَ ما كانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً واحِدَةً نبودند مردمان مگر امّتى راست بر دينى راست پاك، فَاخْتَلَفُوا پس در مخالفت افتادند و در دين خود بپراكندند، وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ و اگر نه سخنى بودى كه پيش شده از اللَّه، لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ ميان ايشان كار برگزارده آمديد، فِيما فِيهِ يَخْتَلِفُونَ. (19) در آن اختلاف و تفرقه كه ايشان در آن بودند.

وَ يَقُولُونَ لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ ميگويند چرا برين مرد از خداوند او آيتى فرو نيامد، فَقُلْ گوى، إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ علم غيب خداى‌تر است، فَانْتَظِرُوا ايشان را گوى چشم ميداريد بودنى را، إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ. (20) كه من با شما از چشم دارندگانم.

وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً و ما چون مردمان از خويشتن مهربانى و آسانى چشانيم، مِنْ بَعْدِ ضَرَّاءَ مَسَّتْهُمْ پس گزند كه رسيده بود بايشان، إِذا لَهُمْ مَكْرٌ فِي آياتِنا چون در نگرى ايشان را مكر است در آيات ما و در نعمتهاى ما، قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مَكْراً بگوى اللَّه زود توان‌تر است از آدمى در بد عهدى كردن، إِنَّ رُسُلَنا يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ. (21) كه رسولان ما مى‌نويسند آنچه آدميان سگالش و كوشش ميكنند.

النوبة الثانية

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ اى الطّاعات فيما بينهم و بين ربّهم. يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ الى الجنّة بسبب ايمانهم فى الدّنيا. ميگويد ايشان كه ايمان آوردند و در دنيا نيك مردان و نيكوكاران بودند و خداى را و رسول را ص طاعت دار و فرمان بردار بودند و بر شريعت و سنت مصطفى راست رفتند و راست گفتند، يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ ربّ العزة فردا ايشان را پاداش نيكو دهد، راه بهشت بايشان نمايد و ببهشت رساند و بر كرامت و نعمت خويش خواند. مقاتل گفت: يجعل لهم نورا يمشون به على الصراط الى الجنّة. نورى و روشنايى در پيش ايشان نهند تا بآن نور صراط باز گذراند، و ببهشت رسد.

قال النّبي ص انّ المؤمن اذا خرج من قبره صوّر له عمله فى صورة حسنة و شارة حسنة فيقول له من انت فو اللَّه انى لاراك امرء صدق فيقول له انا عملك فيكون له نورا و قائدا الى الجنّة و الكافر اذا خرج من قبره صوّر له عمله فى صورة سيئة و شارة سيّئة فيقول من انت فو اللَّه ربى لاراك امرء سوء، فيقول انا عملك، فينطلق به حتّى يدخله النّار.

تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ اى من تحت منازلهم و مساكنهم. و گفته‌اند مراد نه آنست كه بهشتيان بالا باشند و جويها در زير ايشان رود از بهر آن كه در بهشت چشمها كه رود نه در كندها رود، يعنى تجرى بين ايديهم و تحت امرهم و هم يرونها كقوله: تَحْتَكِ سَرِيًّا اى بين يديك و هذِهِ الْأَنْهارُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِي اى تحت امرى و بين يدىّ. چشمهاى بهشت بر روى زمين روان بود، بهشتى چنان كه نشسته باشد در غرفه يا در خيمه يا هر جاى كه نشيند از راست و چپ خويش و برابر خويش آب روان مى‌بيند دست وى بدان مى‌رسد و جامه بوى‌تر نشود فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ. عن وهب بن منبه عن ابن عباس قال: خلق اللَّه جنّات النّعيم من الزمرّد الاخضر كلها ازواجها و خدمها و آنيتها و اشربتها و حجالها و قصورها و خيامها و مداينها و درجها و غرفها و ابوابها و ثمارها. قال و الجنان كلها مائة درجة ما بين الدّرجتين مصيرة خمس مائة عام حيطانها لبنة من ذهب و لبنة من فضة و لبنة من ياقوت و لبنة من زبرجد. ملاطها المسك و قصورها الياقوت و غرفها اللؤلؤ و مصاريعها الذّهب و ارضها الفضّة و حصباؤها المرجان و ترابها المسك اعدّ اللَّه لاوليائه يقول اللَّه تعالى ادخلوا الجنّة برحمتى فاقتسموها باعمالكم فلكم صنعت ثمار الفردوس و لكم بنيت القصور الّتى اسّست بالنعيم و شرفت بالملك الخلود.

قوله: دَعْواهُمْ فِيها سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ دعوى و دعا هر دو يكسان است و مراد ندا است اى يدعون اللَّه بقولهم سبحانك اللهم تلذّذا بذكره لا عبادة. ميگويد در آن بهشت همه خداى را خوانند و خداى را دانند و بذكر و ثناى وى بياسايند. تنعّم ايشان و لذّت و راحت و آرام ايشان، بتسبيح و شكر و ثناى اللَّه بود. كلبى گفت: دَعْواهُمْ فِيها اى كلامهم و قولهم اذا اشتهوا شيئا من طعام الجنّة: سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ فيؤتون به. اين كلمه علمى است و نشانى ميان بهشتيان و ميان خازنان و خادمان بهشت هر گاه كه آرزويى كنند طعامى يا شرابى خواهند گويند: سُبْحانَكَ اللَّهُمَّ، خادمان بدانند كه چه ميخواهند و چه آرزو ميكنند آنچه خواهند حاضر كنند و ايشان را بمراد و مقصود رسانند، وَ تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ و نواخت ايشان يكديگر

را آنست که بر یکدیگر شوند و سلام کنند و همچنین فریشتگان آیند و بر ایشان سلام کنند و آن گه نواخت و کرامت رب العزة بایشان رسد و ایشان را گوید: سلام علیکم، سخنی خوش با نواخت و نیکویی سخنی بسلامت از آزار، آزاد و پاك، و قیل: تحیتهم ای ملکهم سلام ای سالم. میگوید ملك ایشان در آن بهشت جاودانی است، از زوال و فنا رسته و جاوید ایشان را با ناز و نعیم مانده، وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِينَ معنی آنست که بهشتیان در هر چه خواهند بجای آزادی‌اند هر چند که خواهند یاوند و بهر چه بیوسند رسند، بجای شکراند و بجای تهنیت. و قیل اول کلامهم التسبیح و آخره التحمید و هم یتکلّمون بینهما بما ارادوا ان یتکلّموا به. خبر داد رب العزة که بهشتیان در هر سخن که گویند ابتدای سخن ایشان بتعظیم و تنزیه اللَّه بود و ختم آن بشکر و ثنای اللَّه و طعامی که خورند بابتدا نام اللَّه گویند و تسبیح وی و بآخر شکر خدای کنند و ثناء بروی.
و گفته‌اند این آنست که جای دیگر گفت حکایت از بهشتیان که گویند الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدانا لِهذا و تقدیر آیت اینست که: و آخر دعویهم ان یقولوا الحمد للَّه رب العالمین.
وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ این هم چنان است که جای دیگر گفت عَجِّلْ لَنا قِطَّنا جای دیگر گفت وَ يَدْعُ الْإِنْسانُ بِالشَّرِّ دُعاءَهُ بِالْخَيْرِ و ناس اینجا کافران‌اند النضر بن الحرث و اصحابه که میگفتند: اللَّهُمَّ إِنْ كانَ هذا هُوَ الْحَقَّ مِنْ عِنْدِكَ فَأَمْطِرْ عَلَيْنا حِجارَةً مِنَ السَّماءِ ایشان از کافری که بودند بر سبیل استهزا و ثبات بر کفر عذاب بتعجیل میخواستند، رب العالمین گفت اگر آن عذاب که میخواهند فرو گشائیم ایشان همه هلاك شوند و فانی گردند و دنیا منقطع گردد، لکن نکردیم و ندادیم آنچه خواستند و عذاب فرو نگشادیم و فرا گذاشتیم تا اقامت حجت بر ایشان تمام گردد و ایشان را هیچ عذر نماند. و گفته‌اند حکم این آیت بر عموم است کسی که از سر ضجرت دعاء بد کند بر خویشتن یا بر فرزند و خویش و پیوند، گوید اخزاك اللَّه، لعنك اللَّه، اماتك اللَّه، بزبان میگوید و در دل اجابت این دعاء کراهیت دارد، رب العالمین گفت: لو استجیب لهم فی الشّر کما یحبّون ان یستجاب لهم فی الخیر لهلکوا قال شهر بن حوشب قرأت فی بعض الکتب انّ اللَّه عز و جل یقول للملکین الموکّلین: لا تکتبا علی عبدی فی حال ضجرة شیئا. و تقدیر الآیة وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ الشَّرَّ حین استعجلوه استعجالا کاستعجالهم بالخیر لَقُضِيَ إِلَيْهِمْ أَجَلُهُمْ. و عن ابی هریرة قال قال رسول اللَّه ص: اللهم انّی اتخذ عندك عهدا لن تخلفه انما انا بشر فایّ المؤمنین آذیته او شتمته او جلدته او لعنته فاجعلها له صلاة و زکاة و قربة تقربه بها یوم القیمة.
ابن عامر و یعقوب لقضی بفتح قاف خوانند و اجلهم بنصب فیتصل بقوله عز و جل وَ لَوْ يُعَجِّلُ اللَّهُ لِلنَّاسِ.
قوله فَنَذَرُ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنا یعنی مشرکی مکة، لا یخافون البعث و الحساب و لا یأملون الثواب فِي طُغْيانِهِمْ ای فی شرکهم و ضلالهم يَعْمَهُونَ یتردّدون و یتمارون. و قیل یلعبون. و گفته‌اند معنی آیت آنست که: آدمی هموار بروز شادی خویش می‌شتابد و آن شتابیدن اوست باجل او. میگوید اگر ما روزگار او باو شتابانیم مرگ باو شتابد.
وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ این در شأن هشام بن المغیرة المخزومی آمد، اذا ناله مکروه و ضرر دعانا، ای دعا اللَّه لازالته و لم یدع غیره. قوله دَعانا لِجَنْبِهِ یعنی مضطجعا أَوْ قاعِداً أَوْ قائِماً یرید فی جمیع الاحوال فَلَمَّا كَشَفْنا عَنْهُ ضُرَّهُ ازلنا ما به. مَرَّ ای استمر علی کفره معرضا عن الشکر كَأَنْ لَمْ يَدْعُنا إِلى ضُرٍّ مَسَّهُ لنسیانه ما دعا اللَّه فیه و ما صنع اللَّه به، كَذلِكَ ای کما زیّن لهذا الکافر الدعاء عند البلاء و الاعراض، زُيِّنَ لِلْمُسْرِفِينَ عملهم و الاسراف فی النفس یکون بعبادة الوثن و فی المال فی السائبة و البحیرة و معنی الکلام اسرفوا فی عبادتهم و اسرفوا فی نفقاتهم.
وَ لَقَدْ أَهْلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ یا اهل مکّه لَمَّا ظَلَمُوا کفروا باللَّه وَ جاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّناتِ بالمعجزات و الآیات بالامر و النهی، وَ ما كانُوا لِيُؤْمِنُوا لانّ اللَّه طبع علی قلوبهم جزاء لهم علی کفرهم كَذلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ نفعل بمن کذّب بمحمد کما فعلنا بمن قبلهم.
ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ الخلایف جمع خلیفة و اصل الخلیفة خلیف بغیر هاء لانه فعیل بمعنی فاعل کالسمیع و العلیم فدخلت الهاء للمبالغة بهذا الوصف کما قالوا راویة و علامة الا تری انهم جمعوه خلفاء کما یجمع فعیل و من انّث لتأنیث اللفظ قال فی الجمع خلائف و قد ورد التنزیل بهما، قال تعالی: خُلَفاءَ مِنْ

بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ و قال ثُمَّ جَعَلْناكُمْ خَلائِفَ اى استخلفناكم بعد هلاكهم تخلفونهم قرنا بعد قرن فِي الْأَرْضِ فى اماكنكم لِنَنْظُرَ كَيْفَ تَعْمَلُونَ اى لتعملوا اعمالكم فنراها مشاهدة موجودة فارقبوا فى الطاعة و احذروا عن المعصية.
قال النبى ص انّ الدنيا خضرة حلوة و انّ اللَّه مستخلفكم فيها فناظر كيف تعملون.
قال عمر بن خطاب (رض) صدق اللَّه ربنا ما جعلنا خلفاء الا لينظر الى اعمالنا فاروا اللَّه من اعمالكم خيرا بالليل و النهار و السّرّ و العلانية.
وَ إِذا تُتْلى عَلَيْهِمْ آياتُنا بَيِّناتٍ اى القرآن واضحات الدلايل و بينات منصوب على الحال اين آيت در شأن مشركان مكة فرو آمد عبد اللَّه بن ابى امية المخزومى و الوليد بن المغيرة و العاص بن عامر و جماعتى كه ايمان ببعث و نشور نداشتند تا رب العالمين ميگويد: قالَ الَّذِينَ لا يَرْجُونَ لِقاءَنَا اى لا يؤمنون بالبعث. با مصطفى مى‌گفتند ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا من اللَّه ليس فيه ذكر البعث و النشور و ليس فيه عيب آلهتنا. قرآنى ديگر بيار از نزديك اللَّه كه در آن ذكر بعث و نشور نباشد و ترك عبادة لات و عزى و مناة و هبل و عيب ايشان در آن نبود. أَوْ بَدِّلْهُ يا پس همين قرآن كه آورده‌اى بگردان از امّت خويش و تغيير در آن آر، ذكر بعث و نشور و وعيدها ازان بيرون كن بجاى آيت عذاب آيت رحمت اثبات كن. رب العالمين گفت ايشان را جواب ده يا محمد ما يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تِلْقاءِ نَفْسِي اين قرآن نه سخن من است و نه ساخته من، تا در آن تغيير توانم و از امّت خويش بگردانم تلقاء مصدر كالتبيان يستعمل ظرفا بمعنى المقابلة مشتق من التلقى.
إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا ما يُوحى إِلَيَّ اى لا اتّبع الّا وحى اللَّه من غير زيادة و لا نقصان و لا تبديل
إِنِّي أَخافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي اى ان فعلت عصيت ثم لا آمن عَذابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ.
قُلْ لَوْ شاءَ اللَّهُ ما تَلَوْتُهُ اى ما قرأت القران عَلَيْكُمْ وَ لا أَدْراكُمْ بِهِ اى و لاَ اعلمكم اللَّه به. يقال دريت الشىء علمته و ادريته غيرى. اى اعلمته ايّاه. اگر خداى خواستيد من اين قرآن را هرگز بر شما نخواندمى و اللَّه شما را از آن آگاه و دانا نكرديد. قرائت ابن كثير: و لادريكم بى الف، معنى آنست كه: اگر خدا خواستيد من هرگز بر شما اين كتاب نخواندمى و اللَّه شما را بخودى خود بى من باين دانا كردى چنان كه گفت: فَإِنْ يَشَإِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلى قَلْبِكَ. فَقَدْ لَبِثْتُ فِيكُمْ مكثت و بقيت بينكم لا أتلو كتابا و لا اتعلّمه و لا اخط بيمينى، عُمُراً اى بعضا من عمرى و هو اربعون سنة، لأنّه اوحى اليه بعد اربعين سنة مِنْ قَبْلِهِ اى من قبل نزول القرآن و من قبل هذا الوقت، أَ فَلا تَعْقِلُونَ انّى صادق و هذا كلام اللَّه، امرنى ان اتلوه عليكم. چون ميدانيد كه چهل سال در ميان شما بودم كه مرا مى‌شناختيد و نيك دانستيد كه بر هيچ كس هيچ چيز نخوانده‌ام و نه كتابى نوشته‌ام و نه بتلقين از كسى گرفته‌ام و نه هرگز بر كسى دروغى بسته‌ام، امروز كه شما را خبر مى‌دهم از داستان پيشينيان و سرگذشت رفتگان و احوال ايشان جز آن نيست كه از نزديك خدا است و از پيغام و وحى پاك او.
در نمى‌يابيد كه چنين است و اين قرآن كه بر شما ميخوانم پيغام خدا است و كلام او.
و قال ابن عباس نبىّ رسول اللَّه و هو ابن اربعين سنة و اقام بمكه ثلث عشرة سنة و بالمدينة توفّى و هو ابن ثلث و ستّين سنة.
قوله فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرى عَلَى اللَّهِ كَذِباً اى لا احد اظلم و اكفر ممن كذب على اللَّه أَوْ كَذَّبَ بِآياتِهِ فالكاذب على اللَّه و المكذّب بآيات اللَّه فى الكفر سواء. معنى آنست كه من بر خداى هرگز دروغ ننهادم و نه ساختم و شما كرديد كه گفتيد وى را شريك و انباز است و كيست ستمكارتر و كافرتر از آن كه بر خداى دروغ سازد و گويد كه وى را شريك و انباز است و قرآن كه سخن وى است دروغ شمارد و محمد كه پيغام رسان وى است دروغ زن دارد إِنَّهُ لا يُفْلِحُ الْمُجْرِمُونَ لا يسعد من كذّب انبياء اللَّه.
وَ يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ يعنى يشركون مع اللَّه فى العبادة ما لا يَضُرُّهُمْ ان لم يعبدوه وَ لا يَنْفَعُهُمْ ان عبدوه. اين مشركان مكة بتان را ميپرستند كه در ايشان ضرر و نفع نه، اگر نپرستند بر ايشان گزند نيارند و اگر پرستند ايشان را بكار نيايند و سود نكنند از بهر آن كه موات‌اند، نه خير است در ايشان نه شر، نه نفع نه ضرر، نه كردگارى نه توانايى و دانايى. اللَّه است جلّ جلاله كه كردگار است و توانا و دانا، هم ضار و هم نافع همه چيز تواند و با همه تاود و بداشت و توان هر كس رسد و سزاى هر كس چنان كه بايد دهد، لا يحدث شىء فى ملكه الا بايجاده و حكمه و قضائه و ارادته و تكوينه و لا

يلحق احدا ضرّ و لا نفع و لا خير و لا شرّ و لا سرور و لا حزن الّا من قبله جلّ جلاله فان تلك نعمة فهو النّافع و الدّافع و ان تلك محنة فهو الضارّ القامع المانع، فمن استسلم لحكمه عاش فى راحة و من اعرض عن حكمه وقع فى كلّ آفة.
روى انّ اوّل ما كتب اللَّه فى اللّوح المحفوظ انا اللَّه الّذى لا اله الّا انا من لم يستسلم بقضايى و لم يصبر على بلائى و لم يشكر نعمايى فليطلب ربّا سوائى، و روى انّ داوود (ع) ناجى ربّه فقال الهى من شرّ النّاس؟ فقال عزّ من قائل من استخارنى فى امر فاذا خرت له اتّهمنى و لم يرض بحكمى.
وَ يَقُولُونَ هؤُلاءِ شُفَعاؤُنا عِنْدَ اللَّهِ حسن گفت معنى آنست كه ايشان شفيعان مااند بنزديك خداى در كار و شغل دنيا و معاش دنيا كه ايشان ببعث و نشور ايمان ندارند. و قيل معناه شفعاؤنا عند اللَّه ان يكن بعث و نشور و قيل فى الكفار من يعتقد البعث، قُلْ أَ تُنَبِّئُونَ اللَّهَ بِما لا يَعْلَمُ فِي السَّماواتِ وَ لا فِي الْأَرْضِ اى أ تخبرون اللَّه انّ له شريكا فى السماوات و الارض او عنده شفيعا بغير اذنه و لا يعلم اللَّه لنفسه شريكا فى السماوات و لا فى الارض فنفى العلم لنفى المعلوم، سُبْحانَهُ وَ تَعالى عَمَّا يُشْرِكُونَ نزّه نفسه عن ان يكون معه معبود او شريك. قرأ حمزة و الكسائى: عما تشركون بالتّاء هاهنا و فى سورة النحل و الروم.
وَ ما كانَ النَّاسُ إِلَّا أُمَّةً واحِدَةً الامّة هاهنا الدين و تقديره و ما كان الناس الا ذوى امّة واحدة اى دين واحد و هو الاسلام و قيل هو الشرك و قد سبق شرحه فى سورة البقرة فَاخْتَلَفُوا اى آمن بعض و كفر بعض. و قيل و ما كان الناس الا امّة واحدة فاختلفوا اى ولدوا على الفطرة و اختلفوا بعد الفطرة وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ اى لولا انّ اللَّه عز و جل جعل لهم اجلا للقضاء بينهم و هو يوم القيمة يفصل بينهم فى وقت اختلافهم. و قيل وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ بتأخير عذاب هذه الامة الى يوم القيمة و انه لا يعاجل العصاة بالعقوبة، لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ نزول العذاب.
ميگويد اگر نه سخنى بودى كه پيش رفت از اللَّه و حكم كرد و آن سخن آنست كه با آدم گفت آن گه كه او را عطسه آمد: يرحمك ربك فسبقت رحمته غضبه، اگر نه اين سخن بودى من عذاب فرو گشادمى باين امت بآن اختلاف و تفرق كه ايشان در آن بودند.
روى ابو هريرة قال قال رسول اللَّه ص: لما خلق اللَّه تعالى آدم و نفخ فيه الروح، عطس فقال له ربه الحمد للَّه فقال الحمد للَّه فقال له ربه عز و جل يرحمك ربك اذهب فسلّم على اولئك النفر و هم نفر من الملائكة جلوس فاسمع ما يجيبونك به فانها تحيّتك و تحية ذرّيتك. قال فذهب فقال السلام عليكم فقالوا و عليك السلام و رحمة اللَّه. ثم رجع الى ربه تبارك و تعالى فبسط له يديه فقال له خذ و اختر فقال اخترت يمين ربى و كلتا يديه يمين ففتحها فاذا فيها صورة الذرية كلّهم فاذا كلّ رجل مكتوب عنده اجله و اذا آدم (ع) قد كتب له الف سنة.
و ذكر الحديث فى رواية اخرى عن ابى هريرة قال قال رسول اللَّه ص: لمّا خلق اللَّه الخلق كتب كتابا فهو عنده فوق العرش انّ رحمتى سبقت غضبى.
وَ لَوْ لا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَقُضِيَ بَيْنَهُمْ الآية، گفته‌اند كه تأويل اين آيت آنست كه اگر ندانيد كه من كه خداوندم از گفته خويش واپس نيايم در تقدير آجال و ارزاق من اين ناسزا گويان را و باطل ورزان را يك طرفة العين درنگ ندادید تا ايشان را بعقوبت عاجل از اهل حق جدا كرديد تا حق و اهل آن از باطل و اهل آن در وقت سزا جدا شديد و ميان ايشان فرقان پيدا شدى.
وَ يَقُولُونَ يعنى اهل مكة لَوْ لا أُنْزِلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ مثل العصا و اليد البيضاء و ما جاءت به الانبياء. و قيل مما اقترحوا عليه فى قوله وَ قالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنا مِنَ الْأَرْضِ الآية، مشركان مكه از روى تعنت طلب آيات كردند گفتند چرا آيتى ننمايد اين محمد چنان كه موسى عصاء و يد بيضاء نمود و ديگر پيغامبران نشانها و معجزتها نمودند كه دلائل نبوت و رسالت ايشان بود، آن مدبران هم پيغام بمراد خويش خواستند هم ديدار فريشته خواستند هم معجزه و نشان و هم اللَّه حاضر كردن خواستند كه جايى ميگويد: أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَ الْمَلائِكَةِ قَبِيلًا، جايى ديگر ميگويد: او نرى ربنا حتى نرى اللَّه جهرة رب العالمين گفت بجواب ايشان: فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ آنچه شما مى‌درخواهيد از نزول آيات آن همه غيب است و علم غيب بنزديك خدا است و جز خداى هيچ كس غيب نداند و مصالح بندگان جز خداى كس نشناسد فَانْتَظِرُوا وقوع الآية و انتظروا قضاء اللَّه بيننا باظهار المحق على المبطل إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ فوقعت يوم بدر فظهر المحق على المبطل.

وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ ای كفّار مكه رَحْمَةً يعنى المطر و الخصب و العافية مِنْ بَعْدِ القحط و الجوع و الفقر و البلاء و الشفاء بعد السقم إِذا لَهُمْ مَكْرٌ اين جواب شرط است كقوله: إِنْ تُصِبْهُمْ سَيِّئَةٌ بِما قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذا هُمْ يَقْنَطُونَ المعنى و ان تصبهم سيّئة قنطوا فكذلك قوله وَ إِذا أَذَقْنَا النَّاسَ معناه و اذا اذقنا النّاس مكروا و هذا المكر هو صرف الشكر الى غير المنعم سمّاه مكرا لان المكر جحود حق المنعم و ذلك قولهم لولا الدّواء و الطّبيب و لولا كذا و كذلك كانوا يقولون سقينا بنوء كذا و لا يقولون هذا رزق من اللَّه و هو قوله تعالى وَ تَجْعَلُونَ رِزْقَكُمْ أَنَّكُمْ تُكَذِّبُونَ إِذا لَهُمْ مَكْرٌ اين اذا اينجا در آن موضوع است كه عجم گويند چون در نگرى چون بنگرى و آيات ايدر اعلام نعمتهاى اللَّه است و ايادى وى ميگويد چون ايشان را باران فرستيم و از بلاها عافيت دهيم و نعمت و آسايش برايشان روان گردانيم ايشان را در آن نعمت بطر گيرد تا حقّ را منكر شوند و آيات ما دروغ شمرند و رساننده را استور ندارند و بر نعمت، ديگرى را شكر كنند نه خداى را عزّ و جلّ، قُلِ اللَّهُ أَسْرَعُ مكرا يعنى اللَّه اقدر على تغيير تلك النّعم من العبد على صرف الشّكر الى غير المنعم و ما ياتيهم من العقاب اسرع فى اهلاكهم ممّا اتوه من المنكر و ابطال آيات اللَّه إِنَّ رُسُلَنا يعنى الحفظة يَكْتُبُونَ ما تَمْكُرُونَ للمجازاة به فى الآخرة. اين بر سبيل تهديد و وعيد گفت كه آرى رسولان ما و دبيران مى‌نويسند بر ايشان آنچه مى‌سازند و مى‌كنند و اين تهديد است بر گوشها و دلهاى ضعيفان و رنه خداى تعالى را البته بآن هيچ حاجت نيست كه احاطت علم وى بمعلومات، نه بدبير حاجت گذاشت و نه بنسخت.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَ عَمِلُوا الصَّالِحاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ... الآية. از روى اشارت بر ذوق اهل معرفت، اين آيت رمزى ديگر دارد. ميگويد مؤمنان و نيك مردان بحقيقت ايشان‌اند كه احديّت ايشان را بنعمت كرم در قباب غيرت بدارد، و بحسن عنايت پرورد، بمعرفت خودشان راه دهد، و بصحبت خود نزديك گرداند، تا او را يگانه شوند و از غير او بيگانه شوند. پير طريقت گفت توحيد نه همه آنست كه او را يگانه دانى توحيد حقيقى آنست كه او را يگانه باشى وز غير او بيگانه باشى، بدايت عنايت آنست كه ايشان را قصدى دهد غيبى تا ايشان را از جهان باز برد چون فرد شود آن گه وصال فرد را بشايد.

جوينده توهم چو تو فردى بايد   آزاد زهر علّت و دردى بايد.

آن مرد غوّاص تا دل از ملك جان برندارد روا نبود كه دست طلب او به مرواريد مراد رسد پس چه گويى كسى كه در طلب جلال و جمال او قصد نجات اعظم كند تا دست از مهر جان نشويد، بوصال قرب جانان چون رسد؟ درويشى در مجلس موسى كليم (ع) نعره بر كشيد موسى از سر تندى بانگ بر وى زد، در حال، جبرئيل آمد كه يا موسى اللَّه ميگويد در مجلس تو صاحب درد و خداوند دل همان يك مرد بود كه از بهر ما بمجلس تو حاضر آمد، تو بانگ بر وى زدى هر چند عزيزى و كليمى امّا سرّى كه ما در زير گليم سياه نهاده‌ايم تو نبينى، آن اشتياق جمال ما باشد كه دوستان را در تواجد آرد، تقاضاى جمال ما بود كه دلهاشان در عالم خوف و رجا و قبض و بسط كشد. وَ اللَّهُ يَقْبِضُ وَ يَبْصُطُ.
هر ديده كه از دنيا پر شد، صفت عقبى در وى نگنجد.
و هر ديده كه صفات عقبى در وى قرار گرفت، از جلال قرب ما و عزّ وصال ما بيخبر بود، نه دنيا و نه عقبى بلكه وصال مولى. آه كجاست همّتى كه از دنيا كجاست مرادى مه از عقبى اشتياقى بديدار مولى كجاست صاحب دولتى تا از جاه بشريّت خود برآئيم و دست در فتراك آن صاحب دولت زنيم بو كه روزى بمراد رسيم.

گر ز چاه جاه خواهى تا برائى مردوار   چنگ در زنجير گوهردار عنبر بار زن

يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ باش تا فرداى قيامت كه دوستان بنور معرفت بر مركب طاعت فرا بساط انبساط روند و در مقام شهود بنازند، گروه گروه و جوق جوق، چنان كه اللَّه گفت: نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمنِ وَفْداً و در هر منزل كه پيش آيد جوقى فريشتگان بحكم فرمان، بسلام مى‌آيند و بناز و نعيم جاودان

بشارت می‌دهند. اینست که گفت: وَ تَحِیَّتُهُمْ فِیها سَلامٌ و عاصیان امّت احمد در آن صحراء محشر و مقام رستاخیز، بعرض گاه حساب بازداشته، سابقان بنور طاعت از پیش رفته و عاصیان بگران باری معصیت تنها مانده، آخر رحمت اللَّه ایشان را دست گیرد، و بر تنهایی و درماندگی ایشان ببخشاید، بندای کرامت گوید: عبادی چون این خطاب عزّت و ندای کرامت بنعت رحمت بگوش ایشان رسد، جان ایشان بیاساید و روح و ریحان در دل ایشان گشاید، گوید: عبادی، إِنَّ أَصْحابَ الْجَنَّةِ الْیَوْمَ فِی شُغُلٍ فاکِهُونَ لا یتفرغون الیکم و اصحاب النّار من شدة العقاب لا یرقّون لکم، معاشر المساکین سلام علیکم کیف انتم ان کان اشکالکم و اصحابکم سبقوکم واحد منهم لا یهدیکم فانا اهدیکم. ان عاملناکم بما تستوجبون فاین الکرم.

نحـــن اذا فـــی الجفـــاء مـــثلهم　　اذا هجرنـــا هـــم کمـــا هجـــروا

چون رأفت و رحمت حقّ بایشان رسد وحشت و معصیت بآب رحمت از ایشان فرو شوید و آفتاب رعایت از برج عنایت بتابد، ایشان بنعت افتخار در حالت انکسار بر درگاه ذو الجلال خوش بزارند، و از شادی بگریند، تا ربّ العزّة آن گریستن و زاریدن از ایشان بپسندد و درد دل ایشان را امرهم نهد و زبان ایشان بثنای خود بگشاید، و بقدر طاقت بندگی خدای را ثنا گویند، و حمد و ستایش کنند، اینست که رب العالمین گفت: وَ آخِرُ دَعْواهُمْ أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ آخر سخن ایشان این بود که الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعالَمِینَ که شماتت دشمنان و کافران بما نرسید، و فضل و رحمت خدای بما در رسید.

مـا را همـه مقصـود ببخشـایش حق بـود　　المنـــة للّه کـــه بمقصـــود رســـیدیم

وَ إِذا مَسَّ الْإِنْسانَ الضُّرُّ دَعانا... الآیة. دعاء کلید رحمت است و گواه عبودیّت و پیوستن را وسیلت. هر کس که در دعاء بر وی گشادند در اجابت هم بر وی گشادند که میگوید جلّ جلاله: ادْعُونِی أَسْتَجِبْ لَکُمْ دعاء پیرایه پیوستگانست و مایه دست گرفتگان و حلقه در حق بدست جویندگان، مصطفی ص گفت: الدعاء سلاح المؤمن و عماد الدین و نور السماوات و الارض.
هر که بکاری درماند یا او را نکبتی رسد دست در دعا و تضرع زند، دست اعتماد بضمان اللَّه زد و دست نیاز ببرّ وی زد، یقول اللَّه تعالی: فَلَوْ لا إِذْ جاءَهُمْ بَأْسُنا تَضَرَّعُوا و شرط آنست که بوقت دعاء آواز نرم دهد و خاطر از حرمت و استکانت پر کند و باجابت، یقین باشد که مصطفی ص گفت:
«ادعوا اللَّه و انتم موقنون بالاجابة و اعلموا ان اللَّه لا یستجیب دعاء من له قلب غافل لاه»
و بدانکه دعا کردن و حاجت و نیاز بدرگاه بی‌نیاز برداشتن اهل شریعت را مقامی جلیل است، عین عبادتست و رسیدن را ببهشت نیك وسیلت است. امّا حال عارفان حالی دیگر است و طریق ایشان طریقی دیگر. جنید روزی در اثناء مناجات گفت: «اللّهم اسقنی» ندایی شنید که: تدخل بینی و بینك. یا جنید میان من و تو می‌درایی یعنی که ما خود دانیم سزای هر بنده‌ای، و شناسیم قصد هر جوینده‌ای، جنید گفت: بعد از آن روزگاری تحسّر خوردم و زان گفت، استغفار کردم.
قوله: وَ لَقَدْ أَهْلَکْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِکُمْ لَمَّا ظَلَمُوا ای تکبروا و تجبروا و لم یخضعوا بقول الحق. ای بسا خواجگان خویشتن پرستان ازین جهان داران و ستمکاران که با کام و نام بودند با خانهای پر نقش و پرنگار بودند، و بر پشت مرکبهای رهوار سوار بودند، ردای تکبر بر دوش گرفته و فرعون‌وار ندای جباری بر خویشتن زده، چون شرع را مکابر شدند و از حقّ سر وازدند و نبوّت انبیا و آیات و معجزات همه بازی شمردند، دمار از ایشان بر آوردند، و تخت و کلاه ایشان نگونسار کردند، و بساط کبر ایشان در نوشتند، نه خود زنده نه نام و نشان ایشان در دیار و اقطار مانده، هَلْ تُحِسُّ مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ أَوْ تَسْمَعُ لَهُمْ رِکْزاً آری سرانجام ظلم همین است، و خبر مصطفی ص گواه اینست: «لو کان الظلم بیتا فی الجنّة لسلطَ اللَّه علیه الخراب».
قوله ثُمَّ جَعَلْناکُمْ خَلائِفَ فِی الْأَرْضِ مِنْ بَعْدِهِمْ ان اعتبرتم بهم نجوتم و ان لم تعتبروا احللنا بکم من العقوبة ما یعتبر بکم فان من لم یعتبر بمن سبقه اعتبر به من لحقه و من لم یعتبر بما سمعه اعتبر به من تبعه.

22 to 27

Tafsir Kashafalasrar wa uddatulabrar li Rasheeduddin Al-Meybodi (529 AH),
Popularly known as Tafsir Khwaja Abdullah Ansari Haravi (Herati) a descendant of Jabir Bin Abdallah Al-ANsari (Radiallahu Ta'aalaa 'anhu)

هو 121
كشف الأسرار و عدَّةُ الأبرار
ابوالفضل رشيدالدين الميبدوى
مشهور به تفسير خواجه عبدالله انصارى
تحقيق علي اصغر حكمت
انتشارات امير كبير تهران 1380 هجري
به كوشش: زهرا خالوئى

http://www.sufism.ir/MysticalBooks%2892%29.php (word)

http://www.sufism.ir/books/download/farsi/meybodi/kashfol-asrar-kamel.pdf

The Text of Quran is taken from http://quran.al-islam.org/

هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ وَجَرَيْنَ بِهِمْ بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَفَرِحُوا بِهَا جَاءَتْهَا رِيحٌ عَاصِفٌ وَجَاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ ۙ دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ لَئِنْ أَنْجَيْتَنَا مِنْ هَٰذِهِ لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ {22}
فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ ۗ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ ۖ مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ۖ ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَنُنَبِّئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ {23}
إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّىٰ إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ ۚ كَذَٰلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ {24}
وَاللَّهُ يَدْعُو إِلَىٰ دَارِ السَّلَامِ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ {25}
لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنَىٰ وَزِيَادَةٌ ۖ وَلَا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَلَا ذِلَّةٌ ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ {26}
وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ ۖ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ ۖ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا ۚ أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ ۖ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ {27}

3 النوبة الاولى

قوله تعالى: (هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ) در خشك و در دريا مى‌رواند شما را او آنست، حَتَّى إِذا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ تا آن گه كه شما در كشتى باشيد هنگامى، وَ جَرَيْنَ بِهِمْ و كشتى ميرود و ايشان در آن، بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ ببادى خوش، وَ فَرِحُوا بِها و ايشان بآن باد شادان، جاءَتْها رِيحٌ عاصِفٌ بان كشتى آيد ناگاه بادى كشتى‌شكن، وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ كُلِّ مَكانٍ و موج آيد ايشان را از هر سوى، وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ و چنان دانند كه هلاك ايشان بود، دَعَوُا اللَّهَ خداى را خوانند، مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ دعا و عذر و بيم و اميد او را خالص كرده، لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هذِهِ و گويند اگر باز رهانى ما را ازين بيم، لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ. (22) حقّا كه ما ترا از سپاس دارانيم و از نعمت شناسان.
فَلَمَّا أَنْجاهُمْ چون باز رهاند ايشان را، إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ چون در نگرى باز افزونى جستن و ستمكارى درگيرند در زمين، بِغَيْرِ الْحَقِّ بناسزا و ناحق، يا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان، إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ اين افزونى جستن شما بر يكديگر و اين ستمكارى بر خويشتن، مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا روزى چند است زندگانى اين جهان ناپاينده، ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ آن گه با ماست بازگشت شما فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ. (23) پس شما را خبر كنيم بآنچه ميكرديد در زندگانى اين جهانى.

إِنَّما مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا مثل زندگانى اين جهانى كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ راست همچون آبى است كه فرو فرستاديم از آسمان، فَاخْتَلَطَ بِهِ نَباتُ الْأَرْضِ تا بآن آب رستنيها رست در زمين آميغ، مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعامُ از آنچه مردم خورد و چهارپايان، حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها تا زمين آرايش خويش گرفت، وَ ازَّيَّنَتْ و آراسته گشت، وَ ظَنَّ أَهْلُها و چنان دانند خداوندان آن أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها كه و پادشاه گشتند بران، أَتاها أَمْرُنا بآن رسد فرمان ما، لَيْلًا أَوْ نَهاراً شب يا روز، فَجَعَلْناها حَصِيداً آن را ريزيده و پژمرده چون كاه درووده كرديم، كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ گويى دى خود هيچ نبود، كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ هم چنين سخنان خويش گشاده و روشن ميفرستيم، لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ. (24) ايشان را كه در آن بينديشند.

وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ الله با سراى سلامت ميخواند، وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ و راه مينمايد و او را كه خواهد، إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ. (25)

براه پاينده راست.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا ايشان را است كه نيكويى كردند، الْحُسْنى نيكوتر از آنچه ايشان كردند، وَ زِيادَةٌ و نيز افزونى از ناخواسته و نابيوسيده، وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ و بران رويهاى ايشان نه نشيند، قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ گردى و نه خوارى، أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. (26) ايشانند بهشتيان، جاويدان در آن.

وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ و ايشان كه بديها كردند، جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها ايشان را است پاداش هر بدى هم چنان، وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ و خوارى فراسرهاى ايشان نشيند، ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عاصِمٍ ايشان را كس نه كه ايشان را از خداى نگه دارد، كَأَنَّما أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ چنان كه پندارى كه در رويهاى ايشان كشيدند، قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً پارههايى از شب تاريك، أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ. (27) ايشانند دوزخيان در آتش جاويدان.

النوبة الثانية

قوله تعالى هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ اى يحملكم على السّير و يجعلكم قادرين على قطع المسافات فِي الْبَرِّ بالازجل و الدّواب وَ الْبَحْرِ بالسّفن الجارية فى البحار. البرّ: الارض الواسعة. و البحر: مستقرّ الماء. قرائت عبد الله شامى ينشركم بفتح يا و بنون و شين، من نشر ينشر هم چنان كه جايى ديگر گفت وَ بَثَّ فِيها مِنْ كُلِّ دابَّةٍ باين قرائت معنى آنست كه: شما را مىپراكند و ميخيزاند و ميرواند در دشت و در دريا. و فيه حجة على القدرية فى خلق الافعال لانّ السير فعل متصرف فى الخير و الشر لا محالة و الله يسيّر كل سائر كما ترى، آن گه شرح فرادريا داد: حَتَّى إِذا كُنْتُمْ فِي الْفُلْكِ فلك هم واحد است و هم جمع بواحد مذكر است چنان كه گفت: فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ و بجمع مؤنث است چنان كه گفت: وَ الْفُلْكِ الَّتِي تَجْرِي فِي الْبَحْرِ وَ جَرَيْنَ بِهِمْ اى جرت السفن بمن ركبها فى البحر. مخاطبه با خبر گشت و عرب چنين كنند، و در قرآن از اين باب هست. و قال الشّاعر:

اسيئى بنا او احسنى لا ملومة لدينا و لا مقليّة ان تقلت

بريح طَيِّبَةٍ ليّنة الهبوب لا ضعيفة و لا عاصفة. وَ فَرِحُوا بِها اى بتلك الرّيح للينها و استقامتها. فرح در قرآن بر سه وجه است يكى بمعنى بطر و خيلاء و تكبّر چنان كه گفت: ذلِكُمْ بِما كُنْتُمْ تَفْرَحُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ همانست كه در سوره هود گفت: إِنَّهُ لَفَرِحٌ فَخُورٌ اى بطر مرح. و در سورة القصص (34) گفت: لا تَفْرَحْ إِنَّ اللَّهَ لا يُحِبُّ الْفَرِحِينَ اى البطرين. وجه دوم: فرح است بمعنى رضا. كقوله: وَ فَرِحُوا بِالْحَياةِ الدُّنْيا اى رضوا بها. و قوله: كُلُّ حِزْبٍ بِما لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ اى راضون و فَرِحُوا بِما عِنْدَهُمْ مِنَ الْعِلْمِ اى رضوا.

وجه سيوم: فرح شادى است و خرّمى. كقوله بِرِيحٍ طَيِّبَةٍ وَ فَرِحُوا بِها جاءَتْها اى جاءت السفينة و قيل: جاءت الرّيح الطيبة رِيحٌ عاصِفٌ ذات عصف اى شديدة الهبوب يقال: عصفت الرّيح فهى عاصف و عاصفة و اعصفت فهى معصف و معصفة. و عصفت و اعصفت بمعنى واحد. وَ جاءَهُمُ اى ركبان السفينة الْمَوْجُ اى حركة الماء و اختلاطه. و قيل: هو ما علا من الماء مِنْ كُلِّ مَكانٍ من البحر. و قيل: من كلّ جهة وَ ظَنُّوا أَنَّهُمْ أُحِيطَ بِهِمْ اهلكوا و سدّت عليهم مسالك النجاة من جميع الجهات. يقال: لكل من

وقع فى بلاء قد احيط بفلان، اى قد احاط به البلاء. و قيل احاطت بهم الملائكة. و مثله: و احيط بثمره الا ان يحاط بكم. دَعَوُا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ اى اخلصوا له الدّعاء لم يشركوا به من آلهتهم شيئا. ميگويد مشركان در آن حال كه بهلاك و غرق نزديك شوند و جز از خداى آسمان از هر كس نوميد شوند و از بتان و غير ايشان فريادرس نبينند، دست در خداى آسمان زنند و باخلاص بى‌شرك دعا كنند و بربوبيّت وى اقرار دهند. اين هم چنان است كه مصطفى ص حصين خزاعى را پرسيد در حال شرك وى: كم تعبد اليوم الها؟ قال سبعة واحدا فى السماء و ستة فى الارض. قال رسول اللَّه ص: فايهم تعدّ ليوم رغبتك و رهبتك؟ قال: الّذى فى السماء.

بو عبيده گفت دعاى ايشان به اخلاص آن بود كه گفتند اهيّا شراهيّا يعنى يا حىّ يا قيّوم.

قوله: لَئِنْ أَنْجَيْتَنا اينجا قول مضمر است. اى قالوا: لَئِنْ أَنْجَيْتَنا مِنْ هذِهِ الواقعة و من هذه الرّيح العاصفة و انعمت علينا يا ربّنا لَنَكُونَنَّ مِنَ الشَّاكِرِينَ لنعمتك مؤمنين بك مستمسكين بطاعتك.

فَلَمَّا أَنْجاهُمْ اى اجاب اللَّه دعائهم. اللَّه دعاى ايشان اجابت كرد و ايشان را از هلاك و غرق رهانيد. هذا كقوله: فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ قُلِ اللَّهُ يُنَجِّيكُمْ مِنْها وَ مِنْ كُلِّ كَرْبٍ بَلْ إِيَّاهُ تَدْعُونَ فَيَكْشِفُ ما تَدْعُونَ إِلَيْهِ إِنْ شاءَ اين آيات دليل‌اند كه رب العزّة دعاى كافران و بيگانگان در مرادهاى دنيوى اجابت كند و آنچه گفت: وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ آن در كار و مراد آخرت است كه كافران را در نعيم آخرت و ثواب آن جهانى نصيب نيست. و گفته‌اند. وَ ما دُعاءُ الْكافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلالٍ آنست كه گويند: رَبَّنا أَخْرِجْنا نَعْمَلْ صالِحاً غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ و ايشان را جواب دهند: أَ وَ لَمْ نُعَمِّرْكُمْ ما يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرَ امّا دعاى ايشان در كار دنيا و در طلب نعمت دنيا مستجاب بود كه اين نعمت از آشنا و بيگانه دريغ نيست، و برّ و فاجر از آن ميخورد عرض حاضر يأكل منها البرّ و الفاجر. يقول تعالى: مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعاجِلَةَ عَجَّلْنا لَهُ فِيها ما نَشاءُ لِمَنْ نُرِيدُ كُلًّا نُمِدُّ هؤُلاءِ وَ هَؤُلاءِ مِنْ عَطاءِ رَبِّكَ و هم ازين باب است دعاء ابليس مهجور كه گفت: أَنْظِرْنِي إِلى يَوْمِ يُبْعَثُونَ. قالَ إِنَّكَ مِنَ الْمُنْظَرِينَ و دليل بر آنكه رب العزة دعاى كافران اندر كار دنيا اجابت كند، آنست كه شكايت ميكند از آن قوم كه در حال بيچارگى و وقت درماندگى او را نخواندند، گفت: وَ لَقَدْ أَخَذْناهُمْ بِالْعَذابِ فَمَا اسْتَكانُوا لِرَبِّهِمْ وَ ما يَتَضَرَّعُونَ امير المؤمنين على (ع) گفت اگر ايشان تواضع كردنديد و اندر دعا خضوع آوردنديد از اللَّه اجابت يافتنديد.

فَلَمَّا أَنْجاهُمْ إِذا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ عادوا الى الكفر و الفساد بِغَيْرِ الْحَقِّ جهلا و باطلا اى مبطلين معلنين الفساد و المعاصى و الجرأة على اللَّه.

يا أَيُّهَا النَّاسُ يا اهل مكه إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ اى وبال بغيكم عليكم. اى عملكم بالظلم يرجع عليكم، كما قال عزّ و جلّ مَنْ عَمِلَ صالِحاً فَلِنَفْسِهِ وَ مَنْ أَساءَ فَعَلَيْها و گفته‌اند سه چيز آنست كه هر كه كند آن بوى بازگردد و بال آن بوى رسد: يكى مكر است لقوله تعالى: وَ لا يَحِيقُ الْمَكْرُ السَّيِّئُ إِلَّا بِأَهْلِهِ. ديگر نكث است لقوله تعالى: فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّما يَنْكُثُ عَلى نَفْسِهِ سوم بغى است لقوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّما بَغْيُكُمْ عَلى أَنْفُسِكُمْ. اينجا سخن تمام شد، آن گه ابتدا كرد گفت: مَتاعَ الْحَياةِ الدُّنْيا اى ذلك متاع الحياة الدنيا تتمتّعون فى الدّنيا، فيكون بغيكم مبتداء و عَلى أَنْفُسِكُمْ خبره و متاع خبر مبتداء محذوف.

و روا باشد كه سخن متصل يكديگر بود. بغيكم ابتدا بود و متاع خبر ابتداء و عَلى أَنْفُسِكُمْ صله بغى باشد و معنى آنست كه اين ستمكارى شما بر خويشتن و افزونى جستن بر يكديگر بر خورداری است در دنيا روزى چند ناپاينده، زاد آن جهانى را نشايد، و در آن جهان بكار نيايد كه باين بغى مستوجب غضب خداى و عقوبت وى گشته‌ايد.

قرائت حفص متاع بنصب است يا بر حال يا بر مفعول. اى متّعناكم متاع الحياة الدّنيا ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُكُمْ فى القيمة فَنُنَبِّئُكُمْ بِما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ نخبركم به و نجازيكم عليه.

إِنَّما مَثَلُ الْحَياةِ الدُّنْيا اى صفة الحياة الدّنيا فى فنائها و زوالها كَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ اى كمطر انزلناه من السماء من جانب السماء. يقال: ان السحاب جسم يخلو من الماء فاذا اراد اللَّه ان يمطر قوما امره فاخذ الماء من بحر فى السماء و صار الى المكان المقصود بالمطر فَاخْتَلَطَ بِهِ اى بالماء اختلاط جوار لانّ الاختلاط تداخل الاشياء بعضها فى بعض. و قيل: فَاخْتَلَطَ بِهِ اى بسببه نَباتُ الْأَرْضِ فطالت و امتدت مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ يعنى الحبوب و الثّمار و البقول و الانعام يعنى الحشيش و المراعى حَتَّى إِذا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَها زخارف الارض ما تضحك به من الورد و النور و الشقائق و الخضر وَ ازَّيَّنَتْ

یعنی تزینت. و در شواذ خواندهاند: وَ ازَّيَّنَتْ اى جاءت بالزّينة، و زينة الارض ثمر نباتها فى الاشجار وَ ظَنَّ أَهْلُها اى اهل هذه الارض أَنَّهُمْ قادِرُونَ عَلَيْها اى على حصاد نباتها و اجتناء ثمارها اذ لا مانع دونها أَتاها أَمْرُنا اى قضاؤنا باهلاكها و افنائها لَيْلًا أَوْ نَهاراً فَجَعَلْناها اى الارض و الغلّة و الزينة حَصِيداً محصودة مقلوعة منزوعة الاصول لا شیء فيها. و قيل: فَجَعَلْناها حَصِيداً اى مثل الحصيد، كما قال لغلمان الجنّة: يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدانٌ و هم لم يولدوا و انّما شبههم بالولدان الّذين لم تغيّرهم الكهولة لطراوتهم و حسن خلقهم كَأَنْ لَمْ تَغْنَ بِالْأَمْسِ اى كان لم تكن او لم تعمر بالامس بالمغانى، المنازل الّتى يعمرها النّاس بالنزول. يقال غنينا بمكان كذا اذا نزلوا به. كذلك الحياة الدّنيا سبب لاجتماع المال و زهرة الدّنيا حتّى اذا كثر عند صاحبه و ظنّ انّه ممتّع به سلب ذلك عنه بموته او حادثة تهلكه.

فقدناه لمّا تمّ و اعتمّ بالعلى كذاك كسوف البدر عند تمامه

كَذلِكَ نُفَصِّلُ الْآياتِ اى كما بيّنّا هذا المثل للحياة الدّنيا كذلك نبيّن آيات القرآن لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ فى المعاد. وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ ببعث الرّسل و نصب الأدلّة. و دارِ السَّلامِ هى الجنّة. السلام هو اللَّه و الجنّة داره. و هذه الاضافة كبيت اللَّه و ناقة اللَّه. و قيل السلام و السلامة واحد كالرّضاع و الرّضاعة اى دار السلامة من الآفات و الاحزان و القطيعة. يعنى من دخلها سلم من الآفات، دليله قوله: ادْخُلُوها بِسَلامٍ آمِنِينَ و قيل: دار السلام هو من التّحية الّتى يحييهم اللَّه و الملائكة، من قوله تَحِيَّتُهُمْ فِيها سَلامٌ

قال: جابر بن عبد اللَّه خرج علينا رسول اللَّه ص يوما فقال انّى رايت فى المنام كان جبرئيل عند رأسى و ميكائيل عند رجلى يقول احدهما لصاحبه اضرب له مثلا فقال: اسمع سمعت اذنك فاعقل عقل قلبك، انّما مثلك و مثل امّتك كمثل ملك اتخذ دارا ثمّ بنى فيها بيتا ثمّ جعل فيها مادبة ثمّ بعث رسولا يدعو الى طعامه فمنهم من اجاب الرّسول و منهم من تركه فاللَّه الملك و الدار الاسلام و البيت الجنّة و من دخل الجنّة اكل ما فيها.

و عن ابى الدرداء قال: قال رسول اللَّه ص ما من يوم طلعت شمسه الّا وكّل بجنبتيها ملكان يناديان نداء يسمعه خلق اللَّه كلهم غير الثقلين، يا ايّها النّاس هلمّوا الى ربّكم انّ ما قلّ و كفى خير ممّا كثر و الهى و لا آبت شمس الا وكّل بجنبتيها ملكان يناديان يسمعه خلق اللَّه كلهم غير الثقلين، اللّهمّ اعط منفقا خلفا و اعط ممسكا تلفا فانزل اللَّه فى ذلك كلّه قرآنا فى قول الملكين يا ايّها النّاس هلمّوا الى ربّكم فى سورة يونس وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ و انزل فى قولهما اللّهمّ اعط منفقا خلفا و ممسكا تلفا وَ اللَّيْلِ إِذا يَغْشى الى قوله لِلْعُسْرى.

قوله وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ عمّ بالدّعوة اظهارا لحجته و خص بالهداية استغناء عن خلقه. و قيل: الدّعوة الى دار السلام عامّة لانها الطريق الى النّعمة و هداية الصراط خاصة لأنّها الطريق الى المنعم. و گفتهاند دعوت برد و ضرب است: يكى دعوت عامّ بواسطه رسول ميخواند ايشان را از روى تكليف بر دين اسلام و طاعت دارى، و ذلك فى قوله: وَ إِنَّكَ لَتَهْدِي إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ديگر دعوت خاصّ است بیواسطه رسول خود ميخواند جلّ جلاله ايشان را از روى تشريف بدار السّلام تا ايشان را گرامى كند و بنوازد بضيافت بهشت و بلقاء و رضاء و سلام، و ذلك قوله: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ و يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ هدايت اينجا بمعنى ارشاد است و صراط مستقيم طريق بهشت است كه آنجا ميگويد يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمانِهِمْ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهارُ فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ و گفتهاند: استعمال سنن است در اداء فرايض در دنيا و جوار حضرت عزّت در عقبى فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ و گفتهاند: صراط مستقيم استعمال مكارم الاخلاق است چون تقوى و زهد و توكّل و اخلاص و احسان. مصطفى گفت: «انّ اللَّه يحب مكارم الاخلاق و يبغض سفسافها»

رب العزّة اين مكارم الاخلاق دوست دارد بنده را بر استعمال آن دارد و راه آن بوى نمايد تا بنده در روش خويش باين مقامات گذاره كند امروز بمحبّت و معرفت رسد و فردا بمشاهدت و رؤيت.

لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اى آمنوا باللَّه و رسوله و احسنوا العمل فى الدّنيا الْحُسْنى الجنّة. و الحسنى كالبشرى. و قيل: هى تأنيث الاحسن. ميگويد ايشان كه ايمان آوردند بخدا و رسول و در دنيا كار نيكو كردند، پاداش ايشان بهشت است و اگر حسنى تأنيث احسن گويى معنى آنست كه ايشان راست كه نيكويى كردند نيكوتر از آنچه ايشان كردند و نيز زيادت، چنان كه جايى ديگر گفت وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ وَ يَزِيدُهُمْ مِنْ

فَضْلِهِ امیر المؤمنین علی ع گفت لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا احسان اینجا قول لا اله الّا اللَّه است، و حسنى بهشت و زِيادَةٌ غرفه از یاقوت سرخ ساخته که آن را چهار هزار در است.
روى ابو ذر قال قلت: يا رسول اللَّه علّمنى عملا يقرّبنى من الجنّة و يباعدنى من النّار.
قال: اذا عملت سيئة فاتبعها حسنة. قال قلت من الحسنات لا اله الّا اللَّه؟ قال: نعم، من احسن الحسنات.
ميگويد: ايشان كه لا اله الا اللَّه گفتند پاداش ايشان بهشت است. همانست كه مصطفى گفت: «من قال لا اله الا اللَّه دخل الجنّة»
و گفته‌اند: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اين احسان استغفار است صحابه رسول را و حسنى شفاعت مصطفى است و زيادة رضاى خدا. فانّ اللَّه عزّ و جلّ يقول: وَ الَّذِينَ اتَّبَعُوهُمْ بِإِحْسانٍ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ ابن عباس گفت: لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا اى جاهدوا فى سبيل اللَّه الْحُسْنى يعنى رزق الجنّة لقوله: «يرزقون» و الزّيادة دوام الحياة فى قرب المولى لقوله بَلْ أَحْياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ و قيل: الحسنى جزاء حسناتهم و الزيادة ان يجازى بالواحد عشرا ليكون الزّيادة من جنس الأوّل. و قيل: الحسنى عشرة و الزيادة تضعيف العشرات. و خبر درست است در صحيح مسلم، حديث حماد سلمه از عبد الرحمن بن ابى ليلى از صهيب بن سنان الرومى از مصطفى كه گفت: الحسنى الجنّة و الزيادة النّظر الى وجه اللَّه عزّ و جلّ. و عن ابى بن كعب قال سألت رسول اللَّه ص عن الزّيادتين فقال: و ما الزّيادتان؟ قلت احديهما قوله وَ أَرْسَلْناهُ إِلى مِائَةِ أَلْفٍ أَوْ يَزِيدُونَ فقال عشرون الفا. فقلت: قول اللَّه عزّ و جلّ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى وَ زِيادَةٌ قال الحسنى الجنّة و الزّيادة النّظر الى وجه اللَّه عزّ و جلّ و قال (صلي الله عليه وسلم) «اذا دخل اهل الجنّة الجنّة و اهل النّار النار: نادى مناد يا اهل الجنّة انّ لكم عند اللَّه موعدا لم ينجزكموه. قالوا: ما هو؟ ا لم يثقّل موازيننا؟ الم يدخلنا الجنّة؟ الم يجرنا من النّار؟
قال: فيكشف لهم الحجاب فينظرون الى اللَّه فيخرّون له سجدا.
و هى الزيادة الّتى قال اللَّه عزّ و جلّ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا الْحُسْنى وَ زِيادَةٌ قال. يزيد بن هارون فى اثر هذا الحديث: من كذّب بهذا فقد برئ من اللَّه و برء اللَّه منه. و عن ابن عمر قال قال: رسول اللَّه ص «انّ ادنى اهل الجنّة منزلة لرجل ينظر فى ملكه الفى سنة يرى اقصاه كما يرى ادناه، ينظر فى ازواجه و سرره و خدمه و انّ افضلهم منزلة لمن ينظر فى وجه اللَّه عزّ و جلّ كلّ يوم مرتين»
و روى عن انس بن مالك انّه قال فى قوله عز و جلّ وَ لَدَيْنا مَزِيدٌ قال يتجلّى لهم الرّب عزّ و جلّ كلّ جمعة.
ثمّ قال: وَ لا يَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ اى لا يعلوها و لا يغشاها قَتَرٌ غبار. و قيل: سواد و كآبة وَ لا ذِلَّةٌ اى هو ان كما يصيب اهل جهنم. قال: ابن ابى ليلى هذا بعد نظرهم الى ربّهم أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.
وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئاتِ الكفر و الشرك جَزاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِها يعنى النّار. فلا ذنب اعظم من الشرك و لا عذاب اشدّ من النّار. و تقديره: لهم جزاء سيئة مثلها. و الباء زائدة وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ اى يلحقهم ذلّ و خزى. و هو ان ما لَهُمْ مِنَ اللَّهِ اى من عذاب اللَّه مِنْ عاصِمٍ مانع يمنعهم. و من صلة كَأَنَّما أُغْشِيَتْ البست وُجُوهُهُمْ قِطَعاً مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِماً اى جعل عليها غطاء من سواد الليل. اى هم سود الوجوه. قرائت مكى و على و يعقوب قطعا بسكون طاء و هو جزء من الليل بعد طايفة منه و مُظْلِماً نعته و باقى بفتح طاء خوانند و هو جمع قطعة و مُظْلِماً نصب على الحال. اى فى حال ظلمته أُولئِكَ أَصْحابُ النَّارِ هُمْ فِيها خالِدُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدّس هُوَ الَّذِي يُسَيِّرُكُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ الآية. بزبان اهل اشارت سير در برّ راه بردن است در مشارع شرع از روى استدلال بواسطه رسالت، و سير بحر غلبات حق است كه در وقت وجد عنان مركب بنده بى‌واسطه در منازل حقيقت بمشاهد قدس كشد، تا چنان كه در دريا سير يك ماه بيك روز كنند، اين جوانمرد درين ميدان بيك جذبه الهى مسافت همه عمر باز برد. اينست كه گفتند: جذبة من الحق توازى عمل الثقلين سير برّ، سير عابدان است و زاهدان در باديه مجاهدت، بر مركب رياضت بدلالت شريعت، مقصد ايشان بهشت رضوان و نعمت جاودان. سير بحر، سير عارفان است

و صدّیقان در کشتی رعایت، میرواند آن را باد عنایت در بحر مشاهدت، مقصد ایشان کعبه وصلت و راز ولی نعمت. و گفته‌اند برّ و بحر اشارت‌اند بقبض و بسط عارفان، گهی در قبض میان دهشت و حیرت می‌زارند، گهی در بسط میان شهود و وجود می‌نازند.
باز چون باد شادی از افق تجلّی وزد، و ابر لطف باران کرم ریزد، بنده عنایت و رعایت بیند وَ جَرَیْنَ بِهِمْ بِرِیحٍ طَیِّبَةٍ نقد وقت وی شود وَ فَرِحُوا بِها بر بساط شهود در حالت انس فرحی در وی آید، بسطی بیند بنازد از سر آن ناز و دلال گوید:

مـــائیم عیـــاران و عیـــاران مـــائیم   بـــر دیـــده مشـــتری قـــدم مـــی‌ســـائیم

راست که این بسط بنهایت رسد، از موارد قدرت وارد هیبت و دهشت آید، دریای عظمت موج هیبت زند، مسکین بنده در وهده حجبت افتد، زبان تضرّع بگشاید، بزاری و خواری گوید:

قـــد تحیّـــرت فیـــك خـــذ بیـــدی   یـــا دلـــیلا لمـــن تحیّـــر فیکـــا

اینست که گفت جلّ جلاله: جاءَتْها رِیحٌ عاصِفٌ وَ جاءَهُمُ الْمَوْجُ مِنْ کُلِّ مَکانٍ آن شوریده روزگار و سرور طریقت شبلی در روش خویش از هر دو جانب خبر داده، و بر هر دو مقام گذشته، در مقام بسط بوقت شادی و ناز همی گفت: این السماوات و الارضون حتی احملها علی شعرة جفن عینی. و در مقام قبض بوقت زاری و خواری همی گفت: ذلی عطل ذلّ الیهود. و شاهد شرع مقدّس برین قصه آنست که مصطفی ص گهی میگفت: «انا سیّد ولد آدم و لا فخر» و گهی میگفت «لا تفضّلونی علی یونس بن متی».
إِنَّما مَثَلُ الْحَیاةِ الدُّنْیا کَماءٍ أَنْزَلْناهُ مِنَ السَّماءِ تشبیه اموال و حظوظ دنیا بباران از آن روی است، که باران بحیلت و تدبیر آدمی نتوان فرو آوردن و جز بتقدیر الهی و مشیّت خدای نیاید، کار دنیا همین است بجهد و حیلت و تدبیر و تلبیس بنده هیچ راست نشود، و مجتمع نگردد مگر بقسمت ازلی و تقدیر الهی، و هر چند که باران بتقدیر است، امّا استسقا بنماز و دعا در شریعت رواست و خواستن آن در دین نقصان نیارد، همچنین رزق دنیا اگر چند بتقدیر و قسمت است طلب کردن رواست، و عطا خواستن از اللَّه بنده را سزاست. و مصطفی ص گفته: اجملوا فی الطلب.
چون خواهید نیکو خواهید قناعت و قدر کفایت خواهید، تا طاغی و بی‌راه نشوید این دنیا هم چون آب است و ربّ العزّة آن را مثل بآب زد، آب چون باندازه خویش بود سبب صلاح خلق بود، باز چون از حدّ و اندازه خویش در گذرد جهان را خراب کند. کذلك المال اذا کان بقدر الکفایة و الکفاف فصاحبه منعم فاذا زاد و جاوز الحد اوجب الکفران و الطّغیان. کَلَّا إِنَّ الْإِنْسانَ لَیَطْغی أَنْ رَآهُ اسْتَغْنی و قیل: انّ الماء ما دام جاریا کان طیّبا فاذا طال مکثه تغیّر. کذلك المال اذا انفقه صاحبه کان محمودا و اذا امسکه کان معلولا مذموما.
و قیل: ان الماء اذا کان طاهرا کان حلالا یصلح للشّرب و یصلح للطهور و ان کان نجسا فبالعکس. کذلك المال اذا کان حلالا و بعکسه لو کان حراما.
وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ دعوت چهاراند یکی دعوت توحید و شهادت. و هو قوله: یَدْعُوکُمْ لِیَغْفِرَ لَکُمْ دیگر دعوت حمد و اجابت. و هو قوله: یَدْعُوکُمْ فَتَسْتَجِیبُونَ بِحَمْدِهِ. سه دیگر دعوت اتباع و امامت. و هو قوله: نَدْعُوا کُلَّ أُناسٍ بِإِمامِهِمْ. چهارم دعوت کرامت و ضیافت. و هو قوله: وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ کسی که دعوت کند و خواهد تا دوستان و عزیزان را بمهمان برد، شرط مهمانی آنست که اوّل کسی از نزدیکان و خاصگیان خویش را فرستد، تا ایشان را خبر کند و نوید دهد، پس چون آیند باز عزیزان را به استقبال ایشان فرستد و یکی را تنها نخواند، که دوستان و خویشان وی را همه برخواند و مرکبها و مشعلها براه ایشان فرستد، چون آیند جای ایشان ساخته و پرداخته دارد، چون بنشینند ایشان را اوّل جلاب دهند پس میوه آرند، پس طعامهای ساخته بنهند و غلامان و چاکران بر سر ایشان بدارند، چون از آن فارغ شوند سماع کنند، و شرط است که میزبان دیدار خود از مهمان باز نگیرد، و بعاقبت ایشان را باکرام و خلعت باز گرداند. ربّ العالمین در ضیافت فردوس این همه ساخته و راست کرده و قرآن مجید از آن خبر میدهد و بیان میکند، اوّل خواننده و نوید دهنده ایشان مصطفی

ص است میگوید: حقّ جلّ جلاله وَ داعِیاً إِلَی اللَّهِ بِإِذْنِهِ پس فریشتگان و رضوان باستقبال ایشان فرستد وَ تَتَلَقَّاهُمُ الْمَلائِکَةُ مرکبهاشان فرستد نَحْشُرُ الْمُتَّقِینَ إِلَی الرَّحْمنِ وَفْداً ای رکبانا علی نجایب من نور. مشعلهای نور بر راه ایشان فرستد یَسْعی نُورُهُمْ بَیْنَ أَیْدِیهِمْ وَ بِأَیْمانِهِمْ تنها شان نخواند که خویشان و نزدیکان همه را خواند وَ مَنْ صَلَحَ مِنْ آبائِهِمْ وَ أَزْواجِهِمْ وَ ذُرِّیَّاتِهِمْ آن گه بهشت و جنة النعیم جای ایشان ساخته جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّماواتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِینَ جلاب ایشان یُسْقَوْنَ مِنْ رَحِیقٍ مَخْتُومٍ خِتامُهُ مِسْکٌ میوه ایشان وَ فاکِهَةٍ کَثِیرَةٍ لا مَقْطُوعَةٍ وَ لا مَمْنُوعَةٍ طعام ایشان وَ لَحْمِ طَیْرٍ مِمَّا یَشْتَهُونَ چاکران و خادمان بر سر ایشان وَ یَطُوفُ عَلَیْهِمْ غِلْمانٌ لَهُمْ کَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَکْنُونٌ سماع ایشان فَهُمْ فِی رَوْضَةٍ یُحْبَرُونَ و از همه عزیزتر آنست که ایشان را بدیدار خود شاد گرداند، تا وی را جلّ جلاله می‌بینند و مینازند، چنان که گفت: وُجُوهٌ یَوْمَئِذٍ ناضِرَةٌ إِلی رَبِّها ناظِرَةٌ رویها تازان و نازان بجلال و جمال حق نگران، رویهای روشن‌تر از آفتاب روز، بتجلی ذو الجلال گشته پیروز.
پیر طریقت گفت دیدار دوست بهره مشتاقانست روشنایی دیده و دولت جان و آئین جهان است، راحت جان و عیش جان و درد جانست.
هم درد دل منی و هم راحت جان.
ای جوان مرد، باش تا شادی بینی، و یك بار با دوست بر بساط وصل ایمن نشینی، و از دوست آن بینی که لا عین رأت و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر اینست که ربّ العالمین گفت: لِلَّذِینَ أَحْسَنُوا الْحُسْنی وَ زِیادَةٌ وَ لا یَرْهَقُ وُجُوهَهُمْ قَتَرٌ وَ لا ذِلَّةٌ أُولئِكَ أَصْحابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِیها خالِدُونَ اصحاب جنة دیگراند و ارباب صحبة دیگر، اصحاب جنة را میگوید: وَ اللَّهُ یَدْعُوا إِلی دارِ السَّلامِ ارباب صحبت را میگوید: وَ یَهْدِي مَنْ یَشاءُ إِلی صِراطٍ مُسْتَقِیمٍ حسنی و طوبی و زلفی اهل جنت راست، زیادت و قربت و صحبت اهل معرفت راست.

انّــی لاحســد دارکــم لجــوارکم　　　طـوبی لمـن اضحـی لـدارك جـارا

قال: رسول اللَّه ص انّ اللَّه عزّ و جلّ اذا اسکن اهل الجنّة الجنّة و اهل النّار النّار بعث الی اهل الجنّة الرّوح الامین فیقول یا اهل الجنّة انّ ربّکم یقرئکم السلام و یأمرکم ان تزوروه الی فناء الجنّة و هو ابطح الجنّة تربته المسك و حصباؤه الدّر و الیاقوت و شجره الذّهب و الرّطب و ورقه الزّمرّد، فیخرج اهل الجنّة مستبشرین مسرورین فثمّ مجمعهم و ثمّ تحلّ لهم کرامة اللَّه عزّ و جلّ و النّظر الی وجهه و هو موعود اللَّه انجزه لهم قال فیأذن اللَّه لهم فی السماع و الاکل و الشرب و تکون حلل الکرامة.
ثمّ ینادی مناد یا اولیاء اللَّه هل بقی مما وعدکم ربکم شیئا فیقولون لا. قد انجز لنا ما وعدنا و ما بقی شیء الا النّظر الی وجه ربّنا عزّ و جلّ قال فیتجلّی لهم الرّب عزّ و جلّ فی حجب، فیقول: یا جبرئیل ارفع حجابی لعبادی حتی ینظروا الی وجهی. فیرفع الحجاب الاوّل فینظرون الی نور من الرّب عز و جل، فیخرون له سجّدا. فینادیهم الرّب عز و جل یا عبادی ارفعوا رؤسکم انّها لیست بدار عمل انّما هی دار ثواب. فیرفع الحجاب الثانی فینظرون امرا هو اعظم و اجل، فیخرون للّه حامدین ساجدین عارفین. فینادیهم الرّب عز و جلّ: ارفعوا رؤسکم انّها لیست بدار عمل انّما هی دار ثواب و نعیم مقیم. فیرفع الحجاب الثالث فعند ذلك ینظرون الی وجه رب العالمین تبارك و تقدّس فیقولون حین ینظرون الی وجهه سبحانه ما عبدناك حقّ عبادتك. فیقول کرامتی امکنکم من النّظر الی وجهی و احلتکم داری فیاذن اللَّه عز و جلّ للجنّة ان تکلم فتقول: طوبی لمن تخلّدنی و طوبی لمن اعددت له. فذلك قوله: عز و جلّ طُوبی لَهُمْ وَ حُسْنُ مَآبٍ.

(4)

وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَاؤُكُمْ ۚ فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ ۖ وَقَالَ شُرَكَاؤُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِيَّانَا تَعْبُدُونَ {28}
فَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ {29}
هُنَالِكَ تَبْلُو كُلُّ نَفْسٍ مَا أَسْلَفَتْ ۚ وَرُدُّوا إِلَى اللَّهِ مَوْلَاهُمُ الْحَقِّ ۖ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ {30}

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ ۚ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ ۚ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ {31} فَذَٰلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ ۖ فَمَاذَا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلَالُ ۖ فَأَنَّىٰ تُصْرَفُونَ {32}

كَذَٰلِكَ حَقَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا أَنَّهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ {33}
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۚ قُلِ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ۖ فَأَنَّىٰ تُؤْفَكُونَ {34}
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ ۚ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ ۗ أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمَّنْ لَا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدَىٰ ۖ فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ {35}
وَمَا يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا ۚ إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا يَفْعَلُونَ {36}

وَمَا كَانَ هَٰذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرَىٰ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَتَفْصِيلَ الْكِتَابِ لَا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ {37} أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ ۖ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ وَادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ {38}
بَلْ كَذَّبُوا بِمَا لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ وَلَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ ۚ كَذَٰلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ ۖ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الظَّالِمِينَ {39}
وَمِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ لَا يُؤْمِنُ بِهِ ۚ وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ {40}
وَإِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَلَكُمْ عَمَلُكُمْ ۖ أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَأَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ {41}

4 النوبة الاولى
قوله تعالى: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً آن روز كه ايشان را با هم آريم همگان ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا آن گه گوئيم ايشان را كه خداوند خويش را انباز گفتند مَكانَكُمْ بر جاى باشيد أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ هم شما و هم انبازان خويش كه مرا مى‌گفتيد فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ ميان ايشان جدايى افكنيم وَ قالَ شُرَكاؤُهُمْ آن گه آن شركا گويند ما كُنْتُمْ إِيَّانا تَعْبُدُونَ (28) هرگز شما ما را نپرسيديد فَكَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ ميان ما و ميان شما خداى گواه بسنده است إِنْ كُنَّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ (29) كه ما از پرستش شما هرگز آگاه نبوديم.
هُنالِكَ آنجا تَبْلُوا كُلُّ نَفْسٍ ما أَسْلَفَتْ برگيرد هر تنى كرد خويش و پاداش آنچه پيش فرا فرستاد وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ و باز برند ايشان را از تعلّل و تعلّق با حقيقت حكم اللَّه كه در آن كرد.
مَوْلاهُمُ الْحَقِّ خداوند ايشان مدبّر و متولّى كار ايشان خدا است براستى و سزا وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ (30) و هر چه جز از او كه مى‌پنداشتند و مى‌فرا ساختند و مى‌پرستيدند همه گم گشت.
قُلْ بگو مَنْ يَرْزُقُكُمْ آن كيست كه روزى ميدهد شما را مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ از آسمان و زمين أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ يا آن كيست كه شنوايى در گوشها و بينايى در چشمها آفريند و آن تواند وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ و كيست آنكه بيرون آرد زنده از مرده و بيرون مى‌آرد مرده از زنده وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ و آن كيست كه كار ميراند و ميسازد و ميدارد و ساخته مى‌سپارد فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ تا گويند ايشان اللَّه است فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ (31) پس ايشان را گوى بنه پرهيزيد از خشم و عذاب او.
فَذلِكُمُ اللَّهُ او كه آن ميكند اللَّه است رَبُّكُمُ الْحَقُّ خداوند شما براستى و سزا فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ پس راستى چيست جز از گمراهى؟
فَأَنَّى تُصْرَفُونَ (32) شما را ازو چون بر مى‌گردانند؟
كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ آن آنست كه درست و راست و بودنى از خدا سخن برفت عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا بحكم بر ايشان كه اينجا فاسق‌اند أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ (33) كه ايشان نتوانند گرويد.
قُلْ بگوى هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ از اين انبازان شما كس هست؟
مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ كه خلق درين جهان آرد و ايشان را جهان سازد؟ ثُمَّ يُعِيدُهُ پس باز جهان ديگر برد قُلِ اللَّهُ هم تو گوى خدايست يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ كه امروز اين جهانيان را جهان سازد و باز فردا ايشان را جهان سازد فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ (34) شما را ازو چون مى‌برگردانند؟
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ بگوى هست از اين انبازان شما مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ كسى كه راه نمايد براستى؟ قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ گوى خداى آنست كه راه نمايد براستى أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ پس آن كس كه راه نمايد براستى سزاتر است كه بر طاعت او روند؟ أَمَّنْ لا يَهِدِّي إِلَّا أَنْ يُهْدى يا آن كس كه

راه ننماید مگر که او را راه نمایند؟ فَما لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (35) پس چه رسید شما را و چه حکم است که می‌کنید.
وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ إِلَّا ظَنًّا و بیشتر ایشان نمیروند مگر بر پی پنداشت إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً و پنداشت بجای حق هیچ بکار نیاید إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ (36) اللّٰه تعالی داناست بآنچه ایشان می‌کنند.
وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرى مِنْ دُونِ اللَّهِ این قرآن نامه‌ای نهاده از سخن کسی جز از خدای نیست وَ لكِنْ تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ لکن سخنی است گواه آن کتاب را که پیش فا آمد وَ تَفْصِيلَ الْكِتابِ و پیدا کردن و روشن کردن و گشاده نمودن است لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ (37) شك نیست در آن که از خداوند جهانیان است.
أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ میگوید که این مرد نهاد آن را از خود؟ قُلْ فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ گوی یك سورت آرید مانند این وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (38) و انگه اگر راست می‌گویید و توانید هر کرا خواهید پس آن خدای می‌خوانید.
بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بلکه دروغ شمردند چیزی را که آن در نیافتند و بعلم خویش بدان نرسیدند وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ و بایشان نیامد و در فهم ایشان نگنجید حقیقت آن كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ هم چنان که اعدای انبیاء که پیش از قریش بودند دروغ شمردند فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ (39) در نگر که سرانجام ستمکاران چون بود.
وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ از ایشان کس هست که باین نامه گرویده است وَ مِنْهُمْ مَنْ لا يُؤْمِنُ بِهِ و هست از ایشان کس که باز نگرویده است وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ (40) و خداوند تو داناتر دانای است بمفسدان و تباه کاران.
وَ إِنْ كَذَّبُوكَ و اگر ترا دروغ زن خوانند فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ گوی کرد من مرا است و کرد شما شما را أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ شما از آنچه من میکنم بیزار وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ (41) و من از آنچه شما میکنید بیزار.

النوبة الثانية

قوله تعالی: وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً ای الکفار و آلهتهم و جمیعا نصب علی الحال.
میگوید: آن روز که کافران و بت پرستان با معبودان خویش جمع کنیم و بهم آریم.
حشر در قرآن بر دو معنی است: یکی بمعنی جمع و نظیر آن در سورة الفرقان است وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ وَ ما يَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ و در سورة الکهف وَ حَشَرْناهُمْ و در سورة التکویر وَ إِذَا الْوُحُوشُ حُشِرَتْ و در سورة النمل حُشِرَ لِسُلَيْمانَ جُنُودُهُ و در سورة ص وَ الطَّيْرَ مَحْشُورَةً و نظائر این در قرآن فراوان است همه بمعنی جمع.
وجه دیگر حشر بمعنی سوق است چنان که در سورة و الصافات گفت: احْشُرُوا الَّذِينَ ظَلَمُوا وَ أَزْواجَهُمْ ای سوقوا الّذین اشرکوا و قرناءهم الشّیاطین بعد الحساب الی صراط الجحیم. و در بنی اسرائیل گفت: وَ نَحْشُرُهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ عَلى وُجُوهِهِمْ یعنی نسوقهم علی وجوههم الی النّار. و در سورة طه گفت: وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ ای نسوق المجرمین یومئذ بعد الحساب الی جهنم زرقا.
قوله: ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا یعنی عبدة الاوثان مَكانَكُمْ این مکانکم در آن موضع است که کسی سخنی در خواهد گرفت با کسی با کاری و در مفتتح کار و سخن خویش گوید: باش تا گویم. و عرب این بر سبیل وعید و تهدید گوید، چنان که عجم گویند: باش که من با تو کار دارم. و هو منصوب علی الامر المضمر فیه یعنی انتظروا مکانکم حتّی نفصل بینکم أَنْتُمْ تأکید له وَ شُرَكاؤُكُمْ عطف علیه، فَزَيَّلْنا بَيْنَهُمْ من قولك زلت الشیء عن مکانه ازیله اذا نحّیته عن مکانه، و زیلنا للکثرة و المبالغة.
ای فرقنا بین المشرکین و شرکائهم. این آن گه بود که معبودان باطل و عابدان را از هم جدا کنند و از یکدیگر بیزاری گیرند، چنان که آنجا گفت: إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتُّبِعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا الایة. ایشان را جدا کنند و بر دیدار یکدیگر بدارند تا آن شرکا گویند مشرکان را ما كُنْتُمْ إِيَّانا تَعْبُدُونَ بترسند و دست بانکار زنند چون درمانند عذر آرند و گویند فَكَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ ای اللّٰه الشاهد علی صدقنا بانّا لم

نشعر بعبادتكم و ما كنّا عن عبادتكم الّا غافلين لانّا كنا جمادا لا نسمع و لا نبصر و لا نعقل.
هُنالِكَ اى فى ذلك الوقت تَبْلُوا اى تقاسى كل نفس جزاء ما عملت كقوله: فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقالَ ذَرَّةٍ خَيْراً يَرَهُ الآية. و بر قراءت حمزه و كسايى تتلوا اى تقرأ كلّ نفس صحيفتها. از نامه برخواند هر كس آنچه پيش فرا فرستاد از كردار. و قيل: تتلو اى تتبع كل نفس ما قدمت بر پى آن ايستد هر كس كه پيش فرا فرستاد از كرد خويش مطيع بر پى طاعت تا بسراى مطيعان و عاصى بر پى معصيت تا بسراى عاصيان. و فى الخبر ان المؤمن اذا خرج من قبره تمثل له عمله فى احسن صورة فيتبعه حتى يدخله الجنة. و الكافر يمثل له عمله فى اقبح صورة فيتبعه حتّى يدخله النّار
وَ رُدُّوا إِلَى اللَّهِ اى الى حكمه وحده مَوْلاهُمُ الْحَقِّ فالحق من صفة اللّه عز و جلّ و من قرأ الحقّ بالرّفع، فالمعنى هو مولاهم الحقّ لا من جعلوا معه من الشركاء.
وَ ضَلَّ عَنْهُمْ ما كانُوا يَفْتَرُونَ اى ما كانوا يقولون عليه و يثقون به و يدّخرونه ليوم حاجتهم.
«قل يا محمد مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ المطر وَ الْأَرْضِ النبات أَمَّنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصارَ اى من يقدر على خلق السمع و الأبصار وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ اى من يخرج الفرخ من البيضة و الانسان من النطفة وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ يخرج النطفة من الانسان و البيضة من الطير. من يخرج المؤمن من الكافر و الكافر من المؤمن و من يدبر امر العالمين ينظر فيه و ينقض و يبرم فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ اى فيجيبونك عند سؤالك انّ القادر على هذه الاشياء اللّه و لا يكذبون فيه فَقُلْ أَ فَلا تَتَّقُونَ اللَّه ان يعاقبكم على اتخاذكم الاصنام. چون ميدانيد و اقرار ميدهيد كه آفريدگار و كردگار همه اللّه است نترسيد از عقوبت وى كه با اين دانش بتان را مى‌پرستيد؟
فَذلِكُمُ اللَّهُ رَبُّكُمُ الْحَقُّ اى الذى هذا كله فعله هو الحق ليس هؤلاء الّذين جعلتم معه شركاء فَما ذا بَعْدَ الْحَقِّ إِلَّا الضَّلالُ اى اذا كان الحق عبادة اللّه فعبادة غيره ضلال باطل فَأَنَّى تُصْرَفُونَ من اين تصرفون عن عبادته و انتم مقرّون بانّه خالق الكلّ و مدبّر الامر كيف تصرف عقولكم الى عبادة من لا يرزق و لا يحيى؟
و لا يميت آن گه انى تفسير كرد و حقيقت آن پيدا كرد گفت: كَذلِكَ حَقَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ و بر قراءت مدنى و شامى كلمات ربّك. اى وجب حكمه و علمه السّابق عَلَى الَّذِينَ فَسَقُوا كفروا أَنَّهُمْ لا يُؤْمِنُونَ.
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ كانوا مقرّين بانّ اللّه يبدؤا الخلق و انّ الاصنام لا تخلق شيئا و فيهم من يقرّ بالاعادة قل اى فان اجابوك، و الّا فقل انت اذ لا جواب الّا هذا اللَّهُ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ فَأَنَّى تُؤْفَكُونَ كيف تصرفون عن قصد السّبيل.
قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ يعنى آلهتهم مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ من يرشد الى دين الاسلام فاذا قالوا لا، و لا بد لهم منه قُلِ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ يقال هديت الى الحق و هديت للحق بمعنى واحد. أَ فَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ امره و طاعته أَمَّنْ لا يَهِدِّي اين حرف بر پنج وجه خوانده‌اند شامى و مكى و ورش لا يهدّى بفتح يا و ها و تشديد دال خوانند اصله يهتدى فادغمت التّاء فى الدّال لأنّها من مخرجها و نقلت فتحة التّاء المدغمة الى الهاء» اهل مدينة بى ورش، يهدّى بسكون ها و تشديد دال خوانند تركت الهاء على حالتها قبل الادغام فجمعوا بين ساكنين كقوله يخصمون حفص و يعقوب يهدّى بفتح يا و كسر ها و تشديد دال خوانند، فرارا من التقاء الساكنين مع اتّباع الهاء الدّال فى الكسر» عاصم و رويس يهدّى بكسر يا و ها و تشديد دال خوانند، اتّباعا للكسرة الكسرة اصل اين همه يهتدى است و اين تشديد ها از بهر اندراج تا است در دال. وجه پنجم قراءة حمزة و كسايى است، يهدى بفتح يا و سكون ها و تخفيف دال، و باين قراءت هدى بمعنى اهتدى است تقول العرب هديته فهدى.
كقولهم جبرته فجبر. ميگويد: آن خداوند كه راه نمايد براستى سزاتر است كه بر طاعت او روند يا آن بتان كه بخويشتن خود نتوانند كه راست روند مگر كه راه نمايند ايشان را و راست روانند: و الاصنام و ان هديت لم تهتد لكن لمّا اتّخذوها آلهة عبّر عنها كما يعبّر عمّن يعلم كقوله: إِنَّ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ عِبادٌ أَمْثالُكُمْ و قيل معناه، امّن لا يمشى الّا ان يحمل و لا ينتقل عن مكانه الّا ان ينقل و هى الاصنام و قيل: اراد به الرؤساء المضلّين.
فما لكم اينجا سخن تمام شد. ميگويد: ایّ شىء لكم فى عبادة الاوثان؟ چه حاصل است شما را در پرستش بتان و چه چيز يافتيد از آن؟ آن گه گفت: كَيْفَ تَحْكُمُونَ چه حكم است اين كه خداى را جلّ

جلاله شريك و انباز مى‌گوييد و بتان را با وى برابر مى‌نهيد؟ وَ ما يَتَّبِعُ أَكْثَرُهُمْ اى كلّهم و قيل، رؤساؤهم لأنّ السّفلة يتّبعون قولهم إِلَّا ظَنًّا يظنّون الباطل حقا و الاصنام آلهة فيدينون به و يدعون النّاس اليه و يقولون انّها تشفع لهم عند اللَّه. و اصل الظّنّ وقوع معنى فى النّفس قبل تحقيقه او تزييفه فيستعمل مرّة للتحقيق فيكون اليقين كقوله: الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُمْ مُلاقُوا رَبِّهِمْ و يستعمل مرّة للتّزييف فيكون الكذب و الباطل. كقوله: إِنَّ الظَّنَّ لا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئاً اى انّ الظّن لا يقوم مقام العلم و ذلك فيما تعبّد الانسان بعلمه كالتّوحيد و اصول الدّين. فامّا الفروع فالعمل بالظّن فيها جايز إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِما يَفْعَلُونَ من اتّباع الظّنّ و اعتقاد الباطل.

وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ قريش ميگفتند اين قران محمد از بر خويش نهاده است و وى ساخته. و نيز ميگفتند: ائْتِ بِقُرْآنٍ غَيْرِ هذا أَوْ بَدِّلْهُ اين جواب آنست. ميگويد: اين قرآن نهاده و ساخته كسى نيست جز كلام خداوند و نامه و سخن وى نيست. و عرب كان گويند بى‌خبر، اشارت فرا قدم. معنى آنست كه: وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ أَنْ يُفْتَرى مِنْ دُونِ اللَّهِ.

زجاج گفت: وَ ما كانَ هذَا الْقُرْآنُ افتراء من البشر. هذا كقولهم ما كان هذا الكلام كذبا و لكن كان تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ اى بين يدى القرآن من البعث و الحساب. و القرآن تقدمه، و قيل تَصْدِيقَ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ اى كتب اللَّه المنزلة قبله.

ميگويد: اين قرآن گواه آن كتابها است كه پيش ازين آمد، در آن همانست كه در تورية و انجيل. كه همه يكديگر را گواه است و سخنى راست است از يك جا.

وَ تَفْصِيلَ الْكِتابِ يعنى تفصيل المكتوب من الوعد لمن آمن و الوعيد لمن عصى و قيل: تَفْصِيلَ الْكِتابِ يعنى تبيين ما كتب عليكم و فرض لا رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعالَمِينَ لا شك فى نزوله من عند ربّ العالمين و لا تهمة انّه من جلّ جلاله لأنّه فى اعلى طبقات البلاغة بحسن النّظام و الجزالة.

أَمْ يَقُولُونَ افْتَراهُ بو عبيده گفت: اين ام بمعنى واو است يعنى و يقولون افتراه محمد من قبل نفسه قُلْ يا محمد محتجّا عليهم فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ اى مثل القرآن فى النّظم و البيان. اينجا بِسُورَةٍ مِثْلِهِ گفت، جاى ديگر بِعَشْرِ سُوَرٍ مِثْلِهِ گفت، جاى ديگر بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ گفت. اوّل ده سورت درخواست از ايشان، چون نتوانستند با يك سورت آورد، چون نتوانستند با يك حديث آورد. آن گه گفت: چون خود عاجز آمديد از آوردن مثل آن ديگران را بيارى گيريد. وَ ادْعُوا مَنِ اسْتَطَعْتُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ اى من هو فى التّكذيب مثلكم يريد استعينوا بمن شئتم و اطعتم سو اللَّه ليعاونوكم عليه إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ انّ محمدا يقوله من نفسه.

بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ حسين فضل را گفتند: هل تجد فى القرآن، من جهل شيئا عاداه؟ قال نعم، فى موضعين قوله: بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ و قوله: وَ إِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هذا إِفْكٌ قَدِيمٌ همانست كه گفته‌اند: و الجاهلون لاهل العلم اعداء. النّاس ابناء ما يحسنون و اعداء ما يجهلون. و نظيره قوله: أَ كَذَّبْتُمْ بِآياتِي وَ لَمْ تُحِيطُوا بِها عِلْماً.

بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ يعنى القرآن وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ لم يعرفوا حقيقته و ما فيه من النّور و الهدى و البيان. و قيل بَلْ كَذَّبُوا بِما لَمْ يُحِيطُوا بِعِلْمِهِ بما فى القرآن من الجنّة و النّار و البعث و القيامة وَ لَمَّا يَأْتِهِمْ تَأْوِيلُهُ اى لم يأتهم، و سيأتيهم حقيقة ما وعدوا فى الكتاب، انّه كائن من الوعيد و نازل بهم من العذاب كَذلِكَ كَذَّبَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ يعنى كفّار الامم الماضية بالبعث و القيمة.

فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الظَّالِمِينَ آخر امر المشركين بالهلاك و العذاب. كيف فى موضع نصب على خبر كان و لا يجوز ان يعمل فيها انظر لانّ ما قبل الاستفهام لا يعمل فيه.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يُؤْمِنُ بِهِ اين آيت در شأن اهل كتاب فرو آمد. ميگويد: از ايشان كس هست كه گرويده است چون عبد اللَّه سلام و ياران وى. و كس هست كه نگرويده است چون ديگر جهودان. زجاج گفت معنى آنست كه از ايشان كس است كه ميداند كه اين قرآن و رسول حقّ است و بدل راست ميداند و تصديق ميكند امّا معاند است و بر طريق معاندة اظهار كفر ميكند. و از ايشان كس است كه خود نميداند، در شك است و تصديق نميكند. و گفته‌اند اين آيت در شأن اهل مكه است يعنى و من قومك يا محمد من سيؤمن بالقران. از قوم تو كس هست كه هنوز ايمان نياورده امّا خواهد آورد، كه در علم خدا رفته كه ايمان آرد. و كس هست كه هرگز ايمان نيارد، كه در علم خدا رفته كه كافر ميرد و ايمان نيارد وَ رَبُّكَ أَعْلَمُ بِالْمُفْسِدِينَ الّذين لا يؤمنون.

وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ این آیت منسوخ است بآیت قتال، و نظیرش آنست که گفت: لَكُمْ دِينُكُمْ وَ لِيَ دِينِ لنا اعمالنا و لكم اعمالكم. میگوید: لی جزاء عملی و لكم جزاء اعمالكم أَنْتُمْ بَرِيئُونَ مِمَّا أَعْمَلُ وَ أَنَا بَرِيءٌ مِمَّا تَعْمَلُونَ لا تؤاخذون بعملی و لا اوخذ بعملكم.

النوبة الثالثة

قوله تعالی وَ يَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعاً الآية. کردگار قدیم، جبّار نام دار عظیم، جلّ جلاله و عظم شأنه خبر میدهد از هیبت و سیاست روز رستاخیز، روز حشر و نشر، روز عرض و شمار، روز محاسبت و مسائلت خلق اوّلین و آخرین جمع کرده، دیوان مظالم فرو نهاده، ترازوی عدل در آویخته، دوزخ آشفته، بر گستوان سیاست بر افکنده، و آن را بعرصات حاضر کرده، شعلهای آتش حسرت از دلها بر افروخته، جانها بلب رسیده، دوست و دشمن آشنا و بیگانه از هم جدا کرده، آن ساعت از جناب جبروت و درگاه عزّت بحکم سیاست ندای قهر آید بعابد و معبود باطل مَكانَكُمْ أَنْتُمْ وَ شُرَكاؤُكُمْ این چنان است که کسی را بیم دهند گویند باش تا من با تو پردازم. جای دیگر بر عموم گفت: سَنَفْرُغُ لَكُمْ أَيُّهَ الثَّقَلانِ آری با شما پردازیم ای جنّ و انس، آن گه معبودان باطل چون آن هیبت و سیاست بینند از عابدان خویش بیزاری گیرند، عابدان بر ایشان دعوی کنند که ما را بطاعت و عبادت خویش فرمودند گناه ایشانراست که ما را از راه ببردند و چنین فرمودند، جواب دهند بتان و طواغیت که فَكَفى بِاللَّهِ شَهِيداً بَيْنَنا وَ بَيْنَكُمْ إِنْ كُنَّا عَنْ عِبادَتِكُمْ لَغافِلِينَ خداوند آفریدگار و معبود کردگار بی‌همتا میداند و گواه است که می‌ندانستیم و از عبادت و طاعت شما بی‌خبر بودیم، جماد بودیم بی‌حیاة و بی صفات و بی معنی، نه سزای پرستیدن داشتیم، نه زبان فرمودن. آن گه عاقبت مناظره ایشان آن بود که همه را بدوزخ فرستند، هم عابد را و هم معبود را، چنان که میگوید جلّ جلاله إِنَّكُمْ وَ ما تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَها وارِدُونَ تا ترا معلوم گردد که هر طاعت که نه خدایراست امروز محالست و فردا وبال و نکالست.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّماءِ وَ الْأَرْضِ خبر میدهد که در هفت آسمان و زمین خدای‌ست که آفریدگار است و روزی گمار است، و در آفریدن یکتا و در روزی دادن بی‌همتا، می‌آفریند بقدرت فراخ بی‌معونت، روزی میدهد از خزینه فراخ بی‌مئونت.

خبر درست است از مصطفی ص

يدا اللَّه ملأى لا يغيضها نفقة سحاء الليل و النهار.

قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قدرت بر کمال، قدرت آفریدگار است که جهان را آفریننده است و آغاز کننده، و آن گه گذشته را باز پس آرنده، و کهنه را نو سازنده، از نیست هست بیرون آرد و آن گه آن هست به نیست آرد، هر چیزی را ضدّ وی تواند و هر کاری را عکس وی راند، بند و گشاد و قطع و وصل و جبر و کسر همه تواند، و سرّ آن داند، سنّیی با قدریی مناظره کرد و هر یکی مذهب خویش تقویت میداد، اعتقاد قدری آنست که فعل وی توان وی است، مقدور وی نه مقدور حقّ. آن قدری میوه‌ای از درخت بگرفت گفت: ا لیس انا فعلت هذا؟

نه کرده من است این فعل، نبینی که من کردم و توان منست؟ سنّی گفت: اگر تو کردی و تو گسستی، چنان که بگسستی بپیوند، و بجای خویش باز بر. آن قدری درماند و مسئله تسلیم کرد. قال ابن عطاء فی قوله: يَبْدَؤُا الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ قال: يبدؤا باظهار القدرة فيوجد المعدوم، ثمّ يعيده فيبقى ببقائه، فلذلك عظم حال العارف و دليله قوله: قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ الآية. حق نامی است از نامهای خداوند جلّ جلاله. تفسیر آنست که وی براستی خدا است و بخدایی سزاست و بقدر خود بجا است، بوده و هست و بودنی همه رفتنی‌اند و وی باقی، موجود دل دوستان، مشهود جان عارفان، نه تغیّر پذیر نه حال گرد، بسزاوار خدایی را جاودان. و بر لسان اهل طریقت این نام حق بسیار رود از آنکه این طایفه از شهود افعال به شهود صفات پیوستند آن گه از شهود صفات با شهود ذات افتادند، اوّل نظاره صنع کردند، پس از صنع در گذشتند، نظاره صفات کردند. باز نظاره صفات بگذاشتند، نظاره ذات کردند.

نظاره صنع را گفت: أَ وَ لَمْ يَنْظُرُوا فِي مَلَكُوتِ السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ نظاره صفات را گفت: وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ الآية. نظاره ذات را گفت: قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ و مصطفی ص» در نظاره

فعل گفته: اعوذ بعفوك من عقابك.
و در نظاره صفات گفته: اعوذ برضاك من سخطك، و در نظاره ذات گفته: اعوذ بك منك.
آن گه از دیدن خود نیز در گذشت، از صفات خود مجرّد گشت، از مقام فنا نفس زد گفت: لا احصی ثناء علیك.
باز قدم بر تر نهاد بر مقام بقا از حقیقت افراد نشان داد گفت: انت كما اثنیت علی نفسك
اوّل مقام استدلال است دیگر مقام افتقار است، سیوم مقام مشاهده، چهارم مقام حیاة، پنجم مقام بقا.
پیر طریقت برموز این معانی اشارت كرده و گفته: ای رستاخیز شواهد و استهلاك رسوم عارف بنیستی خود زنده است ای ماجد قیوم همه در آرزوی دیداراند و من در دیدار گم سیل كه بدریا رسید از آن سیل چه معلوم، جهان از روز پر است و نابینای مسكین محروم.
خصمان گویند كین سخن زیبا نیست خورشید نه مجرم ار كسی بینا نیست

(5)

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ وَلَوْ كَانُوا لَا يَعْقِلُونَ {42}
وَمِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ ۚ أَفَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ وَلَوْ كَانُوا لَا يُبْصِرُونَ {43}
إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئًا وَلَٰكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ {44}
وَيَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِنَ النَّهَارِ يَتَعَارَفُونَ بَيْنَهُمْ ۚ قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقَاءِ اللَّهِ وَمَا كَانُوا مُهْتَدِينَ {45}
وَإِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ فَإِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ {46}
وَلِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ ۖ فَإِذَا جَاءَ رَسُولُهُمْ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ {47}
وَيَقُولُونَ مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ {48}
قُلْ لَا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَلَا نَفْعًا إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ ۗ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ ۚ إِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ فَلَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً ۖ وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ {49}
قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَتَاكُمْ عَذَابُهُ بَيَاتًا أَوْ نَهَارًا مَاذَا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ {50}
أَثُمَّ إِذَا مَا وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ ۚ آلْآنَ وَقَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ {51}
ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ {52}
وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقٌّ هُوَ ۖ قُلْ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ ۖ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ {53}
وَلَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ مَا فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ۗ وَأَسَرُّوا النَّدَامَةَ لَمَّا رَأَوُا الْعَذَابَ ۖ وَقُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ۚ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ {54}
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۗ أَلَا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ {55}
هُوَ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ {56}

5 النوبة الاولى
قوله تعالی: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ و از ایشان كساناند كه می‌نیوشند بتو أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ تو هیچ توانی كه كران را شنوایی وَ لَوْ كانُوا لا يَعْقِلُونَ (42) ایشان كه كرانند نتوانند كه دریابند.
وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ و از ایشان كس است كه می‌نگرد بتو أَ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ تو هیچ توانی كه نابینایان را راه نمایی وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ (43) چون توانی و ایشان نمی‌بینند.
إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً الله بر مردمان ستم نكند هیچ. وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ (44) لكن مردمان بر خویشتن ستم میكنند.
وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ و آن روز كه ایشان را بهم كنیم و جمع آریم كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا گویی كه ایشان را درنگ نبود پیش از آن هرگز إِلَّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ مگر یك ساعت از روز يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ آشنایی با یكدیگر فرا میدهند قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ زیان كار گشتند ایشان كه دروغ شمردند رستاخیز را و شدن بخدای و دیدار او وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ (45) و ایشان بر راه نبودند.

وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ و اگر بتو نمائيم بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ چيزى از آنچه مشركان قريش را مى‌وعده دهيم أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ يا ترا پيش بميرانيم فَإِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ باز گشت ايشان آخر با ما است ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلى ما يَفْعَلُونَ (46) و آن گه اللَّه گواست بر آنچه ايشان ميكنند.
وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ رَسُولٌ هر امّتى را پيغامبرى است فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ چون رسول آمد بايشان قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ميان ايشان و ميان پيغامبر ايشان كار برگزارند بداد و سزا وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (47) و بر هيچ كس از ايشان ستم نجويند.
وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ ميگويند كه هنگام اين خاست از گور كى است؟ إِنْ كُنْتُمْ صادِقِينَ (48) اگر مى‌راست گوئيد.
قُلْ بگو لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا من خويشتن را نتوان گزند باز داشتن دارم وَ لا نَفْعاً و نه توان سود يافتن إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ مگر آنچه اللَّه خواهد لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ هلاك گشتن و مردن هر گروهى را هنگامى است إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ چون هنگام ايشان در رسد فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً از آن هنگام نه يك ساعت با پس نشيند وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ (49) و نه يك ساعت پيش شوند.
قُلْ بگو أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ چون بينيد اگر بشما آيد عذاب او بَياتاً أَوْ نَهاراً به شبيخون يا بروز ما ذا يَسْتَعْجِلُ مِنْهُ الْمُجْرِمُونَ (50) چه چيز است از آنكه بد كاران و كافران بآن مى‌شتابند.
أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ پس آنكه آن بيفتاد بخواهيد گرويد بآن؟
آلْآنَ كه اكنون است وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ (51) و همه عمر خويش بآن مى‌شتابيديد.
ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا آن گه ستم كاران را گويند ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ چشيد عذاب جاويدى هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ (52) شما را پاداش دهند مگر بآنچه ميكرديد
وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ خبر مى‌پرسند از تو أَ حَقٌّ هُوَ كه خود راست است اين خبر رستاخيز قُلْ إِي وَ رَبِّي بگو آرى بخداى من إِنَّهُ لَحَقٌّ كه اين خبر راست است وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ (53) و شما پيش نشويد و او را در خود عاجز نياريد
وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ و اگر هر كسى را كه و بر خود ستم كرد ما فِي الْأَرْضِ او را ملك بود هر چه در زمين است لَافْتَدَتْ بِهِ خويشتن را بآن باز خريد جويد و نيابد وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ و پشيمانى خويش در دل نهان دارند لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ آن گه كه عذاب بينند وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ و ميان ايشان كار برگزارند بسزا و داد وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ (54) و بر هيچ كس از ايشان ستم نكنند.
أَلا آگاه باشيد و بدانيد.
إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ كه خداى را است هر چه در آسمان و زمين است أَلا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ آگاه باشيد كه گفت خدا راست است وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ (55) لكن بيشتر ايشان نميدانند.
هُوَ يُحيِي وَ يُمِيتُ اوست كه مرده زنده ميكند و زنده مى‌ميراند وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ (56) و شما را همه با او خواهند برد.

النوبة الثانية

قوله تعالى: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ اين آيت در شأن مستهزيان آمد كه استماع ايشان بتعنّت و استهزا بود، لا جرم مى‌شنيدند و ايشان را در آن هيچ نفع نبود، و ايشان را بكار نيامد، همچون كسى كه كر باشد و خود به اصل هيچ نشنود. و گفته‌اند: سمع در قرآن بر دو وجه است: يكى سمع ايمان است بدل، چنان كه در سورت هود گفت: ما كانُوا يَسْتَطِيعُونَ السَّمْعَ اى لم يطيقوا سمع الايمان بالقلب. و در سورة الكهف گفت: وَ كانُوا لا يَسْتَطِيعُونَ سَمْعاً يعنى سمع الايمان بالقلوب.
أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ هم ازين باب است. وجه ديگر سمع است بگوش سر، چنان كه در سورة هل اتى گفت: فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً اى سميع الاذنين. و در آل عمران گفت: إِنَّنا سَمِعْنا مُنادِياً يعنى محمدا ص ينادى بالايمان. وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ هم ازين باب است كه اين استماع بگوش سر است أَ فَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ يا محمد تو چون توانى كه كران را بگوش دل شنوا كنى؟ ايشان را دريافت نيست و هدايت نيست كه ايشان را راه ننموديم.

وَ مِنْهُمْ مَنْ يَنْظُرُ إِلَيْكَ این نظر چشم سر است أَ فَأَنْتَ تَهْدِي الْعُمْيَ این نابینایی نابینایی دل است چنان که جای دیگر گفت: فَإِنَّها لا تَعْمَى الْأَبْصارُ وَ لكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ میگوید: کافران و جهودان در تو می‌نگرند و معجزات و دلایل روشن می‌بینند و آن دیدن و نگرستن ایشان را سود نمیدارد و بکار نیاید که بصیرت دل و بینایی سر ندارند پس همچون نابینایان‌اند که خود باصل هیچ می‌نبینند.

درین دو آیت بیان است که سمع را بر بصر فضل است گوش را بر چشم افزونی است در شرف، که عقل را ور سمع بست و نظر بر چشم بست. و گفته‌اند: بصر در قرآن بر سه وجه است: یکی دیدار دل است و بصیرت سر چنان که درین آیت گفت: وَ لَوْ كانُوا لا يُبْصِرُونَ یعنی الهدی بالقلوب، و در سورة الملائکة گفت: وَ ما يَسْتَوِي الْأَعْمى وَ الْبَصِيرُ یعنی بصیر القلب بالایمان و هو المؤمن. و در سورة الاعراف گفت: وَ تَراهُمْ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ وَ هُمْ لا يُبْصِرُونَ یعنی بالقلوب. دیگر دیدار چشم است چنان که گفت: فَجَعَلْناهُ سَمِيعاً بَصِيراً ای بصیرا بالعینین. و در سورة یوسف گفت: فَارْتَدَّ بَصِيراً یعنی بالعینین. و در سورة ق گفت: فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ یعنی بالعینین. وجه سیوم بصیرت حجّت است چنان که در سورة طه گفت: وَ قَدْ كُنْتُ بَصِيراً یعنی بالحجة فی الدّنیا.

قوله: إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً لانّه یتصرّف فی ملکه و هو فی جمیع افعاله متفضّل او عادل وَ لكِنَّ النَّاسَ أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ بالکفر و المعصیة و فعلهم ما لیس لهم ان یفعلوا و الظّلم ما لیس للفاعل ان یفعله. میگوید: اللَّه بر هیچ کس ظلم نکند و فعل وی بهیچ وجه ظلم نیست که جز تصرف در ملك خود نیست اگر بنوازد فضل است و او را سزاست، و اگر براند عدل است و او را رواست. اما بندگان بر خود ظلم کردند که کفر و شرك آوردند و آن کردند که ایشان را نرسد و نه سزاست که کنند. قرائت حمزه و کسایی و لکن بتخفیف، الناس برفع و معنی همانست.

وَ يَوْمَ يَحْشُرُهُمْ كَأَنْ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا ساعَةً مِنَ النَّهارِ روز قیامت مؤمن از پس شادی و امن و راحت که بیند، بودن خویش در دنیا و در برزخ چنان فراموش کند که پندارد که یك ساعت بیش نبودست و کافر از اندوه و بیم و نومیدی که باو رسد و بیند چنان داند که در دنیا و برزخ یك ساعت بیش نبودست مؤمن در شادی همه اندوهان فراموش کند و کافر در غم همه شادیها فراموش کند.

يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ روز رستاخیز روزی دراز است و احوال آن در درازی روز میگردد از گوناگون هنگامی باشد که خلق در آن هنگام چنان باشند که يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ وَ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ وَ لا يَسْئَلُ حَمِيمٌ حَمِيماً و هنگامی باشد که يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ ای یعرف بعضهم بعضا معرفتهم فی الدّنیا، ثم تنقطع المعرفة اذا عاینوا اهوال القیامة.

و قیل یتعرّف بعضهم من بعض مدّة لبثهم فی القبور. و قیل يَتَعارَفُونَ بَيْنَهُمْ تعارف توبیخ لانّ کلّ فریق یقول للآخر انت اضللتنی و ما یشبه هذا.

قَدْ خَسِرَ الَّذِينَ كَذَّبُوا ای خسر ثواب الجنّة و حظوظ الخیرات. الَّذِينَ كَذَّبُوا بِلِقاءِ اللَّهِ یعنی بالبعث و النشور وَ ما كانُوا مُهْتَدِينَ الی الایمان.

وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ این ماء صلت است و جالب آن نون مشدّد است و صلت سخن اینست و ان نرك این رؤیت رؤیت بصر است یعنی ان نرك بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ من العذاب فی حیاتك أَوْ نَتَوَفَّيَنَّكَ و لم نرك ذلك فَإِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ فی القیامة.

ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلى ما يَفْعَلُونَ عالم بفعلهم و تکذیبهم فیجازیهم علیه، این ثم درین موضع کلمتی است از کلمات صلت در آن حکم تعقیب نیست و عرب ثم گویند و بعد گویند بی‌نیّت تعقیب، چنان که گفت بَعْدَ ذلِكَ زَنِيمٍ و معنی آیت آنست که اگر بتو نمائیم درین جهان در حال زندگی تو عذاب ایشان و انتقام کنیم از ایشان، و اگر نه بعد از وفات تو در آن جهان عذاب کنیم و جزا دهیم. پس رب العالمین در حیاة پیغامبر بعضی عذاب ایشان بوی نمود روز بدر و عذاب آن جهانی ایشان را خود بر جا است و ایشان را میعاد. و گفته‌اند این آیت منسوخ است بآیت سیف.

وَ لِكُلِّ أُمَّةٍ من الامم الماضیة رَسُولٌ فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ او بلغتهم دعوته فلم یؤمنوا قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ای اهلکوا و نجا المؤمنون و کان ذلك من اللَّه عدلا.

میگوید: هر امّتی را از امّتهای گذشته پیغام بری بود آن پیغامبر بایشان آمدید و بر دین حق دعوت

كرديد، پس اگر ايشان ايمان نياوردندى و رسالت وى نپذيرفتندى و حجّت بر ايشان محكم گشتيد و عذر برنده شديد، رب العالمين عذاب بايشان فرو گشاديد گردن كشان و ناگرويدگان را هلاك كرديد، و مؤمنانرا نجات بوديد، و اين از خداوند جلّ جلاله عدل است و داد بسزا، همان است كه جايى ديگر گفت وَ ما كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا و قال تعالى: رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنْذِرِينَ لِئَلَّا يَكُونَ لِلنَّاسِ عَلَى اللَّهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ مجاهد گفت و مقاتل و كلبى فَإِذا جاءَ رَسُولُهُمْ يعنى يوم القيمة قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ گفتند: روز قيامت ربّ العزّة گويد: ا لم يأتكم رسلى بكتابى رسولان من بشما آمدند و پيغام ما بشما گزاردند و نامه من بر شما خواندند. ايشان گويند: ما اتانا لك رسول و لا كتاب، بما هيچ پيغامبر نيامد و نه هيچ نامه بما رسيد پس رسولان آيند و بر امّت خويش گواهى دهند بايمان و كفر ايشان. همان است كه جايى ديگر گفت: وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيداً جايى ديگر گفت: وَ قالَ الرَّسُولُ يا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هذَا الْقُرْآنَ مَهْجُوراً و قال تعالى: فَكَيْفَ إِذا جِئْنا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ الآية. پس چون ايشان گواهى دادند قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ ميان ايشان كار برگزارند و هر كسى را بسزاى خود رسانند وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ لا يعذّبون بغير ذنب و لا يؤاخذون بغير حجة و لا ينقصون من حسناتهم و لا يزادون على سيّآتهم.

وَ يَقُولُونَ مَتى هذَا الْوَعْدُ چون اين آيت فرود آمد كه وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ كافران گفتند: بر سبيل استهزا اين وعده عذاب كه ميدهى كى خواهد بود إِنْ كُنْتُمْ يا محمد انت و اتباعك صادِقِينَ بنزول العذاب.

قل يا محمد مجيبا لهم لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ ان املكه فكيف املك انزال العذاب. و گفته‌اند: مَتى هذَا الْوَعْدُ اين وعد بعث است در همه قرآن و معنى آنست كه چون ايشان از رستاخيز پرسند يا محمد تو جواب ده كه لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً بيان تاويل اين آيت آنجاست كه گفت: قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ وَ لَوْ كُنْتُ أَعْلَمُ الْغَيْبَ لَاسْتَكْثَرْتُ مِنَ الْخَيْرِ ترا مى‌پرسند كه رستاخيز كى خواهد بود گوى من اگر غيب دانستمى خويشتن را از گزند نگاه داشتمى و به هر چه خير بودى رسيدمى، و چون غيب ندانم اينجا كه بودنى امروز چيست، چون دانم غيب رستاخيز كه رستاخيز كى است؟ لِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ اى لهلاك كلّ امّة اجل إِذا جاءَ أَجَلُهُمْ وقت فناء اعمارهم فَلا يَسْتَأْخِرُونَ ساعَةً وَ لا يَسْتَقْدِمُونَ اى لا يتأخرون و لا يتقدّمون. عمر خطاب گفت: اوّل ما يهلك من الامم الجراد.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ اين عذاب درين آيت نام رستاخيز است و در قرآن آن را نظائر است إِنَّ عَذابَ رَبِّكَ لَواقِعٌ ما لَهُ مِنْ دافِعٍ آن روز را عذاب نام كرد كه آن روز عذاب كافران است. و در قرآن عذاب است مراد بآن مرگ، و عذاب است مراد بآن رستاخيز، و عذاب بحقيقت عذاب. بَياتاً اى وقت بيات و هو اللّيل أَوْ نَهاراً چون ايشان استعجال عذاب كردند و از رستاخيز بسيار مى‌پرسيدند، فرمان آمد كه يا محمد ايشان را بگوى أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ چه بينيد اگر اين عذاب ناگاه بشما آيد و رستاخيز ناگاه بپاى شود بشب يا بروز، شما بچه چيز مى‌شتابيد از آن، چه چيز است از آن عذاب و از آن روز كه كافران بآن مى‌شتابند و اين استفهام بمعنى تهويل و تعظيم است اى ما اعظم ما يلتمسون و يستعجلون.

أَ ثُمَّ إِذا ما وَقَعَ آمَنْتُمْ بِهِ اين ثم نه حرف عطف است كه بمعنى حينئذ است و اين استفهام بمعنى انكار است يقول أ حينئذ اذا نزل العذاب صدّقتم بالعذاب فى وقت نزوله و آمنتم باللّه وقت البأس. اين جواب ايشانست كه گفتند: چون عذاب معاينه بينيم ايمان آريم، ايشان را گويند در آن حال آلْآنَ وَ قَدْ كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ تكذيبا و استهزاء اين هم چنان است كه فرا فرعون گفتند آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ جايى ديگر گفت: يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آياتِ رَبِّكَ لا يَنْفَعُ نَفْساً إِيمانُها الآية.

ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا اشركوا ذُوقُوا عَذابَ الْخُلْدِ اى على الدّوام هَلْ تُجْزَوْنَ اليوم إِلَّا بِما كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ فى الدّنيا فما جزاء الشّرك الّا النّار.

وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ اى يستخبرونك أَ حَقٌّ ما اخبرتنا به من العذاب و البعث.

مقاتل گفت: حيى ابن اخطب چون به مكه آمد به مصطفى ص گفت يا محمد احق ما تقول ام باطل ا بالجدّ منك هذا ام انت هازل؟ اين جواب وى است قُلْ يا محمد إِي وَ رَبِّي جايى ديگر گفت: قُلْ بَلى وَ

رَبِّي جایی دیگر گفت: قُلْ نَعَمْ معنی هر سه لفظ آنست كه آری حقّ است و راست إِنَّهُ لَحَقٌّ این ها با عذاب شود و با قرآن و با بعث و حساب، ای انّ ذلك لحقّ كاین لا محالة وَ ما أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ ای سابقین فائتین.
وَ لَوْ أَنَّ لِكُلِّ نَفْسٍ ظَلَمَتْ ای كفرت ما فِي الْأَرْضِ لَافْتَدَتْ بِهِ ثمّ لم یقبل منه فداه، همانست كه جایی دیگر گفت: وَ إِنْ تَعْدِلْ كُلَّ عَدْلٍ لا يُؤْخَذْ مِنْها میگوید: اگر هر چه در زمین ملك كافر بود خواهد كه خویشتن را بآن باز خرد روز قیامت، و فدای عذاب خویش كند، لكن ندا از وی نپذیرند و عذاب از وی باز نگیرند.
وَ أَسَرُّوا النَّدامَةَ ای اظهروها لَمَّا رَأَوُا الْعَذابَ پشیمانی ظاهر كنند آن روز لكن پشیمانی سود ندارد و بكار نیاید. و قیل: أَسَرُّوا النَّدامَةَ ای كتموا النّدامة یعنی الرّوساء من السفلة الّذین اضلّوهم وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ ای بین السفلة و بین الرّؤساء بِالْقِسْطِ بالعدل فیجازی كلّ علی صنعه. میگوید: مهتران و سروران كفره كه سفله خود را بی راه كرده بودند و ایشان را بر كفر داشته، آن روز پشیمان شوند از كرد و گفت خویش، امّا آن پشیمانی از سفله خود پنهان میدارند و ظاهر نكنند تا ربّ العزة میان ایشان حكم كند و كار بر گزارد بعدل و راستی، و هر كس را آنچه سزای وی است از پاداش بوی دهد وَ قُضِيَ بَيْنَهُمْ بِالْقِسْطِ وَ هُمْ لا يُظْلَمُونَ این آیت را حكم تكرار نیست كه آنچه اوّل گفت در شأن قومی است و این در حق قومی دیگر. و گفته‌اند: این قضاء آنست كه دوزخیان را از بهشتیان جدا كنند، بهشتیان را ببهشت فرستند و دوزخیان را بدوزخ، و بر كس از ایشان ستم نكنند.
أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ فلا مانع من عذابه و لا یقبل فداء أَلا إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وعده و وعیده كائنان لا خلف فیهما وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَعْلَمُونَ البعث هُوَ يُحيِي للبعث وَ يُمِيتُ فی الدّنیا وَ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ فی الآخرة
النوبة الثالثة
قوله تعالی: وَ مِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُونَ إِلَيْكَ مستمعان مختلف‌اند و درجات ایشان بر تفاوت، یكی بطبع شنید بگوش سر خفته بود سماع او را بیدار كرد تا از غم بیاسود، یكی بحال شنید بگوش دل آرمیده بود سماع او را در حركت آورد تا او را نسیم انس دمید، یكی بحق شنید با نفسی مرده و دلی تشنه و نفسی سوخته یادگار ازلی رسیده و جان بمهر آسوده و سرّ از محبّت ممتلی گشته. بو سهل صعلوكی گفت: مستمع در سماع میان استتار و تجلّی است. استتار حقّ مبتدیان است، و نشان نظر رحمت در كار مردان، كه از ضعف و عجز طاقت مكاشفت سلطان حقیقت ندارند. و باین معنی حكایت كنند از منصور مغربی گفت: بحلّه‌ای از حلّه‌های عرب فرو آمدم جوانی مرا مهمانی كرد در میانه ناگاه بیفتاد آن جوان و بیهوش گشت، از حال وی پرسیدم گفتند: بنت عمّی آویخته وی گشته و این ساعت آن بنت عمّ در خیمه خویش فرا رفت، غبار دامن وی در حال رفتن این جوان بدید بیفتاد و بیهوش گشت، این درویش برخاست بدر آن خیمه شد و شفاعت كرد از بهر این جوان گفت: ان للغریب فیكم حرمة و ذماما و قد جئت مستشفعا الیك فی امر هذا الشّاب فتعطفی علیه فیما به من هواك.
فقالت المرأة انت سلیم القلب انه لا یطیق شهود غبار ذیلی كیف یطیق محبتی.
چون درویش در حق آن جوان شفاعت كرد، وی جواب داد كه: ای سلیم القلب كسی كه طاقت دیدار غبار دامن ما ندارد طاقت دیدار جمال و صحبت ما چون دارد؟ این است حال مرید او را در پرده خودی در پوشش میدارند تا در سطوات حقیقت یكبارگی سوخته و گداخته نگردد، یك تابش برق حقیقت بیش نبیند كه او را در حركت آرد نعره زند، و جامه درد و گریه كند، باز چون بمحلّ استقامت رسد و در حقیقت افراد متمكّن شود نسیم قرب از افق تجلّی بر وی دمیدن گیرد، آن حركات بسكنات بدل شود، زیرا موارد هیبت ادب حضرت بجای آرد. اینست كه ربّ العالمین گفت: فَلَمَّا حَضَرُوهُ قالُوا أَنْصِتُوا.
إِنَّ اللَّهَ لا يَظْلِمُ النَّاسَ شَيْئاً نفی ظلم از خویشتن كرد، و تقدیر ظلم در وصف وی خود محالست كه خلق خلق اوست، و ملك ملك او، و حقّ حقّ او، ظالم كسی باشد كه از حدّ فرمان در گذرد، و حكمی كه او را لازم آید اندازه آن در گذارد. و حقّ جلّ جلاله بجلال قدر خویش حاكم است نه محكوم، آمر است نه مأمور، قهّار است نه مقهور، بنده را بیافرید بقدرت بی وسیلت، او را بپرورد بنعمت بی‌شفاعت، حكم

خود بر وى براند بى‌مشاورت، اگر بخواند و بنوازد فضل و لطف اوست، و اگر براند و بيندازد قهر و عدل اوست، هر چه كند رواست كه خداوند و آفريدگار بحقيقت اوست جلّ جلاله و تقدست اسماؤه و تعالت صفاته. وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ الآية. خبر وى درست، و وعد وى راست و وعيد وى حقّ و حشر و نشر بودنى، و نامه كردار خواندنى، و حساب اعمال كردنى، و بثواب و عقاب رسيدنى، و هر چه آيد آمده گير و پرده از روى كار برگرفته گير. يقول اللَّه عزّ و جلّ فَكَشَفْنا عَنْكَ غِطاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ قُلْ لا أَمْلِكُ لِنَفْسِي ضَرًّا وَ لا نَفْعاً إِلَّا ما شاءَ اللَّهُ اى مهتر كونين و سيّد خافقين و رسول ثقلين گوى نفع و ضرّ بدست ما نيست، راندن و نواختن كار ما نيست، بند و گشاد دار و گير بداشت ما نيست كه ضارّ و نافع جز نام و صفت يك خداى نيست، ضارّست خداوند گشاد و بند، و پادشاه بر سود و گزند، و كليد دار جدايى و پيوند، نافع است سود نماى خلقان، و سپردن سودها بر وى آسان، و سود همه بدست وى نه بدست كسان.

قُلْ أَ رَأَيْتُمْ إِنْ أَتاكُمْ عَذابُهُ بَياتاً أَوْ نَهاراً من خاف البيات لم يستلذ السيّئات، من توسد الغفلة ايقظه فجأة العقوبة، من عرف كمال القدرة لم يا من فجأة الأخذ بالشدّة.

وَ يَسْتَنْبِئُونَكَ أَ حَقٌّ هُوَ الآية. راه حق بر روندگان روشن، لكن چه سود كه يك مرد راه رو نيست، دريغا كه بستان نعمت پر ثمار لطايف است و يك خورنده نيست، همه عالم پر صدف دعوى و يك ذرّه جوهر معنى نيست، در ميدان جلال صد هزار سمند هدايت و يك سوار نيست. بو يزيد بسطامى گفته: كه راه حق چون آفتاب تابان است، هر كه بينايى دارد چون در نگرد با يقين و ايمان است، در هر كلوخى و ذرّه‌اى از ذرائر موجودات بر يگانگى حقّ صد هزار بيانست.

مرد بايد كه بوى داند برد و رنه عالم پر از نسيم صبا است

أَلا إِنَّ لِلَّهِ ما فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ الحادثات باسرها للَّه ملكا و به ظهورا و منه ابتداء و اليه انتهاء فقوله حقّ و وعده صدق و امره حتم و قضاؤه بتّ و هو العلىّ، و على ما يشاء قوى، يحيى القلوب بانوار المشاهدة، و يميت النّفوس بانواع المجاهدة، يحيى من يشاء بالاقبال عليه و يميت من يشاء بالاعراض عنه يحيى قلوب قوم بجميل الرجاء و يميت قلوب قوم بوسم القنوط.

(6)

يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَشِفَاءٌ لِمَا فِي الصُّدُورِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ {57}
قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَبِرَحْمَتِهِ فَبِذَٰلِكَ فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ {58}
قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَامًا وَحَلَالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ ۖ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ {59}
وَمَا ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ۗ إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَشْكُرُونَ {60}
وَمَا تَكُونُ فِي شَأْنٍ وَمَا تَتْلُو مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ وَلَا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُودًا إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ ۚ وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرَ مِنْ ذَٰلِكَ وَلَا أَكْبَرَ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ {61}
أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ {62}
الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ {63}
لَهُمُ الْبُشْرَىٰ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ ۚ لَا تَبْدِيلَ لِكَلِمَاتِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ {64}
وَلَا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ ۘ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا ۚ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ {65}
أَلَا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ ۗ وَمَا يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكَاءَ ۚ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ {66}
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا فِيهِ وَالنَّهَارَ مُبْصِرًا ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ {67}
قَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا ۗ سُبْحَانَهُ ۖ هُوَ الْغَنِيُّ ۖ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ ۚ إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ بِهَٰذَا ۚ أَتَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ {68}
قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ {69}
مَتَاعٌ فِي الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذَابَ الشَّدِيدَ بِمَا كَانُوا يَكْفُرُونَ {70}

6 النوبة الاولى

قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آمد بشما پندى از خداوند شما وَ شِفاءٌ

لِما فِي الصُّدُورِ و شفا و آسانى آن را كه در دلها بود وَ هُدىً وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ (57) و راه نمونى و مهربانى گرويدگان را.
قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ گوى بفضل خداى و رحمت او فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا بآن شاد باشيد و خرّم هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ (58) فضل خداى به است از آنچه شما گرد ميكنيد در دنيا.
قُلْ أَ رَأَيْتُمْ گوى چه بينيد ما أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ آنچه اللَّه شما را فرستاد از آسمان از روزى فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالًا شما فرا ايستاديد و از آن بخويشتن حرام ساختيد و حلال ساختيد قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ گوى اللَّه شما را دستورى داد أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ (59) يا بر اللَّه دروغ مى‌سازيد.
وَ ما ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ چه مى‌پندارند ايشان كه بر خداى مى‌دروغ سازند يَوْمَ الْقِيامَةِ روز رستاخيز.
إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ اللَّه با فضل است بر مردمان وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ (60) لكن بيشتر ايشان از اللَّه بآزادى نه اند نه با او آشنااند.
وَ ما تَكُونُ فِي شَأْنٍ در هيچ كار نباشى تو وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ مِنْ قُرْآنٍ و ازين قرآن هيچ چيز نخوانى وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ و هيچ كار نكنيد إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً مگر ما بر شما گواه باشيم إِذْ تُفِيضُونَ فِيهِ آن گه كه مى‌باشيد در كار و ميرويد در آن وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ و دور نيست و غائب از خداوند تو مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ هام سنگ يك ذره فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ نه در زمين و نه در آسمان وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ و نه كم از ذره‌اى و نه مه از آن إِلَّا فِي كِتابٍ مُبِينٍ (61) مگر كه در نوشته‌ايست پيداى، روشن درست.
أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ آگاه بيد كه اولياى خدا آنند كه باو گروند لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ (62) ور ايشان فردا نه بيم است و نه اندوهگن باشند.
الَّذِينَ آمَنُوا ايشان كه باو بگرويدند وَ كانُوا يَتَّقُونَ (63) و آزرم ميداشتند و پرهيزگار بودند.
لهمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ ايشان را بشارت است درين جهان و در آن جهان تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ بدل كردن نيست سخنان خداى را و وعدهاى او رالِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ (64) آنست پيروزى بزرگوار.
وَ لا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ اندوهگن مكناد ترا سخن ايشان إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً خدايى اللَّه راست بهمگى و توانايى در همه كار و توانستن با همه كس هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (65) او شنواست دانا.
أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ آگاه بيد كه اللَّه راست هر چه در آسمان و زمين چيز و كس است وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكاءَ بچه چيزى مى‌پى‌برند ايشان كه جز از اللَّه انبازان مى‌خوانند إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ بر چه اعتماد ميكنند جز از پندار كه پى مى‌برند وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (66) و جز از دروغ روشن كه ميگويند.
هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ اوست كه شما را شب آفريد لِتَسْكُنُوا فِيهِ تا درو بياراميد وَ النَّهارَ مُبْصِراً و روز روشن آفريد تا درو بينند إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ در آن نشانهاى روشن است توانايى و دانايى اللَّه را لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ (67) ايشان را كه بشنوند.
قالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً گفتند: كه اللَّه فرزند گرفت سُبْحانَهُ پاكى و بى عيبى و بى‌فرزندى اللَّه راست هُوَ الْغَنِيُّ او بى‌نياز است و پاك است لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ او راست هر چه در «هفت» آسمان و «هفت» زمين است إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا نيست بنزديك شما اين سخن را هيچ عذر و هيچ حجت أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ (68) بر خداى چيزى مى‌گوييد كه آن را ندانيد.
قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ بگوى ايشان كه بر خداى دروغ مى‌سازند لا يُفْلِحُونَ (69) نيك نيابند.
مَتاعٌ فِي الدُّنْيا يك چند ايشان را درين جهان فرا دارند ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ و آن گه بازگشت ايشان با ما ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدِيدَ و آن گه بچشانيم ايشان را عذاب سخت بِما كانُوا يَكْفُرُونَ (70) بآنچه حق فرا مى‌پوشيدند و كافر مى‌شدند.

النوبة الثانية
قوله تعالى: يا أَيُّهَا النَّاسُ و اين ناس مشركان قريش‌اند و موعظة و شفاء و هدى و رحمة همه صفات قرآن‌اند موعظة خواند زيرا كه در آن هم وعظ است و هم زجر، مطيع بوى پند پذيرد و در طاعت بيفزايد عاصى پند گيرد و از معصيت باز ايستد، شفا خواند زيرا كه درد جهل را دارو است، و بيمارى شك را درمان. هُدىً وَ رَحْمَةٌ خواند بيگانه را بر راه ميخواند و آشنا را بر صواب ميراند، هدايت را سبب است و نجات را وسيلت، رحمت مؤمنان است و تذكره خايفان، و تبصره دوستان و قيل: وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ اى نعمة من اللَّه لاصحاب محمد ص.
قُلْ يا محمد للمؤمنين بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ فَبِذلِكَ فَلْيَفْرَحُوا ميگويد: بفضل خدا و رحمت او شاد باشيد اين «باء» بفضل اللَّه، خود تمام است بمعنى. و اين «باء» بذلك بدل است از آن در آورد كه سخن متطاول گشت هُوَ خَيْرٌ يعنى فضل اللَّه خير، فضل و رحمت ياد كرد و آن گه جواب سخن با فضل برد تنها و اين در عربيّت مشهور است و در قرآن اين را نظائر است فَلْيَفْرَحُوا بياء تجمعون بتا قرائت ابو جعفر است و شامى. و المعنى فليفرح المؤمنون بذلك فهو خير ممّا تجمعونه ايّها المخاطبون فلتفرحوا، و تجمعون بتاء مخاطبه قرائت يعقوب است بروايت رويس يعنى فلتفرحوا يا معشر المؤمنين هو خير ممّا تجمعون من الاموال لانّ منافع القرآن و الايمان تبقى لصاحبه و منافع الاموال تفنى و تورث صاحبها الندامة فى العقبى. امّا تفسير فضل و رحمت آنست كه مصطفى ص گفت: قال بفضل اللَّه يعنى القرآن و برحمته ان جعلكم من اهله.
ابن عباس گفت: فضل اللَّه، الايمان و رحمته القرآن. ابن عمر گفت: فضل اللَّه، الايمان و رحمته تزيينه فى القلب، يقول اللَّه تعالى: وَ زَيَّنَهُ فِي قُلُوبِكُمْ سهل بن عبد اللَّه گفت: فضل اللَّه، الاسلام و رحمته السّنّة. و قيل: فضل اللَّه، النّعم الظّاهرة و رحمته النّعم الباطنة.
يقول اللَّه تعالى: وَ أَسْبَغَ عَلَيْكُمْ نِعَمَهُ ظاهِرَةً وَ باطِنَةً و قيل: فضله إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا الْحُسْنى و رحمته أُولئِكَ عَنْها مُبْعَدُونَ و قيل: فضل اللَّه القرآن لانّ اللَّه تعالى سمّى القرآن عظيما و سمّى فضله عظيما، فقال تعالى: وَ لَقَدْ آتَيْناكَ سَبْعاً مِنَ الْمَثانِي وَ الْقُرْآنَ الْعَظِيمَ و قال: تعالى وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً فكانّه قال: وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً ان آتاك القرآن العظيم، و رحمته محمد ص قال تعالى: وَ ما أَرْسَلْناكَ إِلَّا رَحْمَةً لِلْعالَمِينَ و قال النبى ص: «انّما انا رحمة مهداة»
و قيل: فضل اللَّه قوله حَبَّبَ إِلَيْكُمُ الْإِيمانَ و رحمته كَرَّهَ إِلَيْكُمُ الْكُفْرَ و قيل: فضله، اظهار الجميل. و رحمته، ستر القبيح. و فى الدّعاء يا من اظهر الجميل و ستر على القبيح ذو النون: گفت رحمت عام است كه گفت: رَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ و فضل خاصّ است كه گفت: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً و امّت محمد را در اين آيت شرفى است تمام كه ايشان را در مرتبت فضل برابر پيغامبر نهاد، فقال تعالى للنبى: وَ كانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيماً و قال لامّته: وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ بِأَنَّ لَهُمْ مِنَ اللَّهِ فَضْلًا كَبِيراً.
قوله: قُلْ أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ اين خطاب با قريش است كه ايشان چيزهايى حرام كردند بخويشتن چون: بحيره و سائبه و وصيله و حامى و چيزهايى حجر كردند از انعام و حرث بخويشتن و ماههايى حرام كردند بخويشتن به نسيئى و همچنين چيزهايى حلال كردند بخويشتن از حرام چون خون و مردار، و ذلك قوله: وَ إِنْ يَكُنْ مَيْتَةً فَهُمْ فِيهِ شُرَكاءُ و حلال گرفتن شعائر و هدى و آنچه در آن آيت است كه لا تُحِلُّوا شَعائِرَ اللَّهِ و مردان از زنان ميراث بردن، و ذلك قوله: لا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّساءَ كَرْهاً اينست تحريم و تحليل قريش كه ربّ العالمين ميگويد: أَ رَأَيْتُمْ ما أَنْزَلَ اللَّهُ يعنى من تحليل رزق لكم فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَراماً وَ حَلالًا قُلْ آللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ فى هذا التّحريم و التّحليل أَمْ عَلَى اللَّهِ يعنى بل على اللَّه تَفْتَرُونَ و هو قولهم: وَ اللَّهُ أَمَرَنا بِها معنى آنست كه اللَّه شما را دستورى داد در تحريم و تحليل، نداد دستورى بلكه بر اللَّه شما دروغ سازيد همانست كه جايى ديگر گفت: آلذَّكَرَيْنِ حَرَّمَ أَمِ الْأُنْثَيَيْنِ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ وَ لا تَقُولُوا لِما تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هذا حَلالٌ وَ هذا حَرامٌ لِتَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ و شرح وجوه اين در سورة المائدة و الانعام مفصل است.
وَ ما ظَنُّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ يَوْمَ الْقِيامَةِ اى ما ظنّهم ذلك اليوم باللّه و قد افتروا على اللَّه، يعنى أ يحسبون انّ اللَّه لا يؤاخذهم به و لا يعاقبهم عليه؟ كلا إِنَّ اللَّهَ لَذُو فَضْلٍ عَلَى النَّاسِ بتاخير العذاب و بما

انزل من الرّزق و وسّع على العباد وَ لكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لا يَشْكُرُونَ اللَّه على نعمه.
وَ ما تَكُونُ يا محمد فِي شَأْنٍ اى امر من امورك، و جمعه شئون تقول العرب ما شانت شانه، اى ما عملت عمله. و شان الرّأس الخطوط الّتى تكون فى الهامة.
واحدها، شان و معناه اى وقت تكون فى شأن من عبادة وَ ما تَتْلُوا مِنْهُ اى من اللَّه من قرآن انزله عليك وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ تلاوت قرآن و عمل بندگان از هم جدا كرد اين دليل است كه قرائت قرآن بلفظ خواننده نه مخلوق است و نه در شمار اعمال وى است بخلاف قول لفظيان و جهميان، احمد حنبل گفت: اللفظيّة شر من الجهميّة لانّ قولهم و كفرهم اغمض. و از احمد حنبل پرسيدند از قومى كه گويند الحمد للَّه چون بقصد قرآن خواندن گويى نه مخلوق است و چون بقصد شكر نعمت گويى مخلوق است. احمد خشم گرفت و دست برسائل افشاند، گفت: اين سخن دروغ است و باطل.
ما كان غير مخلوق فهو على الالسن غير مخلوق و ما كان مخلوقا فهو على الالسن مخلوق.
و قال ابو سعيد يحيى بن منصور من اشار الى لفظ او تحريك لسان او استماع آذان او كتابة او تحريك اصابع او حفظ بالقرآن انّ شيئا منها مخلوق فهو كافر. و هذا قول احمد بن حنبل لانّ ما يحصل ملفوظا بلفظ مخلوق او يحصل مكتوبا بكتابة مخلوقة فانّه مخلوق وَ لا تَعْمَلُونَ مِنْ عَمَلٍ إِلَّا كُنَّا عَلَيْكُمْ شُهُوداً نشاهد ما تعملون.
إِذْ تُفِيضُونَ اى تاخذون و تدخلون فى ذلك العمل. اين خطاب با مصطفى است و امّت وى، و افاضت هموار رفتن بود در كار. ميگويد: شما هيچ كار نكنيد و در هيچ كار نرويد كه نه ما بشما داناايم و آگاه و مى‌بينيم شما را در آن كار آن گه كه در آن ميرويد و ميكنيد وَ ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ قرائت كسايى يعزب بكسر زاء است و هما لغتان كقوله يعكفون و يعكفون و يعرشون و يعرشون و العزبة و العزوبة بعد الانسان عن التزوج، و العذاب البعيد، يقال رجل عزب و امراة عزبة مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ من صلت است و معناه لا يعزب اى لا يغيب و لا يبعد عن ربّك مثقال ذرّة اى وزن ذرة و انّما قال للوزن مثقالا لانّ الشيء لا يوزن حتّى يكون له ثقل و ذرّة النّملة الحمراء الصّغيرة ضربها اللَّه مثلا بصغر جرمها و خفّة وزنها فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ در قرآن ارض بهفت وجه آيد يكى آنست كه زمين بهشت خواهد و ذلك فى قوله وَ أَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ همانست كه در سورة الانبياء گفت: أَنَّ الْأَرْضَ يَرِثُها عِبادِيَ الصَّالِحُونَ يعنى ارض الجنّة. وجه دوّم ارض شام است، زمين مقدّسه و هو قوله: يُسْتَضْعَفُونَ مَشارِقَ الْأَرْضِ همانست كه جايى ديگر گفت وَ نَجَّيْناهُ وَ لُوطاً إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بارَكْنا فِيها يعنى الارض المقدّسة. وجه سيوم ارض مدينه است و ذلك فى العنكبوت يا عِبادِيَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ أَرْضِي واسِعَةٌ يعنى ارض المدينة يأمرهم بالهجرة اليها، همانست كه در سورة النساء گفت: أَ لَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ واسِعَةً و در بنى اسرائيل گفت: وَ إِنْ كادُوا لَيَسْتَفِزُّونَكَ مِنَ الْأَرْضِ و قال فى النساء يَجِدْ فِي الْأَرْضِ يعنى ارض المدينة مُراغَماً كَثِيراً وَ سَعَةً چهارم زمين مكه است و ذلك فى قوله أَ وَ لَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها و در سورة الانبياء گفت: نَنْقُصُها مِنْ أَطْرافِها أَ فَهُمُ الْغالِبُونَ و در سورة النساء گفت: كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ يعنى ارض مكة.
پنجم زمين مصر است چنان كه گفت: اجْعَلْنِي عَلى خَزائِنِ الْأَرْضِ اى على خراج ارض مصر. و قال مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ و قال تعالى: فَلَنْ أَبْرَحَ الْأَرْضَ و قال: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ وَ نُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ يُورِثُها مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ يا قَوْمِ لَكُمُ الْمُلْكُ الْيَوْمَ ظاهِرِينَ فِي الْأَرْضِ وَ يَسْتَخْلِفَكُمْ فِي الْأَرْضِ أَوْ أَنْ يُظْهِرَ فِي الْأَرْضِ الْفَسادَ مراد باين همه زمين مصر است. ششم زمين اسلام است چنان كه گفت: أَوْ يُنْفَوْا مِنَ الْأَرْضِ يعنى ارض العرب ارض الاسلام همانست كه گفت: إِنَّ يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ يعنى ارض العرب و هى ارض الاسلام.
وجه هفتم ارض الاسلام يعنى جميع الارضين همه زمينها در تحت آن شود كقوله تعالى: وَ ما مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُها يعنى جميع الارضين و كذلك قوله: وَ لَوْ أَنَّ ما فِي الْأَرْضِ مِنْ شَجَرَةٍ أَقْلامٌ و كذلك قوله: فِي الْأَرْضِ وَ لا فِي السَّماءِ و نظائر اين فراوان است وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ حمزه و يعقوب اصغر و اكبر هر دو را برفع خوانند باقى بنصب خوانند، من رفع فالمعنى ما يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقالِ ذَرَّةٍ... وَ لا أَصْغَرَ مِنْ ذلِكَ وَ لا أَكْبَرَ و من نصب فالمعنى، ما يعزب عن ربّك من مثقال ذرة و لا اصغر من ذلك و لا اكبر و الموضع موضع خفض الّا انّه فتح لانّه لا ينصرف إِلَّا فِي

كِتابٍ مُبِينٍ و هو اللّوح المحفوظ.
أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ اولياء جمع ولىّ است و ولىّ بر وزن فعيل است مبالغة من الفاعل و هو من توالت طاعاته من غير ان يتخلّلها عصيان، و روا باشد كه فعيل بمعنى مفعول بود همچون جريح و قتيل، فيكون الولىّ من يتوالى عليه احسان اللّه و افضاله، و قد يكون بمعنى كونه محفوظا فى عامّة احواله من الزّلّات و كما انّ النّبي لا يكون الّا معصوما فالولىّ لا يكون الّا محفوظا، و الفرق بين المعصوم و المحفوظ انّ المعصوم لا يلمّ بذنب البتّة و المحفوظ قد يحصل منه هنات و قد يكون له فى الندرة زلات و لكن لا يكون له اصرار اولئك الذين يتوبون من قريب و عن سعيد بن جبير قال سئل رسول اللّه ص: من اولياء اللّه؟ قال: هم الذين اذا رأوا ذكر اللّه و قال النّبي ص قال اللّه تعالى: ان اوليائى الذين يذكرون بذكرى و اذكر بذكرهم و عن عمر الخطاب قال قال: رسول اللّه ص: «انّ من عباد الله لاناسا ما هم بانبياء و لا شهداء يغبطهم الانبياء و الشهداء يوم القيمة بمكانهم من اللّه. فقال: رجل من هم يا رسول اللّه و ما اعمالهم لعلّنا نحبهم بذلك؟
قال: رجال يتحابون بروح اللّه من غير ارحام بينهم و لا اموال يتعاطونها بينهم فو اللّه انّ وجوههم نور و انّهم لعلى منابر من نور لا يخافون اذا خاف النّاس و لا يحزنون اذا حزنوا. ثمّ قرأ أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ و عن ابى ادريس الخولانى عن ابى الدرداء قال سمعت رسول اللّه ص يقول: قال اللّه عز و جل حقت محبتى للمتحابين فى، و حقت محبتى للمتزاورين فى، و حقت محبتى للمتجالسين فى، الذين يعمرون مساجدى بذكرى و يعلمون الناس الخير و يدعونهم الى طاعتى اولئك اوليائى الذين اظلهم فى ظل عرشى و اسكنهم فى جوارى و او منهم من عذابى و ادخلهم الجنة قبل الناس بخمس مائة عام يتنعمون فيها و هم فيها خالدون. ثم قرأ نبى اللّه ص «أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ و قال امير المؤمنين ع «اولياء اللّه قوم صفر الوجوه من السّهر، عمش العيون من العبر، خمص البطون من الخوى، يبس الشّفاه من الذّوى.
قوله: الَّذِينَ آمَنُوا وَ كانُوا يَتَّقُونَ خواهى در آيت اوّل پيوند، و معنى آنست كه اولياء خدا ايشان‌اند كه ايمان آوردند و پرهيزكاران‌اند و باين معنى يتّقون وقف است و سخن تمام شد، و اگر خواهى بر يحزنون سخن بريده كن وانگه الَّذِينَ آمَنُوا ابتدا كن‌هُمُ الْبُشْرى
خبر ابتدا بود.
لهمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ
ميگويد: مؤمنانرا بشارت است در اين جهان و در آن جهان، درين جهان خواب نيكو است كه خود را بينند يا ايشان را بينند، و در آن جهان بهشت. هكذا
روى عن النّبي ص فيما روى عن ابى الدرداء قال: سألت رسول اللّه ص عن قول اللّه تعالى‌هُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ
قال هذه البشرى فى الآخرة قد عرفناها، فما البشرى فى الحياة الدّنيا؟ قال: الرّؤيا الصّالحة يراها الرّجل او ترى له. و فى الآخرة الجنّة.
و فى رواية عبادة قال: سالت عنها رسول اللّه فقال: هى الرّؤيا الصّالحة يراها المؤمن لنفسه او ترى له و هو كلام يكلّم به ربك عبده فى المنام.
و عن عائشة انّ النّبي ص قال: لا يبقى بعدى من النّبوة شىء الّا المبشرات. قالوا: يا رسول اللّه و ما المبشرات؟ قال: الرّؤيا الصّالحة يراها الرّجل او ترى له.
و عن ابى قتادة الانصارى عن رسول اللّه قال: الرّؤيا الصّالحة من اللّه و الرّؤيا السّوء من الشّيطان، فمن راى رؤيا يكرهها فلينفث عن يساره ثلثا و ليتعوذ باللّه من الشّيطان الرّجيم، فانها لا تضرّه و لا يخبرها احدا و ان راى رؤيا حسنة فليستبشر بها و لا يخبرها الّا من يحبّه»
و قال النّبي ص: الرّؤيا ثلث الرّؤيا الصّالحة بشرى من اللّه و رؤيا اخرى من الشّيطان و رؤيا من حديث النّفس»
و قال: اصدقكم رؤيا اصدقكم حديثا و رؤيا المؤمن جزء من ستّة و اربعين جزء من النّبوّة»
اين خبر را دو معنى گفته‌اند يكى آنست كه مصطفى را چهل و شش معجزه بود و خوابهاى او يكى از آن جمله بود كه وى هر چه در خواب ديد در بيدارى ديد و لذلك قال تعالى: لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ

الرُّؤْيا بِالْحَقِّ معنى ديگر گفته‌اند كه مصطفى ص چهل ساله بود كه وحى آمد بوى و پيش از آمدن جبرئيل شش ماه در خواب وحى بوى مى‌آمد و مدّت نبوت و وحى بيست و سه سال بود و بيست و سه سال بتفصيل چهل و شش بار شش ماه بود، پس درست شد كه اين شش ماه كه وحى بوى اندر خواب بود جز وى است از چهل و شش جزو از مدّت نبوّت و وحى بدو ص. قال: عطاءهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا

يعنى عند الموت تاتيهم الملائكة بالرّحمة و البشارة من اللَّه و تاتى اعداء اللَّه بالغلظة و الفظاظة و فى الآخرة عند خروج نفس المؤمن يعرج بها الى اللَّه كما تزفّ العروس يبشّر برضوان من اللَّه، قال اللَّه تعالى الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلائِكَةُ طَيِّبِينَ الآية. قال ابن كيسان هى ما بشّرهم اللَّه فى الدّنيا بالكتاب و الرّسول انّهم اولياء اللَّه و يبشّرهم فى قبورهم و فى كتبهم الّتى فيها اعمالهم بالجنّة، و يحكى عن ابى بكر محمد بن عبد اللَّه الجوزقى يقول رأيت ابا احمد الحافظ فى المنام راكبا برذونا و عليه طيلسان و عمامة فسلّمت عليه فقلت ايها الحاكم نحن لا بانزال نذكرك و نذكر محاسنك فعطف علىّ و قال لى و نحن لا بانزال نذكرك و نذكر محاسنك. قال اللَّه تعالىهُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ

الثّناء الحسن الثّناء الحسن و اشار بيده. و فى الخبر الصّحيح قال: ابو ذر يا رسول اللَّه الرّجل يعمل لنفسه و يحبّه النّاس. قال: تلك عاجل بشرى المؤمن.

تَبْدِيلَ لِكَلِماتِ اللَّهِ اى لا تغيير لقوله و لا خلف لوعدهلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ

وَ لا يَحْزُنْكَ قَوْلُهُمْ سخن اينجا تمام شد و اختصارى است اينجا عظيم ميگويد: اندوهگن مكناد ترا سخن ايشان كه از دشمنان خدا سخنان زشت نابكار منكر فراوان بود اگر ايشان ترا دروغ زن دارند و بيم دهند اندوهگن مشو إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً اى انّ الغلبة للَّه و هو ناصرك و ناصرك دينك، عزّت و قوّت و غلبه همه خداى را است آن را عزيز كند و نصرت دهد كه خود خواهد، جايى ديگر گفت: مَنْ كانَ يُرِيدُ الْعِزَّةَ فَلِلَّهِ الْعِزَّةُ جَمِيعاً هر كه عزّت ميجويد تا از اللَّه جويد كه عزّت همه او راست و آنجا كه گفت: وَ لِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ يعنى ان العزّ الّذي للرّسول و للمؤمنين فهو للَّه تعالى ملكا و خلقا و عزّة سبحانه له و صفا فاذا العزّ كلّه للَّه عزّ و جلّ و لا منافاة بين الآيتين.

أَلا إِنَّ لِلَّهِ مَنْ فِي السَّماواتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ يفعل فيهم و بهم ما يشاء وَ ما يَتَّبِعُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ شُرَكاءَ اين ما استفهام است از روى تعجب و انكار ميگويد: ما ذا يعمل الّذين يعبدون غير اللَّه چه مى‌پندارند اينان و چه بدست دارند. يعنى انّهم ليسوا فى شى‌ء و لا يصنعون شيئا كقوله تعالى: إِذْ قالَ لِأَبِيهِ وَ قَوْمِهِ ما ذا تَعْبُدُونَ آن گه گفت: إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ اى ما يتّبعون الّا ظنّهم انّها تشفع لهم و تقرّبهم الى اللَّه زلفى وَ إِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ يقولون ما لا يكون، التخرص الافتراء و الخرّاص المفترى، هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِتَسْكُنُوا اى لتهدؤا و تستريحوا فِيهِ وَ النَّهارَ مُبْصِراً هذا كقولهم ليل فلان نائم و اللّيل لا ينام و انّما ينام فيه يعنى انّ النّهار يبصر فيه و المعنى جعل النّهار مضيئا لتهتدوا به فى حوائجكم و تنقلبوا فيه لمعاشكم، همانست كه جايى ديگر گفت: وَ جَعَلْنا آيَةَ النَّهارِ مُبْصِرَةً اى مبصرا فيه إِنَّ فِي ذلِكَ لَآياتٍ لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ سماع اعتبار و موعظة.

قالُوا يعنى المشركين من اهل مكة اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَداً هو قولهم الملائكة بنات اللَّه سُبْحانَهُ تنزيها له عمّا قالوه هُوَ الْغَنِيُّ ان تكون له زوجة او ولد لَهُ ما فِي السَّماواتِ وَ ما فِي الْأَرْضِ ملكا و خلقا إِنْ عِنْدَكُمْ مِنْ سُلْطانٍ بِهذا من صلة است، اى ما عندكم فى كتاب اللَّه حجة و حقّ بهذا أَ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ ما لا تَعْلَمُونَ.

قُلْ إِنَّ الَّذِينَ يعنى اهل مكه يَفْتَرُونَ يختلقون عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لا يُفْلِحُونَ هذا وقف التّمام اى لا ينجون و لا يفوزون و لا يأمنون مَتاعٌ اى لهم متاع فِي الدُّنْيا يتمتّعون به و بلاغ ينتفعون به الى وقت انقضاء آجالهم، متاع درين آيت بمعنى بلاغ است چنان كه در سورة البقره گفت: وَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ اى بلاغ الى منتهى آجالكم و در سورة الانبياء مشركان عرب را گفت: فِتْنَةٌ لَكُمْ وَ مَتاعٌ إِلى حِينٍ يعنى و بلاغ الى منتهى آجالكم ثُمَّ إِلَيْنا مَرْجِعُهُمْ اى منقلبهم فى الآخرة ثُمَّ نُذِيقُهُمُ الْعَذابَ الشَّدِيدَ بِما كانُوا يَكْفُرُونَ.

النوبة الثالثة

قوله تعالى و تقدس: يا أَيُّهَا النَّاسُ خداوند بزرگوار، جبّار كردگار، ميگويد: جلّ جلاله اى مردمان نداى عامّ است واهمگان ميگويد، تا خود كه نيوشد، خطاب جامع است تا كه پذيرد، همه را ميخواند تا كرا

خواهد، نداى عامّ است و بار دادن خاصّ دعوت عامّ است و هدايت خاص فرمان عامّ است و توفيق خاصّ اعلام عامّ است و قبول خاصّ، نه هر كرا خواند او را خواهد نبينى كه آنجا گفت: وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلى دارِ السَّلامِ وَ يَهْدِي مَنْ يَشاءُ إِلى صِراطٍ مُسْتَقِيمٍ ناخواسته را خواند حجّت را، و خواسته را خواند قربت را، ظاهر ندا يكى و باطن ندا مختلف.
يا أَيُّهَا النَّاسُ اى مردمان قَدْ جاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ آنك آمد بشما موعظتى از خداوند شما يعنى قرآن كه يادگار مؤمنان است، جايى ديگر گفت: وَ ذِكْرى لِلْمُؤْمِنِينَ يادگار مؤمنان است و مونس عارفان، و سلوة محبان و آسايش مشتاقان وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ شفاى بيمار دلان، و آسايش اندوهگنان، جايى ديگر گفت: وَ نُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ ما هُوَ شِفاءٌ قرآن شفاء دردها است، و داروى علّتها و شستن غمها و چراغ دلها، چراغ توحيد است كه از دلهاى كافران تاريكى كفر ببرد، چراغ اخلاص است كه از دلهاى منافقان تاريكى شك ببرد، چراغ ارشاد است كه از دلهاى مبتدعان تاريكى حيرت ببرد، چراغ هدى است كه از دلهاى متحيّران تاريكى جهل ببرد، چراغ رضا است كه از دلهاى بخيلان تاريكى شح ببرد، چراغ عنايت است كه از دلهاى متعلّقان تاريكى اسباب ببرد.
وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ شفا در قرآن بر سه وجه است: شفاى عامّ است، و شفاى خاص، و شفاى خاصِ الخاص، شفاى عامّ آنست كه گفت: فِيهِ شِفاءٌ لِلنَّاسِ و شفاى خاص آنست كه گفت: ما هُوَ شِفاءٌ وَ رَحْمَةٌ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ شِفاءٌ لِما فِي الصُّدُورِ و شفاى خاصّ الخاص وَ إِذا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ شفاى عامّ نعمت اوست، شفاى خاصّ كلام اوست، شفاى خاصّ الخاصّ خود اوست، و گفته‌اند: درين آيت قرآن را چهار صفت گفت: موعظت و شفاء و هدى و رحمت، موعظت عوام راست، شفا خواص راست، هدى خاصّ الخاص راست، رحمت همگنان راست، فبرحمته و صلوا الى ذلك. و بدان كه شفاى هر كس بر اندازه درد اوست، شفاى گنهكاران در رحمت اوست، شفاى مطيعان بيافت نعمت اوست، شفاى عارفان بزيادت قربت اوست، شفاى واجدان در شهود حقيقت اوست، شفاى محبّان در قرب و مناجات اوست.
قُلْ بِفَضْلِ اللَّهِ وَ بِرَحْمَتِهِ يا محمد مؤمنان را بشارت ده ايشان را بگو بفضل و رحمت من شاد باشيد، بايمان و قرآن و اسلام و محمد شما را گرامى كردم بنازيد، بياد من انس گيريد، بر وعد من چشم داريد، بر درگاه من خوى كنيد، با ذكر من آرام گيريد، عهد من بجان پذيريد، بمهر من بنازيد، عبدى شاد آنست كه شاد است بمن، شادى نيست مگر شادى بمن، شاد مبادا كه نه شاد است بمن، بنده را دو شادى از من، امروز شاد بمن، و فردا شاد با من.

روى ما شاد است تا تو حاضرى با روى تو	جان ما خوش باد چون غائب شوى با ياد تو

و قيل فضل اللَّه و رحمته الّذى لك منه فى سابق القسمة خَيْرٌ مِمَّا تكلّفته من صنوف الطّاعة و انواع الخدمة. از روى اشارت ميگويد: بنده من بر فضل و رحمت من اعتماد كن نه بر طاعت و خدمت خويش، كه اعتماد نه جز بر فضل من، و آسايش نه جز با رحمت من، هر كس را مايه‌اى و مايه مؤمنان فضل من، هر كس را خزينه‌اى و خزينه درويشان رحمت من، هر كس را تكيه‌گاهى و تكيه‌گاه عارفان سبق من، هر كس را گنجى و گنج متوكّلان ضمان من، هر كس را عيشى و عيش ذاكران بياد من، هر كس را امّيدى و امّيد دوستان بديدار من.
در بنى اسرائيل زاهدى بود هفتاد سال در صومعه نشسته، و خداى را عبادت كرده، بعد از هفتاد سال به پيغامبر آن روزگار وحى آمد كه زاهد را گوى نيكو روزگار بسر آوردى و عمر گذاشتى در عبادت من، وعده دادم ترا كه بفضل و رحمت خويش بيامرزم ترا. زاهد گفت: مرا بفضل خويش ببهشت ميرساند، پس آن هفتاد ساله عبادت من كجا واديد آيد، و از آن چه آيد؟ ربّ العزّة همان ساعت بر يك دندان وى دردى عظيم نهاد كه از آن بفرياد آمد بر پيغامبر شد و زارى كرد و شفا خواست، وحى آمد به پيغامبر كه زاهد را گوى عبادت هفتاد ساله خواهم، تا ترا شفا دهم، زاهد گفت: رضا دادم و نقدى شفا خواهم فردا تو دانى خواه بدوزخ فرست خواه ببهشت، فرمان آمد از جبار كاينات كه آن عبادت تو جمله در مقابل آن يك درد دندان افتاد چه ماند اينجا مگر فضل و رحمت من، فَبِذلِكَ

فَلْيَفْرَحُوا هُوَ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ تؤملون من الثواب على الافعال.
أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ اولیای خدا ایشانند که در بحار علوم حقیقت غوّاصان گوهر حکمت‌اند، و در آسمان فطرت خورشید ارادت و مستقر عهد دولت‌اند، مقبول حضرت الهیّت و صدف اسرار ربوبیّت‌اند، عنوان شریعت و برهان حقیقت‌اند، نسب مصطفی در عالم حقایق بایشان زنده، و منهج صدق بثبات قدم ایشان معمور، ظاهرشان باحکام شرع آراسته، باطنشان بگوهر فقر افروخته، آثار نظر این عزیزان بهر خارستان خذلان که رسد عبهر دین برآید، برکات انفاس ایشان بهر شورستان ادبار که تابد عنبر عشق بوی دهد، اگر بعاصی نظر کنند مطیع گردد اگر بزنّار داری دیده باز کنند مقبول و محفوظ درگاه عزّت شود، چنان که از آن عزیز روزگار و سیّد عصر خویش شبلی باز گویند که وقتی بیمار گشت و خلیفه روزگار او را دوست داشتی، بوی رسید که شبلی بیمار است طبیبی ترسا بود سخت حاذق او را بشبلی فرستاد تا مداواة کند طبیب آمد و شبلی را گفت: ای شیخ اگر ترا از پوست و گوشت خود دارو باید کرد دریغ ندارم و علاج کنم شبلی گفت: داروی من کم از این است، گفت: داروی تو چیست؟ گفت: اقطع زنّارك و قد عوفیت.
طبیب گفت: شرط جوانمردی نباشد که دعوی کردم و بسر نبرم اگر شفای تو در قطع زنّار ما است آسان کاریست. طبیب زنّار می‌برید و شبلی از بیماری بر می‌خاست، خبر بخلیفه رسید که حال چنین رفت خلیفه را خوش آمد گفت: من پنداشتم که طبیبی بر بیمار می‌فرستم ندانستم که خود بیماری را بر طبیب می‌فرستم أَلا إِنَّ أَوْلِياءَ اللَّهِ گفته‌اند: علامت ولیّ آنست که سر تا پای وی عین حرمت شود، چشمش بحرمت بیارایند تا بهیچ ناشایست ننگرد، زبانش بادب بند کنند تا بیهوده نگوید، قدم وی را بند حقیقت بر نهند تا بهر کوی فرو نشود، خلق وی را بند شریعت بر نهند تا جز حلال بخود راه ندهد، جوارح وی را در بند بندگی کشند تا جز کمر بندگی حقّ بر میان نبندد، در دنیا چنین دارند و در عقبی لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لا هُمْ يَحْزَنُونَ در دنیا بخدمت و حرمت آراسته، و در عقبی بنعمت و رؤیت رسیده، در دنیا شناخت و محبت، و در عقبی نواخت و مشاهدت، در دنیا صفا و وفا دیده، و، در عقبی بلقا و رضا رسیده، اینست که رب العالمین گفت هُمُ الْبُشْرى فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ فِي الْآخِرَةِ
ایشان را دو بشارت است یکی امروز یکی فردا، امروز وَ بَشِّرِ الَّذِينَ آمَنُوا أَنَّ لَهُمْ قَدَمَ صِدْقٍ عِنْدَ رَبِّهِمْ فردا يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوانٍ وَ جَنَّاتٍ اینت نواخت بی‌کران، و نعیم جاودان، و شاد دوستان، ملك خشنود و بنده‌نازان، بندگان من هر چه جویید مه از خشنودی من نجوئید، بهرچه رسید به از فضل من نرسید، هر کرا گزینید بدوستی چون من نگزینید، و هر کرا بینید هرگز چون من نبینید، الدّار دارکم و انا جارکم.
بزرگوار آن روزگار که سرانجامش اینست، عزیز آن بنده‌ای که سزاش اینست، نیکو آن تخمی که برش اینست، مبارك آن شبی که بامدادش اینست، سرای از نور، جاوید سرور، و مولی غفور.

قولوا لاحبابنا قرّت عیونکم ... فقد دنت من سلیمی دمنة الدّار

(7)

وَاتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ يَا قَوْمِ إِنْ كَانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقَامِي وَتَذْكِيرِي بِآيَاتِ اللَّهِ فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَشُرَكَاءَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَلَا تُنْظِرُونِ {71}
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ فَمَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ ۖ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ {72}
فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَجَعَلْنَاهُمْ خَلَائِفَ وَأَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا ۖ فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ {73}
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ فَجَاءُوهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ فَمَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا بِمَا كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ ۚ كَذَٰلِكَ نَطْبَعُ عَلَىٰ قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ {74}
ثُمَّ بَعَثْنَا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسَىٰ وَهَارُونَ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِ بِآيَاتِنَا فَاسْتَكْبَرُوا وَكَانُوا قَوْمًا مُجْرِمِينَ {75}
فَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا إِنَّ هَٰذَا لَسِحْرٌ مُبِينٌ {76}
قَالَ مُوسَىٰ أَتَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَكُمْ ۖ أَسِحْرٌ هَٰذَا وَلَا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ {77}
قَالُوا أَجِئْتَنَا لِتَلْفِتَنَا عَمَّا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا وَتَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِيَاءُ فِي الْأَرْضِ وَمَا نَحْنُ لَكُمَا بِمُؤْمِنِينَ {78}
وَقَالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي بِكُلِّ سَاحِرٍ عَلِيمٍ {79}
فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ أَلْقُوا مَا أَنْتُمْ مُلْقُونَ {80}

فَلَمَّا أَلْقَوْا قَالَ مُوسَىٰ مَا جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ ۖ إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ ۖ إِنَّ اللَّهَ لَا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ {81}
وَيُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ {82}
فَمَا آمَنَ لِمُوسَىٰ إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَىٰ خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ ۚ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ {83}
وَقَالَ مُوسَىٰ يَا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ {84}
فَقَالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنَا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ {85} وَنَجِّنَا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ {86}
وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ {87}

7 النوبة الاولى

قوله تعالى وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ برخوان برايشان خبر نوح إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ كه قوم خويش را گفت يا قَوْمِ إِنْ كانَ كَبُرَ عَلَيْكُمْ مَقامِي اى قوم اگر چنان است كه بر شما دراز شد و گران اين خطيب ايستادن من و داعى در ميان شما وَ تَذْكِيرِي بِآياتِ اللَّهِ و پند دادن من شما را به پيغام خداى و فرمان او و سخنان او فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ من پشت بخداى باز كردم فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ كار گرد كنيد و انبازان خود را فراهم آريد همه ثُمَّ لا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً و هيچ چيز از كار شما بر شما پوشيده نماناد ثُمَّ اقْضُوا إِلَيَّ وَ لا تُنْظِرُونِ (71) و هيچ مرا درنك مدهيد و زنده مگذاريد.
فَإِنْ تَوَلَّيْتُمْ پس اگر از فرمان پذيرفتن بر گرديد و استوار نگيريد فَما سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ من از شما بر پيغام رسانيدن هيچ مزدى نخواستم إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ نيست مزد من مگر بر خداى وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُسْلِمِينَ (72) و فرمودند مرا كه از گردن نهادگان باشم.
فَكَذَّبُوهُ دروغ زن گرفتند او را فَنَجَّيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ رهانيديم او را و آنكه با وى بود در كشتى وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ و ايشان را پس نشينان زمين كرديم وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا و بآب بكشتيم ايشان را كه بدروغ شمردند پيغامهاى ما فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ (73) بنگر كه سرانجام بيم نمودگان و آگاه كردگان چون بود.
ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ رُسُلًا إِلى قَوْمِهِمْ آن گه پس نوح پيغامبران را فرستاديم بقوم ايشان فَجاؤُهُمْ بِالْبَيِّناتِ تا بايشان پيغامهاى روشن آوردند فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بران نبودند كه ايمان آرند و بنخواستند گرويد بِما كَذَّبُوا بِهِ مِنْ قَبْلُ بآنچه دروغ شمردند پيش از اين كَذلِكَ نَطْبَعُ هم چنان مهر مى‌نهيم عَلى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ (74) بر دلهاى اندازه‌گذاران و شوخان.
ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى وَ هارُونَ پس ايشان فرستاديم موسى و هارون إِلى فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِ بفرعون و اشراف قوم او بِآياتِنا بپيغامهاى ما و سخنان ما فَاسْتَكْبَرُوا وَ كانُوا قَوْماً مُجْرِمِينَ (75) گردن كشيدند و قومى بدان بودند.
فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِنا چون بايشان آمد كار راست درست از نزديك ما قالُوا إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ (76) گفتند اينت جادويى آشكارا
قالَ مُوسى گفت: موسى أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ لَمَّا جاءَكُمْ چنين گويند حق را كه بشما آيد؟
أَ سِحْرٌ هذا اين پر ديو است؟ وَ لا يُفْلِحُ السَّاحِرُونَ (77) و پر ديو گران را نه پيروزى است و نه بقا.
قالُوا أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا گفتند بما آمدى تا ما را بر گردانى؟ عَمَّا وَجَدْنا عَلَيْهِ آباءَنا از آن چيز كه پدران خويش را بر آن يافتيم؟ وَ تَكُونَ لَكُمَا الْكِبْرِياءُ فِي الْأَرْضِ و پادشاهى شما را بود در زمين وَ ما نَحْنُ لَكُما بِمُؤْمِنِينَ (78) و ما شما را استوار گيرندگان نيستيم.
وَ قالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِي فرعون گفت بمن آريد بِكُلِّ ساحِرٍ عَلِيمٍ (79) هر جا دوى استاد كه هست.
فَلَمَّا جاءَ السَّحَرَةُ چون جادوان آمدند قالَ لَهُمْ مُوسى گفت ايشان را موسى أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ (80) بفكنيد آنچه خواهيد افكند
فَلَمَّا أَلْقَوْا چون بيفكندند قالَ مُوسى ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ موسى گفت: آنچه آورديد اين جادويى است إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ اللَّه آن را تباه كند إِنَّ اللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ (81) كه اللَّه باز نسازد كار تباه كاران.
وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ بِكَلِماتِهِ و اللَّه پيش برد كار راست بسخنان خويش وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ (82) و هر

چند كه دشوار آيد بدكاران را.
فَما آمَنَ لِمُوسى بنگرويد بموسى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ مگر فرزندانى از قوم او عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ بر بيم و ترس از فرعون و قوم ايشان أَنْ يَفْتِنَهُمْ كه ايشان را از دين با پس آرد وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي الْأَرْضِ و فرعون مردى بر اوراشته در زمين وَ إِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ (83) و مردى بود از گزاف گويان.
وَ قالَ مُوسى يا قَوْمِ موسى گفت فرا قوم خويش اى قوم إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ اگر گرويده‌ايد بخداى فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا پشت با او باز كنيد إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ (84) اگر گردن نهادگان‌ايد او را.
فَقالُوا جواب دادند قوم موسى موسى را عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا پشت بخداى باز كرديم رَبَّنا خداوند ما لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ (55) ما را آزمايش بدان مكن.
وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ و باز رهان ما را برحمت خويش مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ (86) از گروه ناگرويدگان.

النوبة الثانية
قوله تعالى وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ گفته‌اند نام نوح سكن بود او را نام نوح نهادند لكثرة نياحته على قومه بعد ما اغرقوا. قوم وى اولاد قابيل بودند چون بر ايشان دعا كرد تا رب العزّة ايشان را بطوفان غرق كرد نوح بعد از آن پشيمانى خورد و بر ايشان نوحه كرد و بسيار بگريست. از بس كه بگريست و نوحه كرد او را نوح نام نهادند، و اين نوحه كردن و گريستن وى بر قوم خويش از خبر هامة بن الهيم معلوم شد، و ذلك ما
روى عمر بن الخطاب قال: بينما نحن قعود مع رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) على جبل من جبال تهامة اقبل شيخ بيده عصا فسلّم على النبىّ ص فردّ عليه السّلام و قال: من انت؟
قال: انا هامة بن الهيم بن لا قيس بن ابليس فقال النّبي (صلي الله عليه وسلم) فما بينك و بين ابليس الّا ابوان، فكم اتى لك من الدّهر؟ قال: قد افنيت الدّنيا عمرها الّا قليلا، قال على ذلك كنت و انا غلام ابن اعوام أفهم الكلام و امرّ بالاكام و آمر بافساد الطّعام و قطع الارحام.
فقال النّبي (ص): بئس لعمر اللَّه الشيخ المتوسم و الشّاب المتلوم فقال ذرنى من الاستعذار انى تائب الى اللَّه عزّ و جلّ كنت مع نوح فى مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتّى بكى عليهم و ابكانى، و قال: لا جرم انّى على ذلك من النّادمين و اعوذ باللّه ان اكون من الجاهلين.
قال قلت: يا نوح انّى ممّن اشرك فى دم السّعيد الشّهيد هابيل بن آدم فهل تجد لى عند ربك من توبة؟
فقال يا هامة همّ بالخير و افعله قبل الحسرة و النّدامة انّى قرأت فيما انزل اللَّه تعالى علىّ انّه ليس من عبد تاب الى اللَّه بالغ ذنبه ما بلغ الّا تاب اللَّه عليه، فقم و توضأ و اسجد للَّه قال: ففعلت فى ساعة ما امرنى به، قال فنودى ارفع رأسك فقد نزلت توبتك من السّماء قال فخررت للَّه ساجدا. و كنت مع هود فى مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتى بكى عليهم و ابكانى، و قال: لا جرم انّى على ذلك من النّادمين و اعوذ باللّه ان اكون من الجاهلين. و كنت مع صالح فى مسجده مع من آمن به من قومه فلم ازل اعاتبه على دعوته على قومه حتى بكى عليهم و ابكانى و كلّهم يقول انا على ذلك من النّادمين و اعوذ باللّه ان اكون من الجاهلين. و كنت زوارا ليعقوب و كنت من يوسف بالمكان المبين. و كنت القى الياس فى الاودية و انا القاه الان و انّى لقيت موسى بن عمران و علّمنى التورية و قال لى ان لقيت عيسى بن مريم فاقرءه منّى بالسّلام و انّ عيسى قال ان لقيت محمدا فاقرأه منّى السّلام فارسل رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) عينيه فبكى ثمّ قال و على عيسى السّلام ما دامت الدّنيا و عليك السّلام يا هامة لادائك الامانة. قال هامة قلت يا رسول اللَّه افعل بى ما فعل موسى علّمنى التورية قال فعلّمه رسول اللَّه الواقعة و المرسلات و عم يتساءلون و اذا الشمس كورت و المعوذتين و قل هو اللَّه احد و قال ارفع الينا حاجتك يا هامة و لا تدع زيارتنا. قال عمر بن الخطاب فقبض رسول اللَّه و لم ينعه الينا فلست ادرى ا حىّ هو ام ميّت.
وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ اى اقرأ يا محمد على اهل مكة خبر نوح إِذْ قالَ لِقَوْمِهِ و هم ولد قابيل إِنْ كانَ كَبُرَ اى عظم و ثقل عَلَيْكُمْ مَقامِي طول مكثى فيكم و تَذْكِيرِي و وعظى ايّاكم بِآياتِ اللَّهِ بحججه و بيّناته و تخويفى ايّاكم عقوبة اللَّه فعزمتم على قتلى و طردى فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فافعلوا ما شئتم و هو قوله فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ

ای احکموا امرکم و اعزموا علیه و ادعوا شُرَکاءَکُمْ آلهتکم فاستعینوا بها لتجمع معکم. این سخن بر سبیل تهدید گفت ایشان را که در دل کنید و آهنگ کنید و کار سازید و انبازان خویش را یار گیرید، رویس از یعقوب فاجمعوا خواند بوصل، شرکاؤکم برفع ای فاجمعوا امرکم انتم و شرکاؤکم. کار و حیلت خود گرد کنید شما و انبازان شما همه ثُمَّ لا یَکُنْ أَمْرُکُمْ عَلَیْکُمْ غُمَّةً ای خفیّا مبهما من قولهم غمّ الهلال علی النّاس، اذا اشکل علیهم یعنی لیکن امرکم غمّة ظاهرا منکشفا تتمکنون فیه ما شئتم لا کمن یکتم امرا و یخفیه فلا یقدر ان یفعل ما یرید ثُمَّ اقْضُوا إِلَیَّ یعنی اقضوا ما انتم قاضون کقول السّحرة لفرعون فَاقْضِ ما أَنْتَ قاضٍ ای اعمل ما انت عامل وَ لا تُنْظِرُونِ لا تمهلونی و لا تؤخروا امری. این آیت تقویت دل مصطفی است و تسلیت وی بآنچه رنج و اذی که از کافران و مشرکان قریش بوی میرسید، میگوید: یا محمد سبیل تو سبیل پیغامبران گذشته است، در نگر به نوح پیغامبر که چنان واثق بود بنصرت و معونت و تقویت ما که با قوم خویش میگفت: شما هر چه توانید از کید و مکر خویش در قصد قتل من بسازید و آشکارانه پنهان در آن بکوشید و مرا هیچ درنگ مدهید اگر بر من دست یابید و خدایان خویش را بیاری گیرید این همه بآن گفت که دانست که دریشان نفع و ضر نیست و جز بارادت و مشیّت اللَّه هیچ چیز نیست و وعده دادن بنصرت پیغامبران راست است که در آن خلف نیست.

فَإِنْ تَوَلَّیْتُمْ ای اعرضتم عن قولی و ابیتم ان تقبلوا نصحی فَما سَأَلْتُکُمْ علی الدّعوة و تبلیغ الرّسالة مِنْ أَجْرٍ جعل و عوض ای فَما سَأَلْتُکُمْ مِنْ أَجْرٍ فاوجب التولّی او فاتنی ذلك الاجر بتولیکم إِنْ أَجْرِیَ ای ما اجری و ثوابی، إِلَّا عَلَی اللَّهِ وَ أُمِرْتُ أَنْ أَکُونَ مِنَ الْمُسْلِمِینَ المستمسکین لامر اللَّه.

فَکَذَّبُوهُ یعنی نوحا فَنَجَّیْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِی الْفُلْكِ وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ ای جعلنا الّذین معه فی الفلك سکان الارض خلفاء عن الهالکین. وَ أَغْرَقْنَا الَّذِینَ کَذَّبُوا بِآیاتِنا فَانْظُرْ کَیْفَ کانَ عاقِبَةُ الّذین انذرتهم الرّسل فلم یؤمنوا منذرین در همه قرآن ایشان‌اند که آگاه کردند و نپذیرفتند و بترسانیدند و نترسیدند.

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِ ای من بعد نوح رُسُلًا إِلی قَوْمِهِمْ یعنی هودا و صالحا و شعیبا فَجاؤُهُمْ بِالْبَیِّناتِ بالامر و النّهی و الدّلالات الواضحات فَما کانُوا لِیُؤْمِنُوا ای هؤلاء الآخرون بِما کَذَّبُوا بِهِ اوّلوهم مِنْ قَبْلُ و قد علموا انّ اللَّه سبحانه اغرقهم بتکذیبهم. میگوید: کافران پسین بر آن نیستند که ایمان آرند و تصدیق کنند آنچه کافران پیشین یعنی قوم نوح تکذیب کردند، و میدانند که غرق و هلاك ایشان بکفر و ضلالت بود و تکذیب پیغامبران و آن گه در کفر و تکذیب بر پی ایشان میروند از آن که در علم اللَّه کافران‌اند و در حکم ازل بیگانگان. و گفته‌اند معنی آیت آنست که کافران روز میثاق اگر چه بزبان اقرار دادند، تکذیب پیغامبران در دل داشتند بعد از آن چون اللَّه پیغامبران را فرستاد کافران بر آن نبودند که ایشان را تصدیق کنند بخلاف آن تکذیب که آن روز در دل داشتند و در لوح محفوظ هم چنان نبشتند.

کَذلِكَ ای کما طبعنا علی قلوبهم نَطْبَعُ عَلی قُلُوبِ الْمُعْتَدِینَ المجاوزین امر اللَّه ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ ای من بعد هلاکهم مُوسی وَ هارُونَ إِلی فِرْعَوْنَ و هو الولید بن مصعب وَ مَلَائِهِ ای اشراف قومه بِآیاتِنا التّسع فَاسْتَکْبَرُوا تعظّموا ان یجیبوه الی الایمان وَ کانُوا قَوْماً مُجْرِمِینَ مشرکین یقال اجرم ای اتی بالجرم و اکتسب الجرم و هو الذّنب العظیم، الّذی یقطع الوصلة من جرمه ای قطعه.

فَلَمَّا جاءَهُمُ الْحَقُّ اتاهم بالرّسالة مِنْ عِنْدِنا قالُوا إِنَّ هذا الّذی آتینا به لَسِحْرٌ مُبِینٌ ای بین. میگوید: چون موسی پیغام رسانید. و رسالت حقّ بگزارد قوم وی گفتند این سحری روشن است، پر دیوی پیدا.

موسی ایشان را جواب داد أَ تَقُولُونَ لِلْحَقِّ الّذی اتاکم من عند اللَّه سحر. سخنی راست و کاری درست که بشما آمد، از نزدیك خدا می‌گویید که سحر است آن گه موسی گفت أَ سِحْرٌ هذا وَ لا یُفْلِحُ السَّاحِرُونَ کقول اللَّه تعالی أَ فَسِحْرٌ هذا أَمْ أَنْتُمْ لا تُبْصِرُونَ موسی گفت: کیف یکون هذا سحرا و السّاحر لا یفلح ای لا یفوز بما یرید و لا یفلح فی الدّنیا و الآخرة. چون تواند بود که این سحر است و ساحر هرگز بمراد نرسد و در دنیا و آخرت فلاح نیابد و آمن نبود قالُوا أَ جِئْتَنا فرعون و قوم او موسی را گفتند أَ جِئْتَنا لِتَلْفِتَنا لتصدّنا عَمَّا کان بعید آباءَنا و کانت لفرعون اصنام صغار صنعها لهم و امرهم بعبادتها وَ تَکُونَ لَکُمَا الْکِبْرِیاءُ ای الملك و العزّ و السّلطان فی ارض مصر و قرأ ابو بکر یکون، بالیاء وَ ما نَحْنُ لَکُما بِمُؤْمِنِینَ.

قالَ فِرْعَوْنُ ائْتُونِی بِکُلِّ ساحِرٍ عَلِیمٍ فَلَمَّا جاءَ السَّحَرَةُ قالَ لَهُمْ مُوسی أَلْقُوا ما أَنْتُمْ مُلْقُونَ

این قصه مبسوط است شرح آن جایها در قرآن. فَلَمَّا أَلْقَوْا قالَ مُوسى ما جِئْتُمْ بِهِ السِّحْرُ. ای الّذی جئتم به سحر على وجه الاخبار. برین قرائت موضع ما رفع است بابتدا و جِئْتُمْ بِهِ من صلته و السّحر خبر الابتداء و دخلت الالف و اللّام السّحر لانّه جواب كلام سبق. این جواب ایشان است كه گفتند إِنَّ هذا لَسِحْرٌ مُبِينٌ آنچه تو آوردی یا موسی سحر است، موسی جواب داد و گفت نه چنانست كه شما می‌گویید. بلكه سحر آنست كه شما آوردید و بر قرائت ابو جعفر و ابو عمر آلسّحر بهمزة ممدودة بر معنى استخبار مای ابتداست و جِئْتُمْ بِهِ خبر ابتدا و سخن اینجا بریده گشت میگوید بر سیل توبیخ ایّ شیء جئتم به؟ چه چیز است این كه آوردید و ساختید؟ پس گوید بابتدا السّحر و اینجا وقف كند و جواب وی محذوف بود تقديره آلسّحر هو الّذی جئتم به، سحر است آنچه شما آوردید إِنَّ اللَّهَ سَيُبْطِلُهُ آری الله آن را تباه كند، نیست گرداند. إِنَّ اللَّهَ لا يُصْلِحُ عَمَلَ الْمُفْسِدِينَ بل یمحقه و یظهر فضیحة صاحبه وَ يُحِقُّ اللَّهُ الْحَقَّ یظهره بالدّلائل الواضحة بِكَلِماتِهِ ای بوعده و بامره وَ لَوْ كَرِهَ الْمُجْرِمُونَ.
فَما آمَنَ لِمُوسى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ گرویدگان بموسی در آن زمان همه نوجوانان بودند در ایّام استضعاف و تسخیر فرعون زاده بودند بموسی می‌گرویدند بر بیم و ترس از فرعون و قوم او كه ایشان را بعذاب از دین باز پس آرد كه فرعون مردی گردن‌كش بود متكبّر و متطاول در زمین مصر، گزاف كار گزاف گویی، و گزاف كاری وی آن بود كه بنده بود و دعوی خدایی كرد. ابن عباس گفت إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ یعنی من قوم موسى من بنى اسرائيل و كانوا ستّمائة الف و ذلك انّ یعقوب ركب الى مصر فى اثنين و سبعين انسانا فتوالدوا بمصر حتّى بلغوا ستّمائة الف. كلبى و جماعتى مفسّران گفتند: مِنْ قَوْمِهِ این ها، با فرعون شود و معنى ذریّة آنست كه نفری اندك از قوم فرعون بموسی بگرویدند و هم امرأة فرعون و مؤمن آل فرعون و خازن فرعون و ما شطته. و گفته‌اند: هفتاد كس بودند از آل فرعون كه مادران ایشان از بنی اسرائیل بودند و پدران ایشان قبطیان فجعل الرّجل یتبع امّه و اخواله. قال الفراء سمّوا ذرّية لانّ آباءهم كانوا من القبط و امّهاتهم من بنى اسرائيل كما يقال: لاولاد فارس الذين سقطوا الى اليمن الأبناء لانّ امّهاتهم من غير جنس آبائهم، يريد الفراء انّهم يسمّون ذرّية و هم رجال مذكورون لهذا المعنى قال الفراء و انما قال عَلى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَ مَلَائِهِمْ فذكر بالجمع و فرعون واحد لانّ الملك اذا ذكر يفهم منه هو و اصحابه كما يقال قدم الخليفة يراد هو و من معه و يجوز ان يكون اراد ب: فرعون آل فرعون كقوله وَ سْئَلِ الْقَرْيَةَ و نظائرها.
قوله: وَ إِنَّ فِرْعَوْنَ لَعالٍ فِي الْأَرْضِ هذا كقوله: إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلا فِي الْأَرْضِ و إِنَّهُ كانَ عالِياً مِنَ الْمُسْرِفِينَ و لهذا قال تعالى فى موضع آخر تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُها لِلَّذِينَ لا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَ لا فَساداً. قالَ مُوسى لمؤمنى قومه يا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ فَقالُوا عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا ثمّ دعوا فقالوا رَبَّنا لا تَجْعَلْنا فِتْنَةً لِلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ اى لا تظهرهم و لا تسلّطهم علينا فيروا انّهم خير منّا فيزدادوا طغيانا و يقولوا لو كانوا على حقّ ما سلّطنا عليهم فيفتتنوا و قال مجاهد لا تعذبنا بعذاب من عندك فيقول قوم فرعون لو كانوا على حقّ لما عذّبوا و يظنّوا انّهم خير منّا فيفتتنوا و قيل لا تسلّطهم علينا فنرتاب وَ نَجِّنا بِرَحْمَتِكَ مِنَ الْقَوْمِ الْكافِرِينَ
قال النبى ص: «الرّاحمون يرحمهم الرّحمن ارحموا من فى الارض يرحمكم من فى السماء»
و قال ص: «لما قضى اللَّه الخلق كتب كتابا فهو عنده فوق العرش انّ رحمتى غلبت غضبى»
قوله لما قضى اللَّه الخلق اى خلقهم كقوله فَقَضاهُنَّ سَبْعَ سَماواتٍ اى خلقهنّ و روى انّ رسول اللَّه ص كان فى بعض الاسفار فمرّ بامرأة تخبز و معها صبىّ لها فقيل لها انّ رسول اللَّه ص يمرّ فجاءت و قالت يا رسول اللَّه بلغنى انك قلت انّ اللَّه سبحانه ارحم بعبده من الوالدة بولدها فهو كما قيل لى فقال: نعم. فقالت: فانّ الامّ لا تلقى ولدها فى هذا التّنور فبكى رسول اللَّه ص فقال: انّ اللَّه لا يعذب بالنّار الّا من انف ان يقول لا اله الّا اللَّه و فى بعض كتب اللَّه يا بن آدم كما ترحم كذلك ترحم و كيف ترجو ان يرحمك اللَّه و انت لا ترحم النّاس.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ اتْلُ عَلَيْهِمْ نَبَأَ نُوحٍ الآية. مثال ربّانى از حضرت سبحانى آنست كه بلا از درگاه ما خلعت دوستانست، و جرعه محنت از كاس محبت نوشیدن پیشه مردان است، هر كه نهاد او نشانه تیر بلای

ما را نشاید، طلعت او محبّت و جمال ما را هم نشاید، عادت خلق چنان است که هر که را بدوستی اختیار کنند همه راحت و آسایش آن دوست خواهند و سنت الهیّت بخلاف اینست هر کرا بدوستی بپسندد شربت محنت با خلعت محبّت بر وی فرستد ان اشد الناس بلاء الانبیاء ثم الاولیاء ثم الامثل فالامثل و اذا احب اللّٰه عبدا صب علیه البلاء صبا یکی در نگر بحال نوح پیغامبر شیخ المرسلین و امام المتقین که از امّت خویش چه رنج و چه محنت دید و در دعوت ایشان بار بلا و عنا چون کشید هزار کم پنجاه سال ایشان را دعوت کرد هر روز او را چندان بزدندید که بی‌هوش گشتی و فرزندان خود را بضرب و زخم او وصیّت کردندید و با این همه محنت و بلیّت گفتی چندان اندهان دارم که پروای زخم شما ندارم و ایشان را این گفت: فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ فَأَجْمِعُوا أَمْرَكُمْ وَ شُرَكاءَكُمْ شما هر چه خواهید کنید و هر کید که توانید سازید که من بخداوند خویش پشت باز نهادم، و او را کار ساز خود پسندیدم، و با مهر و محبّت وی آرمیدم، پروای دیگران ندارم فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ توکل قنطره یقین است، و عماد ایمانست ربّ العزّة میگوید: وَ عَلَى اللَّهِ فَتَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ وَ مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ هر که باللّٰه پشتی دارد اللّٰه او را بسنده است دیگری او را می‌درنباید شب معراج گفت: یا سیّد ص یا محمد عجب لمن آمن بی کیف یتّکل علی غیری، کسی که یاد ما در دل دارد، با یاد دیگران چون پردازد، او که مهر ما بجان دارد، گر چان در سر آن کند شاید فَعَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْتُ توکل برید حضرت رضا است، و نشان صدق وفا است، و حقیقت را صفا است، توکّل را بدایتی و نهایتی است در بدایت حلاوت خدمت، و بر همه جانوران شفقت، و اخلاص دعوت و در نهایت آزادی و شادی و بی‌قراری. در بدایت این روی نماید که موسی فراقوم خویش گفت: فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا إِنْ كُنْتُمْ مُسْلِمِينَ و در نهایت این بیند که حق جل جلاله فرا مصطفی گفت: وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لا يَمُوتُ شیخ ابو القاسم نصر آبادی مریدی را پیش شیخ بو علی سیاه فرستاد که باز گوی که در توکّل تا کجا رفته شیخ بو علی جواب فرستاد که بو علی مردی بی‌کار است و توکّل نشناسد امّا درین بی‌کاری چنان مشغول شده که پروای خلق نمیدارد. انفاق است همه ائمه طریقت را که هیچکس از سالکان راه نیکوتر و تمامتر ازین سخن نگفته‌است کمال تحقیق عبودیّت در عین تقصیر دیدن نه کار هر بی‌کاری و تردامنی بود بخود کافر باید شدن اگر خواهی که بحقّ مسلمان شوی، آن گه عاقبت کار نوح و سرانجام قوم وی هر دو باز گفت: فَكَذَّبُوهُ فَنَجَّيْناهُ وَ مَنْ مَعَهُ فِي الْفُلْكِ وَ جَعَلْناهُمْ خَلائِفَ وَ أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا نوح در سفینه سلامت در بحر عنایت غرقه مهر و محبّت، قوم نوح بحکم شقاوت در دریای قهر ربوبیّت غرقه عذاب و عقوبت.

ثُمَّ بَعَثْنا مِنْ بَعْدِهِمْ مُوسى وَ هارُونَ الآیة. قصّ علیه ص نبأ الاوّلین و شرح له جمیع احوال الغابرین ثمّ فضله علی کافتهم اجمعین فکانوا نجوما و هو البدر، و کانوا انهارا و هو البحر، به انتظم عقدهم و بنوره اشرق نهارهم و بظهوره ختم عددهم.

یومک وجه الدّهر من اجله جنّ غد و التفّت الامس

وَ قالَ مُوسى يا قَوْمِ إِنْ كُنْتُمْ آمَنْتُمْ بِاللَّهِ فَعَلَيْهِ تَوَكَّلُوا اشارت است که ایمان تنها نه گفتار است که عمل در آن ناچار است، اعمال در اقوال پیوسته، و احوال در اعمال بسته، اقوال صفت زبان است، و اعمال حرکت ارکان است، و احوال عقیده پاك از میان جان است، و توکّل عبارت از جمله آنست، موسی قوم خود را گفت اگر خواهید که مسلمان باشید بر اللّٰه توکّل کنید دست تسلیم از آستین رضا بیرون کنید و بروی اغیار باز زنید و بحقیقت دانید که بدست کس هیچ چیز نیست و از حیلت سود نیست و عطا و منع جز بحکمت حکیم نیست و قسام مهربانست که در وی غفلت نیست. قوم وی جواب دادند که عَلَى اللَّهِ تَوَكَّلْنا ما دست اعتماد در ضمان اللّٰه زدیم و او را کارساز و وکیل خود پسندیدیم و مرادها فداء مراد وی کردیم و کار بوی سپردیم.

روی عبد اللّٰه بن مسعود قال قال: رسول اللّٰه ص: اریت الامم بالموسم فرأیت امّتی قد ملئوا السّهل و الجبل فاعجبنی کثرتهم و هیئتهم فقیل لی أ رضیت قلت نعم قال و مع هؤلاء سبعون الفا یدخلون الجنّة بغیر حساب لا یکتوون و لا یتطیّرون و لا یسترقون و علی ربّهم یتوکلون. فقام عکاشة بن محصن الاسدی فقال یا رسول اللّٰه ادع اللّٰه ان یجعلنی منهم. فقال رسول اللّٰه ص اللهمّ اجعله منهم. فقام آخر فقال:

ادع اللَّه ان يجعلنى منهم. فقال رسول اللَّه ص: سبقك بها عكاشة.

(8)

وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ وَأَخِيهِ أَنْ تَبَوَّآ لِقَوْمِكُمَا بِمِصْرَ بُيُوتًا وَاجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ ۗ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ {87}
وَقَالَ مُوسَىٰ رَبَّنَا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَمَلَأَهُ زِينَةً وَأَمْوَالًا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا رَبَّنَا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ ۖ رَبَّنَا اطْمِسْ عَلَىٰ أَمْوَالِهِمْ وَاشْدُدْ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُوا حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ {88}
قَالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُمَا فَاسْتَقِيمَا وَلَا تَتَّبِعَانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ {89}
وَجَاوَزْنَا بِبَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتْبَعَهُمْ فِرْعَوْنُ وَجُنُودُهُ بَغْيًا وَعَدْوًا ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَٰهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ {90}
آلْآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَكُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ {91}
فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً ۚ وَإِنَّ كَثِيرًا مِنَ النَّاسِ عَنْ آيَاتِنَا لَغَافِلُونَ {92}
وَلَقَدْ بَوَّأْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّىٰ جَاءَهُمُ الْعِلْمُ ۚ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ {93}
فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ فَاسْأَلِ الَّذِينَ يَقْرَءُونَ الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكَ ۚ لَقَدْ جَاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ {94}
وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخَاسِرِينَ {95}
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ لَا يُؤْمِنُونَ {96}
وَلَوْ جَاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّىٰ يَرَوُا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ {97}
فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ {98}

8 النوبة الاولى

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ پيغام داديم بموسى و برادر او، أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما كه جاى بسازيد قوم خويش را بِمِصْرَ بُيُوتاً بشهر مصر خانها وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً و خانهاى خويش نماز جاى سازيد، وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ و نماز به پاى داريد وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ و مؤمنانرا بشارت ده. (87)
وَ قالَ مُوسى رَبَّنا موسى گفت خداوند ما إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ و دادى فرعون را و كسان او را زِينَةً وَ أَمْوالًا آرايش اين جهانى و مالها فِي الْحَياةِ الدُّنْيا در زندگانى اين جهانى رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ تا بى‌راه ميشوند از راه تو رَبَّنا خداوند ما اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ مالهاى ايشان بستر مطعومهاى ايشان همه سنگين كن.
وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ و دلهاى ايشان سخت كن فَلا يُؤْمِنُوا تا بنگروند حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ (88) تا عذاب دردنماى بينند.
قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما اللَّه گفت پاسخ كرده آمد دعاى شما هر دو فَاسْتَقِيما بر رسالت و دعوت خويش هم چنان راست ميرويد وَ لا تَتَّبِعانِّ و نگر كه پى‌نبريد سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ (89) براه ايشان كه نمى‌دانند.
وَ جاوَزْنا فرا گذرانيديم بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ بنى اسرائيل را بدريا فَأَتْبَعَهُمْ بر پى ايشان ايستاد فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ فرعون و سپاه او بَغْياً وَ عَدْواً با فزونى جويى و ستم كارى و اندازه در گذارى حَتَّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ تا آن گه كه آب بدهن وى رسيد قالَ آمَنْتُ گفت بگرويدم أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ كه نيست خدا جز ازو كه گرويده‌اند باو بنو اسرائيل وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ (90) و من از گردن نهادگانم اللَّه را.
آلْآنَ اكنون است وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ و پيش از اين سر مى‌كشيدى وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ (91) و از تباه كاران و بدكاران بودى.
فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ امروز ترا با سر آب آريم با اين زره لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً تا پسينان را از جهانيان كه پس تو آيند عبرتى باشى و نشانى و وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ و فراوانى از مردمان عَنْ آياتِنا لَغافِلُونَ (92) از نشانهاى ما غافل‌اند تا نشان ننمائيم ندانند و كه نمائيم نشناسند.
وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ جاى داديم بنى اسرائيل را پس غرق فرعون مُبَوَّأَ صِدْقٍ جاى بسزاى نيكان

براستى وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ و ايشان را روزى داديم از روزيهاى پاك فَمَا اخْتَلَفُوا دو گروه نشدند حَتَّى جاءَهُمُ الْعِلْمُ تا آن گه كه بايشان علم رسيد از خداى إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ خداوند تو داورى بر دميان ايشان روز رستاخيز فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ (93) بپاداش دادن هر گروهى را در آن جداجد رفتن كه ميرفتند.
فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ اگر چنانست كه در گمانى مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ اينچه فرو فرستاديم بتو فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ پرس از ايشان كه ميخوانند الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ آن نامه كه پيش از تو فرو آمد لَقَدْ جاءَكَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ آنچه بتو آمد از خداوند تو راست آمد و درست آمد فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ (94) هان كه از گمان زدگان نباشى.
وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ و نگر كه از ايشان نباشى كه سخنان خداى دروغ مى‌شمارند فَتَكُونَ مِنَ الْخاسِرِينَ (95) هان كه از زيان كاران نباشى.
إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ ايشان كه براستى و درستى بر ايشان برفت سخنان خداوند تو لا يُؤْمِنُونَ (96) وَ لَوْ جاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ به نخواهند گرويد
و اگر بايشان آيد هر معجزتى و نشانى حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ (97) تا آن گه كه عذاب دردناى بينند.

النوبة الثانية
قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما يقال بوّأ و تبوّأ كلاهما متعدّيان مثل قطّعته و تقطّعته و خلّصته و تخلّصته و يقال بوّأت لنفسى منزلا و لغيرى منزلا ب: مصر لم ينون لانّه اسم بلدة بعينها قيل: هو الاسكندرية و قيل: مصر فرعون. بيوتا يسكنون فيها و قيل يصلّون فيها. مفسّران گفتند عبادت گاه و نماز جاى بنى اسرائيل كنيسها بود و كليساها و جز در آن كنيسها و كليساها نماز نكردندى و ايشان را جز در آن موضع معلوم نماز روا نبودى اين خاصيّت امّت محمد است كه هر جايى و بهر بقعتى نماز توانند كرد و ذلك
قوله (ص): و جعلت لى الارض طهورا و مسجدا
پس چون موسى رسالت و پيغام حق آورد فرعون بفرمود تا آن كنيسها و نمازگاه ايشان همه خراب كردند و ايشان را از عبادت و نماز بازداشتند فرمان آمد از رب العزّة كه در خانها مسجد سازيد و نماز كنيد تا از فرعون ايمن باشيد اين آيت دليل است كه كسى را كه از بيم ظالم نماز آدينه در جامع نتواند كرد تا هم در خانه نماز پيشين بگزارد و وى در آن معذور بود و اليه
اشار النبى (صلي الله عليه وسلم) قال: من سمع النّداء فلم يجبه فلا صلاة له الّا من عذر. قالوا يا رسول اللَّه و ما العذر قال خوف او مرض.
قال الحسن وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً اى توجّهوا الى الكعبة قال و كانت الكعبة قبلة موسى و من معه و قال سعيد بن جبير اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً اى يقابل بعضها بعضا وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ اين خطاب با موسى است ميگويد: بنى اسرائيل را خبر كن و ايشان را بشارت ده كه فرعونيان بآب كشتنى‌اند و شما بجاى ايشان نشستنى ايد. همانست كه رب العزة گفت فَأَخْرَجْناهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ وَ كُنُوزٍ وَ مَقامٍ كَرِيمٍ كَذلِكَ وَ أَوْرَثْناها بَنِي إِسْرائِيلَ و گفته‌اند خطاب با مصطفى است ميگويد و بشر يا محمد المؤمنين بالنصرة فى الدنيا و الجنة فى العقبى.
وَ قالَ مُوسى رَبَّنا إِنَّكَ آتَيْتَ فِرْعَوْنَ وَ مَلَأَهُ زِينَةً حليّا من اللباس و المراكب وَ أَمْوالًا ذهبا و فضّة و نعما و ضياعا فِي الْحَياةِ الدُّنْيا رَبَّنا لِيُضِلُّوا عَنْ سَبِيلِكَ اين لام لام عاقبت گويند كقوله لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَ حَزَناً اى ليكون عاقبة ذلك الضّلال.
معنى آنست كه ايشان را مال و نعمت و زينت دنيا دادى تا ايشان را در آن نعمت بطر گرفت، و بى‌راه شدند و از ايمان سر وا زدند، گردن كشيدند، تا عاقبت بدان آمد كه آن نعمت سبب ضلالت ايشان گشت. و گفته‌اند لام كى است كقوله: لَأَسْقَيْناهُمْ ماءً غَدَقاً لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ يقول آتيتهم كى تفتنهم فيضلوا و يضلّوا، نعمت دادى ايشان را تا دلهاى ايشان در فتنه افكنى، خود بى راه شوند و ديگران را بى راه كنند يضلوا بضمّ يا قرائت كوفى است.

رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ سه بار خداوند خويش را خواند و گفت: ربنا سنّت است كه دعا خواهى كرد سه بار اللَّه خوانى گويى: ربنا ربنا ربنا. چنان كه موسى خواند و در سديگر بار گفت: اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ الطّمس المحق و اذهاب الشي‏ء يقول: اذهب اموالهم و غيّرها عن هيئتها ميگويد: بار خدايا مال ايشان و خواسته ايشان به نيست آر و از هيئت و آساى خود بگردان رب العالمين اجابت كرد و آن مالها و مطعومهايشان سنگين كرد مقاتل گفت و مجاهد و قتاده كه درم و دينار ايشان هم چنان بر شكل و نقش خود مانده درست و پاره همه بجاى خود سنگ شده كشتزار ايشان، ميوه بر درختها، طعام در گنجينه‏ها، جواهر در صندوقها، همه سنگ گشته. محمد بن كعب گفت مرد و زن در جامه خواب خفته بودند كه فرا سر ايشان شدند هر دو سنگ بودند سدى گفت: مسخ اللَّه اموالهم حجارة و النخيل و الثمار و الدقيق و الاطعمة فكانت احدى الآيات التسع. روى انّ عمر بن عبد العزيز دعا بخريطة فيها اشياء من بقايا آل فرعون فاخرج منها البيضة مشقوقة و الجوزة مشقوقة و انها لحجر.

وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ اى اقسها و اطبع عليها حتّى لا تلين و لا تنشرح للايمان فلا يؤمنوا. قيل: هو نصب بجواب الدعاء بالفاء و قيل: هو عطف على قوله ليضلوا اى ليضلّوا فلا يؤمنوا. قال الفراء: و هو دعاء و محله جزم كانه قال «اللهم فلا يؤمنوا حتى يروا العذاب الاليم» و هو الغرق. مى‏گويد: بار خدايا ايدون بادا كه ايمان نيارند تا بعذاب دردناك رسند امروز غرق و فردا حق امروز بكفر مرده، فردا بآتش دوزخ سوخته.

قالَ قَدْ أُجِيبَتْ دَعْوَتُكُما موسى دعا ميكرد و هارون آمين ميگفت و آمين گفتن هم دعا است ازين جهت دَعْوَتُكُما گفت و نيز در اوّل اين آيت گفته كه إِلى مُوسى‏ وَ أَخِيهِ و اجابت دعا آن بود كه رب العالمين فرعون را و قبطان را بآب غرق كرد و ميان دعاى موسى و اجابت حق چهل سال بود فَاسْتَقِيما على ما انتما عليه من الدعوة و تبليغ الرسالة و لا تتركا دعاء فرعون و موعظته الى ان ياتيهم العذاب وَ لا تَتَّبِعانِّ نهى بالنون الثقيلة و محله جزم يقال فى الواحد لا تتبعن بفتح النون لالتقاء الساكنين و بكسر النون فى التثنية لهذه العلة. و قرأ ابن عامر بتخفيف النون لان نون التأكيد تخفف و تثقل. و قيل: هو نفى اى انتما لا تَتَّبِعانِّ سَبِيلَ الَّذِينَ لا يَعْلَمُونَ يقول: لا تسلكا طريق الذين يجهلون حقيقة و عدى فتستعجلا قضايى. ايشان را درين آيت نهى كرد از دو چيز از نوميدى از فرج و از استعجال در دعا. روى انس بن مالك قال قال رسول اللَّه ص لا يزال العبد بخير ما لم يستعجل قيل يا رسول اللَّه و كيف يستعجل قال يقول دعوت و لم يستجب لى.

وَ جاوَزْنا بِبَنِي إِسْرائِيلَ الْبَحْرَ اى عبرنا بهم و صيرناهم الى الشط الآخر فَأَتْبَعَهُمْ لحقهم و ادركهم فِرْعَوْنُ وَ جُنُودُهُ يقال اتبعه و تبعه اذا ادركه و لحقه و لحقه و اتبعه بالتشديد اذا سار خلفه و اقتدى به بَغْياً وَ عَدْواً اى باغيا عاديا يعنى مستكبرا ظالما و قيل: بغيا فى القول، عدوا فى الفعل، و ذلك ان اللَّه امر موسى ان يخرج بنى اسرائيل ليلا و هم ستمائة الف و عشرون الفا لا يعد فيهم ابن ستين و لا ابن عشرين سنة متوجهين الى البحر و مات ابكار القبط تلك الليلة و شغلوا عن بنى اسرائيل حتى اصبحوا و هو قوله: فَأَتْبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ بعد ما دفنوا اولادهم فلما بلغ فرعون خروجهم ركب فى طلبهم و معه الف الف و ستمائة الف قالوا و فى عسكر فرعون مائة الف حصان ادهم سوى ساير الشيات و فرعون كان فى الادهم و كل رجل منهم على حصان على رأسه بيضة و بيده حربة فلما وصل فرعون بجنوده الى البحر و راوا البحر بتلك الهيئة قال فرعون ها بنى البحر و خافوا دخول البحر و كان فرعون على حصان و لم تكن فى خيل فرعون فرس انثى فجاء جبرئيل على فرس و ديق و خاض البحر و ميكائيل يسوقهم لا يشد رجل منهم فلما شم ادهم فرعون ريح فرس جبرئيل و فرعون و فرعون لا يراه انسل خلف فرس جبرئيل فى الماء و لم يملك فرعون من امره شيئا و اقتحمت الخيول خلفه فى الماء فلما دخل آخرهم البحر و هم اولهم ان يخرج انطبق الماء عليهم فذلك قوله: حَتَّى إِذا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ اى غمره الماء و قرب هلاكه قالَ آمَنْتُ أَنَّهُ اى بانه لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ و شرح اين قصه مستوفى در سورة البقرة رفت قرائت حمزه و كسايى آمنت انه بكسر الف است باضمار قول اى آمنت و قلت أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا و روا باشد كه كسر انه بر معنى استيناف بود فيكون قوله آمنت كلاما تاما مكتفيا بنفسه كقوله رَبَّنا آمَنَّا فَاكْتُبْنا مَعَ الشَّاهِدِينَ ثم استأنف انه على جهة التوكيد يعنى فقال فرعون أَنَّهُ لا إِلهَ إِلَّا الَّذِي آمَنَتْ بِهِ بَنُوا إِسْرائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ المنقادين المطيعين له فدس جبرئيل عليه السلام فى فيه من حماة

البحر و قال: آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ اى الان تؤمن و تتوب. و قيل: قال اللَّه الان تؤمن وَ قَدْ عَصَيْتَ كفرت قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ المانعين الناس من الايمان
قال رسول اللَّه (ص): قال لى جبرئيل ما ابغضت احدا من عباد اللَّه ما ابغضت عبدين احدهما من الجن و الآخر من الانس فاما من الجن ف: ابليس حين ابى السّجود لادم و اما من الانس ف: فرعون حين قال انا ربكم الاعلى و لو رايتنى و انا ادس الطين فى فمه مخافة ان تدركه الرحمة.
و قال ابن عمر قال سمعت رسول اللَّه (صلي الله عليه وسلم) يقول قال لى جبرئيل يا محمد ما غضب ربك على احد غضبه على فرعون اذ قال ما علمت لكم من اله غيرى و اذ حشر فنادى فقال انا ربكم الاعلى فلما ادركه الغرق استغاث و اقبلت احشوفاه مخافة ان تدركه الرحمة.
و فى هذه الاية التحذير عن تأخير الايمان الى وقت المعاينة فذاك وقت الاياس و لا ينفع صاحبه لمعاينة ملك الموت كفعل فرعون حين آمن فى ذلك الوقت حتى قيل له آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ قال اللَّه تعالى فَلَمْ يَكُ يَنْفَعُهُمْ إِيمانُهُمْ لَمَّا رَأَوْا بَأْسَنا. و قال: وَ لَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئاتِ الاية فَالْيَوْمَ نُنَجِّيكَ بِبَدَنِكَ قرأ يعقوب ننجيك بالتخفيف ببدنك يعنى بجسدك لا روح فيه و قيل: ببدنك يعنى مع درعك و كان درعا مسمورا مرصعا بالجواهر. يقول نجعلك تعلوا الماء و تطفوا فوقه لانه اول جيفة آدمى طفت فوق الماء.
و قيل: ننجيك معناه نلقيك على نجوة من الارض و هى المكان المرتفع. چون موسى قوم خود را خبر داد از هلاك فرعون و غرق وى قومى از ايشان جحود كردند و انكار نمودند گفتند: ما مات فرعون و انه اعظم شأنا من ان يغرق پس فرمان آمد بدريا تا فرعون را از قعر خويش وا سر آورد و بر سر آب بايستاد و فرعون ازين سرخه بود كوتاه بالا بى ملح همچون گاوى نر، و بر وى سلاح بود و درع بگاه غرق. و ذلك آية لان الحديد يرسب و لا يطفوا و قيل: ننجيك نتركك حتى تغرق فالنجاء، الترك. و قيل: نسوّدك و نجعلك علامة فانّ النجاء قد يكون العلامة و السواد و يحتمل انه من النجاء الذى معناه الاسراع اى ننجى أهلا لك. و قوله: ببدنك تأكيدا كما تقول قال بلسانه و جاء بنفسه. قوم موسى چون فرعون را مرده بر سر آب ديدند و بر وى درع بود و سلاح گران و هرگز هيچ جيفه آدمى تا آن روز بر سر آب نديده بودند آن جحود و انكار از دل بيرون كردند و دانستند كه آن آيتى عظيم است بر صدق موسى و نشانى است از قهر خداوند و راندن خشم خود بر فرعون، اينست كه رب العالمين گفت: لِتَكُونَ لِمَنْ خَلْفَكَ آيَةً اى عبرة و نكالا. و قيل: لمن تاخر عن قومك وَ إِنَّ كَثِيراً مِنَ النَّاسِ عَنْ آياتِنا فى موسى و فرعون و سائر الآيات لَغافِلُونَ لاهون.
وَ لَقَدْ بَوَّأْنا بَنِي إِسْرائِيلَ مُبَوَّأَ صِدْقٍ آن متبوأ پيش از اين مصر است و اين مبوأ ايدر بيت المقدس. و قيل: هو الاردن و فلسطين و هى الارض المقدسة التي كتب اللَّه ميراثا لإبراهيم و ذريته اين همان است كه جايى ديگر گفت وَ قُلْنا مِنْ بَعْدِهِ لِبَنِي إِسْرائِيلَ اسْكُنُوا الْأَرْضَ يعنى ارض القدس. ميگويد: جاى داديم بنى اسرائيل را پس غرق فرعون جاى گزيده و پسنديده نيكو براستى متنزل وحى و مسكن انبياء و زمين محشر وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ ايشان را روزيهاى پاك حلال داديم يعنى در تيه پيش آنكه بقدس رسيدند و هى المن و السلوى و الماء من الحجر و طيبها منالها من غير مكسبة و لا مسئلة.
فَمَا اخْتَلَفُوا حَتَّى جاءَهُمُ الْعِلْمُ يعنى جاء هم القران على لسان محمد. و اختلافهم انهم افترقوا بعد ما جاءهم فرقتين فرقة اسلموا و فرقة ثبتوا على اليهودية و قيل نزلت هذه الاية فى قريظة و النضير يعنى انزلنا هم منزل صدق يريد من ارض يثرب ما بين المدينة و الشام وَ رَزَقْناهُمْ مِنَ الطَّيِّباتِ من النخل و الثمار و وسعنا عليهم الرزق. فما اختلفوا فى تصديق محمد ص انه نبى حتى جاءهم العلم يعنى القرآن و البيان بانه رسول صدق و دينه حق. و قيل: حتى جاءهم معلومهم و هو محمد ص لانهم كانوا يعلمونه قبل خروجه فالعلم بمعنى المعلوم كما يقال للمخلوق خلق، و منه قوله: هذا خلق اللَّه و يقال هذا الدرهم ضرب الامير اى مضروبه إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فِيما كانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ من الدين.
قوله: فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ
روى ان النبى (صلي الله عليه وسلم) لما نزلت هذه الاية قال لا اشك و لا اسأل.
گفته‌اند اين خطاب بظاهر با مصطفى است اما مراد باين جز اوست كقوله: يا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِذا طَلَّقْتُمُ النِّساءَ يخاطب النبى و هو شامل للخلق كلهم. و گفته‌اند اين خطاب نه با مصطفى است كه قدر وى بنزديك حق جلّ جلاله از آن جليل‌تر و بزرگوارتر است بلكه خطاب وى در آن مضمر است و تقدير

آنست که قل یا محمد للشاك فی نبوتك فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ و دليل برين قول آنست كه در آخر سورت گفت قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي و گفته‌اند: در عهد رسول خدا مردم سه صنف بودند مؤمن مصدق و كافر مكذب و شاك فی الامر لا يدرى كيف هو يقدم رجلا و يؤخر اخرى. يكى مصطفى را استوار گرفت و رسالت وى بجان و دل پذيرفت مؤمن بود ديگرى او را دروغ زن گرفت و از ايمان اعراض كرد كافر بود، سه ديگر مردى بود گمان زده، ميان كفر و ايمان ايستاده، اين خطاب با وى است ميگويد: فَإِنْ كُنْتَ ايها الانسان فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ من الهدى على لسان محمد (صلي الله عليه وسلم) فاسئل الاكابر من علماء اهل الكتاب مثل ابن سلام و سلمان الفارسى و تميم الدارى و اشباههم فسيشهدون على صدق محمد (صلي الله عليه وسلم) و يخبرونك بنبوّته. و گفته‌اند: فَإِنْ كُنْتَ ان بمعنى جحد است اى ما كنت، هم چنان كه گفت جلّ جلاله وَ إِنْ أَدْرِي اى ما ادرى و ان كان مكرهم اى ما كان مكرهم، يريد فما كنت فى شك مما انزلنا اليك فسلوا يا معشر الناس انتم دون النبى (ص). و گفته‌اند اللّه دانست كه رسول بشك نيست لكن خواست كه رسول گويد لا اشك و لا امترى تا حجت باشد بر اهل شك از قوم وى و تعيير و تبكيت ايشان هم چنان كه فردا با عيسى گويد «أَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَ أُمِّي إِلهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ» و خود ميداند جلّ جلاله كه عيسى نگفت لكن تا عيسى گويد. سبحانك ما تكون لى ان اقول ما ليس لى بحق و بر ترسايان حجت باشد و تعيير و تبكيت ايشان بود. و قال عبد العزيز بن يحيى الشاك فى الشيء يضيق به صدرا، فيقال لضيق الصدر شاك، و المعنى ان ضقت ذرعا بما تعانى من تعنتهم و اذاهم فاصبر و اسئل الذين يقرءون الكتاب من قبلك يخبروك كيف صبر الانبياء على اذى قومهم و كيف كان عاقبة امرهم من النصر و التمكين فَلا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُمْتَرِينَ.

وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِ اللَّهِ فَتَكُونَ مِنَ الْخاسِرِينَ هذا كله خطاب مع النبى (صلي الله عليه وسلم) و المراد به غيره.

قوله: إِنَّ الَّذِينَ حَقَّتْ عَلَيْهِمْ كَلِمَتُ رَبِّكَ اى وجب عليهم الوعيد فى قوله: لَأَمْلَأَنَّ جَهَنَّمَ مِنَ الْجِنَّةِ وَ النَّاسِ أَجْمَعِينَ و قيل الكلمة قوله هؤلاء فى النار و لا ابالى و قيل: كلمته لعنته فى قوله: أَلا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ و قيل: كلمة ربك اخباره انهم لا يؤمنون. ميگويد: براستى و درستى سخن خداوند تو بر مشركان عرب برفت و حكم كرد كه ايشان هرگز ايمان نيارند و اللّه خود ايشان را بدين و هدايت و توحيد مى‌نپسندد.

«لا يُؤْمِنُونَ» وَ لَوْ جاءَتْهُمْ كُلُّ آيَةٍ حَتَّى يَرَوُا الْعَذابَ الْأَلِيمَ فلا ينفعهم حينئذ الايمان كما لا ينفع فرعون ايمانه.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: وَ أَوْحَيْنا إِلى مُوسى وَ أَخِيهِ أَنْ تَبَوَّءا لِقَوْمِكُما بِمِصْرَ بُيُوتاً وَ اجْعَلُوا بُيُوتَكُمْ قِبْلَةً از روى ظاهر بزبان تفسير مؤمنان را بيت الخدمة مسجد و محراب است ميگويد: آن را ساخته داريد، عبادت و خدمت ما را، و در آن معتكف نشينيد طلب قربت ما را، و سود خود در آن جوييد كه آن بازار آخرت است و شما بازرگانان و توحيد رأس المال و اصل بضاعت و هر كس را سود بر اندازه بضاعت باشد، چنان كه در خبر مى‌آيد

«الا ان المساجد اسواق الآخرة و سكانها تجارها و كل تاجر يربح على قدر بضاعته»

شرط آنست كه چون روى به بيت الخدمة نهى و قصد مسجد و محراب كنى تا بحضرت نماز شوى نخست باطن خود بآب توبه بشويى چنان كه ظاهر را به آب مطلق طهارت دادى آن گه خواجگى و رعنايى و تكبر بر در مسجد از خود فرو نهى، بنده‌وار بسان بندگان شكسته و كوفته قدم عجز و نياز در مسجد نهى سر در پيش افكنده، و زبان تضرع بگشاده، با دلى پر درد و جانى پر حسرت و چشمى پر آب با تشوير و با خجلت تكبير بندى در حال تكبير كبرياء حق بديده سر بديده، و بوقت قيام در خجلت گناه خود بمانده و چون نام و كلام او بر زبان وا نى نهاد تو بكليت بايد كه عين آگاهى گردد، در ركوع همه عين تواضع شود، در سجود ادب حضرت بجاى آرد، و چنان داند كه در جوار قرب اوست، و در عين و نظر اوست، كه ميگويد جلّ جلاله: وَ اسْجُدْ وَ اقْتَرِبْ چون سلام باز دهد همه بشارت و شادى بيند، چون توفيق اين طاعت يافت و بحكم فرمان اين خدمت بسر برد اينست كه اللّه با

موسى گفت: وَ أَقِيمُوا الصَّلاةَ وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ اى موسى قوم خود را گوى نماز بپاى داريد و شرط بندگى و فرمان بردارى در آن بجاى آريد چون توفيق يافتيد و حق خدمت گزارديد شادى كنيد برحمت من، بنازيد بفضل من، گوش داريد بكرم من، فخر كنيد بفرمان من، انس گيريد بياد من، پشتى داريد با نام من، تكيه كنيد بر ضمان من، چشم داريد بر وعد من. وَ بَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ اى موسى بشارت ده ايشان را بعز رشاد و راست راهى و نكونامى در دنيا، و نعيم باقى و ملك جاودانى در عقبى، از روى ظاهر بزبان تفسير اينست معنى آيت و بر زبان اشارت بر ذوق اهل معرفت بيت الخدمة نفس عابدان است، بيت الحرمة دل عارفان است، بيت الصحبة جان عاشقانست. خدمتيان را «جنات» و نهر ساخته‌اند، حرمتيان را فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ نهاده‌اند، صحبتيان را عِنْدَ مَلِيكٍ مُقْتَدِرٍ يافته‌اند.
قوله: رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ الآية. موسى كليم در بدايت كار شبانى بود در كليمى اللَّه تعالى بمقام مكالمتش رسانيد برضاع اصطناعش بپرورد تاج اصطفا بر سرش نهاد هزاران معجزه در يد بيضا و عصاى وى آشكارا كرد اما عهد وى عهد عدل بود، و روزگار وى روزگار قهر بود، چون دعوت كرد قوم خويش را و از ايمان ايشان نوميد گشت بتكلم بدرگاه رب العزة شد از ايشان بحق ناليد و بر ايشان دعاى بد كرد كه رَبَّنَا اطْمِسْ عَلى أَمْوالِهِمْ وَ اشْدُدْ عَلى قُلُوبِهِمْ الآية.
رب العزّة دعاى وى اجابت كرد عدل خود بايشان نمود حكم قهر بر ايشان براند بر وفق دعاى موسى ايشان را فرا ايمان نگذاشت تا بوقت معاينه عذاب، و آن گه ايمان آورد فرعون در آن فورت لكن سود نداشت او را گفتند آلْآنَ وَ قَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ باز كه نوبت بمصطفى عربى رسيد عهد وى عهد فضل بود و روزگار رحمت بود آن همه رنج از كفار قريش بوى رسيد دندانش ميشكستند، تير در كامش مى‌نشاندند نجاست بر مهر نبوت مى‌انداختند، و سيد (صلي الله عليه وسلم) دست شفقت و رأفت بر سر ايشان نهاده و دست ترحم و شفاعت بگشاده، كه «اللهم اهد قومى فانهم لا يعلمون» خداوندا راهشان نماى كه مى‌ندانند، عذر ايشان ميخواهم كه مرا نمى‌شناسند، رب العزّة خود دانست كه دل وى تنگ است، و رنج دل و اندوه وى بغايت رسيده، از درگاه عزت خويش بكمال لطف خويش او را مرهم نهاد و تسلّى دل وى را آيت فرستاد فَإِنْ كُنْتَ فِي شَكٍّ مِمَّا أَنْزَلْنا إِلَيْكَ فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ بر تأويل ايشان كه گفتند: ان ضقت به ذرعا فاصبر. فَسْئَلِ الَّذِينَ يَقْرَؤُنَ الْكِتابَ مِنْ قَبْلِكَ كيف صبر الانبياء على اذى الاعداء. نظيره قوله: وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّكَ يَضِيقُ صَدْرُكَ بِما يَقُولُونَ و قوله: قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ الآية.

(9)

فَلَوْلَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَمَتَّعْنَاهُمْ إِلَىٰ حِينٍ {98}
وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعًا ۚ أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّىٰ يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ {99}
وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ وَيَجْعَلُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يَعْقِلُونَ {100}
قُلِ انْظُرُوا مَاذَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ۚ وَمَا تُغْنِي الْآيَاتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ {101}
فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ ۚ قُلْ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ {102}
ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا ۚ كَذَٰلِكَ حَقًّا عَلَيْنَا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ {103}
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي فَلَا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَلَٰكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ ۖ وَأُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ {104}
وَأَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا وَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ {105} وَلَا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكَ وَلَا يَضُرُّكَ ۖ فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذًا مِنَ الظَّالِمِينَ {106}
وَإِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ فَلَا كَاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ ۖ وَإِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ ۚ يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ ۚ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ {107}
قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ ۖ فَمَنِ اهْتَدَىٰ فَإِنَّمَا يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ ۖ وَمَنْ ضَلَّ فَإِنَّمَا يَضِلُّ عَلَيْهَا ۖ وَمَا أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ {108} وَاتَّبِعْ مَا يُوحَىٰ إِلَيْكَ وَاصْبِرْ حَتَّىٰ يَحْكُمَ اللَّهُ ۚ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ {109}

9 النوبة الاولى

قوله تعالى: (**فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ**) چرا مردان شهرى كه بخواستندى، گرويد آن وقت گرويدندى (**فَنَفَعَها إِيمانُها**) كه ايشان را گرويدن سود داشتى،
(**إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ لَمَّا آمَنُوا**) مگر قوم يونس كه ايمان آوردند
(**كَشَفْنا عَنْهُمْ**) باز برديم از ايشان
(**عَذابَ الْخِزْيِ**) عذاب رسوايى
(**فِي الْحَياةِ الدُّنْيا**) درين جهان
(**وَ مَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ**) (98) و ايشان را بر خوردار گذاشتيم تا هنگامهاى اجلهاى ايشان.
(**وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ**) و اگر خداوند تو خواستى
(**لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ**) ايمان آوردى هر كه در زمين
(**كُلُّهُمْ جَمِيعاً**) همگان بهم
(**أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ**) تو توانى كه مردمان را ناكام پيغام شنوانى
(**حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ**) (99) تا گرويدگان باشند.
(**وَ ما كانَ لِنَفْسٍ**) نبود و نيست هيچ تن را
(**أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ**) كه بگرود بخداى مگر بخواست او
(**وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ**) و كژى بيگانگى مى‌افكند و مى‌آلايد
(**عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ**) (100) بر ايشان كه حقّ مى در نياوند
(**قُلِ انْظُرُوا**) گوى در نگريد
(**ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ**) تا آن خود چه چيز است كه در آسمان و زمين است وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ و چه سود دارد نشانها و پيغامها و آگاه كنندگان و بيم نمايندگان
(**عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ**) (101) قومى را كه ايشان بنمى بايد گرويدن.
(**فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ**) چشم نميدارند
(**إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ**) مگر خويشتن را روزى همچون روزهاى ايشان كه گذشته‌اند پيش ازين
(**قُلْ فَانْتَظِرُوا**) گوى چشم ميداريد بمن و بخويشتن
(**إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ**) (102) كه من هم از چشم دارندگانم با شما.
(**ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنا**) آن گه باز رهانيم فرستادگان خويش
(**وَ الَّذِينَ آمَنُوا**) و ايشان كه گرويدگان‌اند
(**كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا**) هم چنان حق است بر ما
(**نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ**) (103) كه باز رهانيم و گرويدگان با او.
(**قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ**) گوى اى مردمان
(**إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي**) اگر شما در گمان‌ايد از دين من
(**فَلا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ**) نپرستم آنچه مى‌پرستيد شما فرود از خداى
(**وَ لكِنْ أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ**) و لكن اللَّه را پرستم آن خداى كه شما را ميراند
(**وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ**) (104) و مرا باين فرمودند كه از گرويدگان باش.
(**وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفاً**) و آهنگ خويش و روى خويش راست دار دين را مسلمان بر ملت ابراهيم (**وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ**) (105) و نگر كه از انباز گيرندگان نباشى.
(**وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ**) و فرود از اللَّه مخوان
(**ما لا يَنْفَعُكَ وَ لا يَضُرُّكَ**) چيزى كه ترا نه سود دارد و نه گزايد
(**فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِينَ**) (106) اگر چنين كنى آن گه تو آنى كه يكى از ستم كاران باشى.
(**وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ**) و اگر اللَّه بتو گزندى رساند فَلا
(**كاشِفَ لَهُ إِلَّا هُوَ**) باز برنده‌اى نيست آن گزند را مگر هم او
(**وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ**) و اگر بتو نيكى خواهد

(فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ) باز دارنده‌ای نیست فضل او را
(يُصِيبُ بِهِ مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ) میرساند آن را باو كه خواهد از بندگان خویش
(وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) (107) و اوست عیب پوش آمرزگار مهربان.
(قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ) گوی ای مردمان
(قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ) آمد بشما پیغامی راست و رساننده‌ای راست از خداوند شما
(فَمَنِ اهْتَدى فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ) هر كه بر راه راست افتد سود تن خویش را افتد
(وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها) و هر كه از راه راست بیفتد زیان تن خویش را بیفتد
(وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ) (108) و من بر شما كوش دارنده و نگه دارنده‌ام.
(وَ اتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ) و بر پی می‌باش آن پیغام را كه می‌دهند بتو
(وَ اصْبِرْ) و شكیبا می‌باش
(حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ) تا آن گه كه الله برگزارد كار و خواست خود
(وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ) (109) و بهتر حاكمان الله است در حكم.

النوبة الثانية
قوله تعالى: فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ ای هلّا كانت قریة آمنت حین ینفعها ایمانها لا حین لا ینفعها، این حجّت خدا است جلّ جلاله بر فرعون كه ایمان وی نپذیرفت بوقت معاینه عذاب.
یقول اللَّه تعالى: هلّا آمن فرعون قبل ان یدركه الغرق حین المهلة، آن گه قوم یونس را مستثنی كرد كه توبه ایشان بپذیرفت بوقت معاینه عذاب.
و قیل: معناه فما كانت قریة، ای اهل قریة آمنت عند معاینة العذاب فَنَفَعَها إِيمانُها فی حالة البأس كما لم ینفع فرعون إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ فانّه نفعهم ایمانهم لمّا رأوا امارات العذاب لما علم اللَّه من صدقهم، و هو قوله: كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ الهلاك و الهوان فی الحیاة الدنیا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ ای الی احایین آجالهم.
و قیل: كَشَفْنا عَنْهُمُ الْعَذابَ الی یوم القیمة فیجازون بالثّواب و العقاب.
خلافست میان علما كه قوم یونس عذاب بعیان دیدند یا امارات و دلائل آن دیدند،

- قومی گفتند: عذاب بایشان نزدیك گشت و بعیان دیدند كه میگوید: كَشَفْنا عَنْهُمُ و الكشف یكون بعد الوقوع او اذا قرب.
- و قومی گفتند: امارات و دلائل عذاب دیدند و در آن حالت توبه كردند باخلاص و صدق و زبان تضرّع بگشادند و تا ربّ العزّة آن عذاب كه دلیل آن ظاهر بود از ایشان بگردانید و مثال این بیمارست كه بوقت بیماری چنان كه امید بعافیت و صحت میدارد و از مرگ نمی‌ترسد توبت كند، توبت وی در آن حال درست بود، اما چون مرگ بمعاینه دید و از حیات نومید گشت، توبه وی درست نباشد كه میگوید جل جلاله: وَ إِنْ مِنْ أَهْلِ الْكِتابِ إِلَّا لَيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ
- تواریخیان گفتند: یونس پیغامبر مسكن او موصل بود و خانه او نینوی، ما در وی تنخیس نام بود و پدر وی متی، و موصل از آن خوانند كه شام به عراق پیوندد، رب العالمین یونس را فرستاد بقوم وی و ایشان را دعوت كرد بدین اسلام ایشان سرباز زدند و رسالت وی قبول نكردند، یونس گفت: اكنون كه مرا دروغ زن میدارید و رسالت ما قبول نمیكنید، باری بدانید كه بامداد شما را از آسمان عذاب آید و آن گه سه روز آن عذاب در پیوندد. ایشان با یكدیگر گفتند: یونس هرگز دروغ نگفته است این یك امشب او را بیازمائید بنگرید كه امشب از میان ما بیرون شود یا نه، اگر بیرون شود و بر جای خویش نماند پس بدانید كه راست میگوید. بامداد چون او را طلب كردند نیافتند كه از میان ایشان بیرون شده بود، دانستند كه وی راست گفت، همان ساعت امارات و دلائل عذاب پیدا گشت، ابری سیاه بر آمد، و دخانی عظیم در گرفت، چنان كه در و دیوار ایشان سیاه گشت، ایشان بترسیدند، و از كردها و گفتهای خویش

پشیمان شدند، و رب العزّة جلّ جلاله در دلهای ایشان توبت افکند همه بیك بار بصحرا بیرون شدند، مردان و زنان و کودکان و چهار پایان نیز بیرون بردند، و پلاسها در پوشیدند، زبان زاری و تضرّع بگشادند، و به اخلاص و صدق این دعا گفتند: یا حیّ حین لا حیّ یا حی محیی الموتی یا حیّ لا اله الا انت. فعرف اللَّه صدقهم فرحمهم و استجاب دعاءهم و قبل توبتهم و کشف العذاب عنهم، و کان ذلك یوم عاشوراء. و کان یونس قد خرج و اقام ینتظر العذاب فلم یر شیئا و کان من کذب و لم یکن له بیّنة قتل، فقال یونس: کیف ارجع الی قومی و قد کذبتهم، فذهب مغاضبا لقومه و رکب السفینة. فذلك قوله: **(وَ ذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغاضِباً)** و یأتی شرحه فی موضعه ان شاء اللَّه.

(وَ لَوْ شاءَ رَبُّكَ لَآمَنَ مَنْ فِي الْأَرْضِ كُلُّهُمْ جَمِيعاً) ای وفّقهم للهدایة أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ قال ابن عباس: کان النبی (صلي الله عليه وسلم) حریصا علی ایمان جمیع الناس. و قیل: نزلت فی ابی طالب فاخبره سبحانه انه لا یؤمن الا من سبق له من اللَّه السعادة و لا یضل الا من سبق له الشقاوة. أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ اکراه الهدایة لا اکراه الدعوة، یا محمد تو نتوانی که ایشان را ناکام راه نمایی، باز خواندن توانی اما راه نمودن نتوانی

لَيْسَ عَلَيْكَ هُداهُمْ، إِنَّكَ لا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ ما كانَ لِنَفْسٍ و ما ینبغی لنفس،

و ما کانت النّفس أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ ای بارادته و توفیقه و ما سبق لها من قضائه و مشیّته فلا تجتهد نفسك فی هدیها فانّ ذلك الی اللَّه و هذا الحدّ الدلایل علی انّ استطاعة العبد مع فعله لا قبل فعله.

قال بعض المحققین: لا یمکن حمل الاذن فی هذه الآیة الا علی المشیّة لانه امر الکافة بالایمان و الذی هو مامور بالشيء لا یقال انه غیر ماذون فیه. و لا یجوز حمل الآیة علی ان معناه لا یؤمن احد الا اذا ألجأه الحق الی الایمان و اضطره، لانه یوجب اذا ان لا یکون احد فی العالم مؤمنا بالاختیار و ذلك خطاء فدل علی انه اراد به الا ان یشاء اللَّه ان یؤمن هو طوعا و لا یجوز بمقتضی هذا ان یرید من احد ان یؤمن طوعا ثم لا یؤمن لانه تبطل فائدة الآیة، فصحّ قول اهل السنة انّ ما شاء اللَّه کان و ما لم یشاء لم یکن.

قوله: وَ يَجْعَلُ الرِّجْسَ ای یجعل اللَّه الرّجس.

و قرأ ابو بکر و نجعل بالنون ای نجعل العذاب الالیم.

و قیل: الشیطان.

و قیل: الغضب و السخط عَلَى الَّذِينَ لا يَعْقِلُونَ دلائله و اوامره و نواهیه.

قُلِ انْظُرُوا ای قل للمشرکین الذین یسئلونك الآیات انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ من الآیات و العبر التي تدل علی وحدانیّة اللَّه سبحانه فتعلموا انّ ذلك کلّه یقتضی صانعا لا یشبه الاشیاء و لا یشبهه شيء ثم بیّن انّ الآیات لا تغنی عمن سبق فی علم اللَّه سبحانه انه لا یؤمن،

فقال: وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ درین «ما» مخیّری، خواهی باستفهام گوی، خواهی بنفی، اگر باستفهام گویی معنی آنست که چه سود دارد آیات و معجزات. و اگر بنفی گویی معنی آنست که سود ندارد آیات و معجزات و انذار آگاه کنندگان و بیم نمایندگان قومی را که در علم خدای کافرانند که هرگز ایمان نیارند. فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ مشرکان مکه را میگوید: ما ینتظرون إِلَّا ایّاما یقع علیهم فیها العذاب و مثل ایام الذین مضوا من قبلهم و ایّام اللَّه عقوباته و ایّام العرب وقایعها. منه قوله: وَ ذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ و کل ما مضی علیك من خیر و شر فهو ایّام. میگوید: مشرکان قریش بعد از ان که ترا دروغ زن گرفتند چه انتظار کنند و چه چشم دارند مگر مثل آن عقوبات و وقایع که ایشان را رسید که گذشته‌اند از پیش از دروغ زن گیران پیغامبران چون عاد و ثمود و امثال آن.

قُلْ یا محمد فَانْتَظِرُوا مثلها ان لم تؤمنوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ لذلك. و قیل: انتظروا هلاکی انی معکم من المنتظرین هلاککم، هذا جواب لهم حین قالوا: نتربص بکم الدوائر.

(ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنا)

قرأ یعقوب ننجی بالتخفیف و هو مستقبل بمعنی الماضی ای کما اهلکنا الذین خلوا ثم نجّینا الرسل و المؤمنین كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ ای ننجی محمد او من آمن معه.

قرأ الکسائی. و حفص و یعقوب نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ ای ننجی بالتخفیف و الاخسرون بالتشدید و انجی و

نجّى بمعنى واحد.
حَقًّا عَلَيْنا يعنى منّا فإن الاشياء تجب من اللَّه اذا اخبر انها تكون فيجب الشيء من اللَّه لصدقه و لا يجب عليه لعزّة.
قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي اين خطاب با مشركان قريش است ميگويد: ان كنتم لا تعرفون ما انا عليه فانا ابيّنه لكم، اگر شما نمى‌شناسيد و نميدانيد اين دين كه من آورده‌ام، من شما را روشن كنم و دلايل درستى و راستى آن شما را پيدا كنم، همانست كه گفت:
(وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ)
و قيل: معناه إِنْ كُنْتُمْ فِي شَكٍّ مِنْ دِينِي الذى ادعوكم اليه فانا على يقين، اگر شما در گمان‌ايد ازين دين كه من آوردم و شما را بدان دعوت كردم، من بارى بر يقين‌ام بى هيچ گمان درستى و راستى آن ميدانم، و حقّى و سزاوارى آن مى‌شناسم. همانست كه گفت: عَلى بَصِيرَةٍ أَنَا وَ مَنِ اتَّبَعَنِي آن گه گفت:
فَلا أَعْبُدُ الَّذِينَ تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ بآنكه شما در گمان‌ايد من نخواهم پرستيدن ايشان را كه مى‌پرستيد شما فرود از خداى، آن گه ايشان را تهديد كرد بآنچه گفت:
(أَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ) كه وفات ايشان ميعاد عذاب ايشان است، ميگويد: آن خداى را پرستم كه شما را ميراند و شما را عذاب كند كه ديگرى را بباطل مى‌پرستيد نه او را بحق، و نيز اشارت است كه سزاى خدايى اوست كه قدرت آن دارد كه شما را ميراند و قبض ارواح شما كند نه آن بتان كه ايشان را قدرت نيست و در ايشان هيچ ضر و نفع نيست
(وَ أُمِرْتُ أَنْ أَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) بما اتى به الانبياء عليهم السلام قبلى.
فان قيل: كيف قال ان كنتم فى شك، و هم كانوا يعتقدون بطلان ما جاء به،
قيل: لانهم لما راوا الآيات و المعجزات اضطربوا و شكوا فى امرهم و امر النبى (صلي الله عليه وسلم).
و قيل: كان فيهم شاكون فهم المراد بالآية كقوله حكاية عن الكفار وَ إِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنا إِلَيْهِ مُرِيبٍ
وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ عطف على المعنى تقديره، و امرت ان اكون من المؤمنين، كن مؤمنا ثم اقم وجهك.
و قيل معناه، و امرت ان اكون من المؤمنين و اوحى الى ان اقم وجهك للدين اى استقبل الكعبة فى الصلاة و توجه نحوها.
و قيل استقم مقبلا بوجهك على ما امرك الله حَنِيفاً على مِلَّةِ إِبْراهِيمَ وَ لا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُشْرِكِينَ.
وَ لا تَدْعُ مِنْ دُونِ اللَّهِ ما لا يَنْفَعُكَ ان دعوته وَ لا يَضُرُّكَ ان خذلته، لا ينفعك ان اطعته و لا يضرك ان عصيته.
سياق اين سخن تحقير بتان است، و مذلت و خوارى ايشان، كه در ايشان هيچ چيز از نفع و ضر و خير و شرّ نيست و ضار و نافع بحقيقت جز اللَّه نيست.
(فَإِنْ فَعَلْتَ فَإِنَّكَ إِذاً مِنَ الظَّالِمِينَ) الذين وضعوا الدعا غير موضعه،
آن گه تحقيق و تأكيد اين سخن را گفت.
(وَ إِنْ يَمْسَسْكَ اللَّهُ بِضُرٍّ) فلا يصبك بشدّة و بلاء مرض او فقر (فَ
لا كاشِفَ لَهُ) اى لا دافع له (إِلَّا هُوَ
«وَ إِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ» رخاء و نعمة و سعة
(فَلا رَادَّ لِفَضْلِهِ) اى لا مانع لرزقه لا مانع لما يفضل به عليك من نعمة يُصِيبُ بِهِ بكل واحد من الضر و الخير مَنْ يَشاءُ مِنْ عِبادِهِ (وَ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ) فلا تيأسوا من غفرانه و رحمته.
قُلْ يا أَيُّهَا النَّاسُ خطاب با قريش است و با مكيان
(قَدْ جاءَكُمُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكُمْ) حق اينجا مصطفى است و قرآن
(فَمَنِ اهْتَدى) يعنى آمن ب: محمد و عمل بما فى الكتاب
(فَإِنَّما يَهْتَدِي لِنَفْسِهِ) اى فلنفسه ثواب اهتدى به
(وَ مَنْ ضَلَّ) اى كفر بهما
(فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها) اى على نفسه و بال الضلالة
(وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ) اى بكفيل احفظ اعمالكم،

و قيل: بحفيظ من الهلاك حتى لا تهلكوا.

مفسران گفتند: درين سوره هفت آيت منسوخ است بآيت قتال،

- يكى آنكه گفت: فَقُلْ إِنَّمَا الْغَيْبُ لِلَّهِ فَانْتَظِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ مِنَ الْمُنْتَظِرِينَ
- ديگر وَ إِنْ كَذَّبُوكَ فَقُلْ لِي عَمَلِي وَ لَكُمْ عَمَلُكُمْ
- سه ديگر وَ إِمَّا نُرِيَنَّكَ بَعْضَ الَّذِي نَعِدُهُمْ
- چهارم أَ فَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ
- پنجم فَهَلْ يَنْتَظِرُونَ إِلَّا مِثْلَ أَيَّامِ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِهِمْ
- ششم وَ مَنْ ضَلَّ فَإِنَّما يَضِلُّ عَلَيْها وَ ما أَنَا عَلَيْكُمْ بِوَكِيلٍ
- هفتم وَ اصْبِرْ حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ

نسخ الصبر منها بآية السيف

وَ اتَّبِعْ ما يُوحى إِلَيْكَ من التبليغ و التبشير و الاعذار و الانذار

وَ اصْبِرْ على تبليغ الرسالة و تحمل المكاره

حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ من نصرك و قهر اعدائك و اظهار دينه ففعل ذلك يوم بدر

وَ هُوَ خَيْرُ الْحاكِمِينَ حكم بقتل المشركين و بالجزية على اهل الكتاب يعطونها عن يد و هم صاغرون

و قيل: خَيْرُ الْحاكِمِينَ لانه المطلع على السرائر فلا يحتاج الى بيّنة و شهود.

النوبة الثالثة

قوله تعالى: (فَلَوْ لا كانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ)

- بزرگست و بزرگوار خداوند كردگار،
- نامدار رهى‌دار،
- كريم و مهربان، خداى جهان و جهانيان، دارنده ضعيفان، نوازنده لهيفان،
- نيوشنده آواز سايلان، پذيرنده عذر عذر خواهان،
- دوستدار نياز و سوز درويشان و ناله خستگان،
- دوست دارد بنده‌اى را كه درو زارد، و از كرد بد خويش بدو نالد،
- خود را دست آويزى نداند،
- دست از همه وسائل و طاعات تهى بيند، اشك از چشم روان، و ذكر بر زبان، و مهر در ميان جان، نبينى كه با قوم يونس چه كرد؟
- آن گه كه درماندند و عذاب بايشان نزديك گشته، و يونس بخشم بيرون شده، و ايشان را وعده عذاب داده، بامداد از خانها بدر آمدند، ابر سياه ديدند و دود عظيم، آتش از آن پاره پاره مى‌افتاد، بجاى آوردند كه آن عذاب است كه يونس مر ايشان را وعده داد يونس را طلب كردند و نيافتند، جمعى عظيم بصحرا بهم آمدند طفلكان را از مادران جدا كردند، كودكان را از پدران باز بريدند، تا آن كودكان و طفلكان بفراق مادر و پدر گريستن و زارى در گرفتند، پيران سرها برهنه كردند و محاسن سپيد بر دست نهادند همى بيك بار فغان برآوردند، و بزارى و خوارى زينهار خواستند،
- گفتند: اللهم ان ذنوبنا عظمت و جلّت و انت اعظم منها و اجلّ، خداوندا گناه ما بزرگست و عفو تو از آن بزرگتر، خداوندا بسزاى ما چه نگرى بسزاى خود نگر.

آن گه سه فرقت شدند به سه صف ايستاده صفى پيران و صفى جوانان و صفى كودكان.

- عذاب فرو آمد بر سر پيران بايستاد. پيران گفتند، بار خدايا تو ما را فرموده‌اى كه بندگان را آزاد كنيد ما همه بندگانيم، و بر درگاه تو زارندگانيم، چه بود كه ما را از عقوبت و عذاب خود آزاد كنى؟

- عذاب از سر ایشان بگشت بر سر جوانان بایستاد. جوانان گفتند: خداوندا تو ما را فرموده‌ای که ستمکاران را عفو کنید و گناه ایشان در گذارید ما همه ستمکارانیم بر خویشتن، عفو کن و از ما درگذار.
- عذاب از ایشان در گذشت بر سر کودکان بایستاد. کودکان گفتند: خداوندا تو ما را فرموده‌ای که سایلان را رد مکنید و باز مزنید ما همه سایلانیم ما را ردّ مکن و نومید بازمگردان، ای فریادرس نومیدان، و چاره بیچارگان، و فراخ بخش مهربان.

آن عذاب از ایشان بگشت و توبه ایشان قبول کرد. اینست که رب العالمین گفت:

(كَشَفْنا عَنْهُمْ عَذابَ الْخِزْيِ فِي الْحَياةِ الدُّنْيا وَ مَتَّعْناهُمْ إِلى حِينٍ)

قوله: (وَ ما كانَ لِنَفْسٍ أَنْ تُؤْمِنَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ)

بی‌آیینه توفیق کس روی ایمان نبیند، بی‌عنایت حق کس بشناخت حقّ نرسد، بنده بجهد خویش نجات خویش کی تواند، تا با دل بنده تعریف نکند، و شواهد صفات و نعوت خود در دل وی مقرّر نکند، بنده هرگز بشناخت او راه نبرد.

و اللَّه لو لا اللَّه ما اهتدينا و لا تصدّقنا و لا صلّينا،

آب و خاك را نبود پس بود را چه رسد که بدرگاه قدم آشنایی جوید اگر نه عنایت قدیم بود، دعوی شناخت ربوبیّت چون کند اگر نه توفیقش رفیق بود.

دل کیست که گوهری فشاند بی تو | یا تن که بود که ملك راند بی‌تو
و اللَّه که خرد راه نداند بی تو | جان زهره ندارد که بماند بی تو.

قُلِ انْظُرُوا ما ذا فِي السَّماواتِ وَ الْأَرْضِ همه عالم آیات و رایات قدرت اوست، دلایل و امارات وحدانیّت اوست، نگرنده می‌درباید، از همه جانب بساحت او راه است رونده می‌باید، بستان حقایق پر ثمار لطائف است، خورنده می‌باید.

مرد باید که بوی داند برد | و رنه عالم پر از نسیم صباست.

وَ ما تُغْنِي الْآياتُ وَ النُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لا يُؤْمِنُونَ الادلّة و ان كانت ظاهرة فما تغنى اذا كانت البصائر مسدودة كما أنّ الشّموس و ان كانت طالعة فما تغنى اذا كانت الأبصار عن الادراك بما عمى مردودة. و ما انتفاع اخى الدّنيا بمقلته اذا استوت عنده الانوار و الظّلم.

ثُمَّ نُنَجِّي رُسُلَنا وَ الَّذِينَ آمَنُوا كَذلِكَ حَقًّا عَلَيْنا نُنْجِ الْمُؤْمِنِينَ تشریف و نواخت مؤمنان است که رب العزّة به نعت اعزاز و اکرام نجات ایشان بر نجات پیغامبران بست، و در نعت تخصیص و تشریف ایشان را درهم پیوست.

گفت حق است از ما، واجب است از کرم و لطف ما، که مؤمنان را رهانیم، چنان که پیغامبران را رهانیدیم، تا چنان که بر هیچ پیغامبر روا نیست که فردا در آتش شود و عذاب چشد، هیچ مؤمن را روا نیست که در دوزخ و در عذاب جاوید بماند، فانّه جلّ جلاله اخبر انّه ينجى الرّسل و المؤمنين جميعا. وَ أَنْ أَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ اى اخلص قصدك للدّين و جرّد قلبك عن اثبات كل ما لحقه قهر التكوين. میگوید: دین خویش از شوب ریا پاك دار، و قصد خویش در جستن کیمیای حقیقت درست کن دل از علایق بریده، و کمربندی بر میان بسته، و حلقه خدمت در گوش وفا کرده، و خواست خود فدای خواست ازلی کرده، نفس فدای رضا، و دل فدای وفا، و چشم فدای بقا.

نفسم همه عمر در وصالت خواهد | روحم راحت ز اتّصالت خواهد
گوشم سمع از بهر مقالت خواهد | چشمم بصر از شوق جمالت خواهد.

ازینجا نور حقیقت آغاز کند، باز محبّت بر هوای تفرید پرواز کند، جذبه الهی در رسد، رهی را از دست تصرّف بستاند، نه غبار زحمت آرزوی بهشت بر وقت وی نشیند، نه بیم دوزخ او را راه گیری کند. بزبان حال گوید:

عاشق بره عشق چنان می‌باید | کز دوزخ و از بهشت یادش ناید

رهی تا اکنون طالب بود. مطلوب گشت، عاشق بود معشوق شد، مرید بود مراد گشت، بساط یگانگی دید بشتافت، تا قرب دوست بیافت، خبر عیان گشت، و مبهم بیان شد، رهی در خود میرسید که بدوست رسید، خود را ندید او، که درست دید.

پیر طریقت گفت: الهی تا آموختنی را آموختم، و آموخته را جمله بسوختم، اندوخته را برانداختم، و انداخته را بیندوختم، نیست را بفروختم، تا هست را بیفروختم، الهی تا یگانگی بشناختم، در آرزوی شادی بگداختم، کی باشد که گویم پیمانه بینداختم، و از علائق وا پرداختم، و بود خویش جمله درباختم.

کـــی باشـــد کـــین قفـــس بپـــردازم   در بـــاغ الهـــی آشـــیان ســـازم.